



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

راہِ سماوی حق

فلسفہ در قرآن و حدیث و کلام بزرگان



اسلام عقیدت بنا الخا رسول اللہ

مکتبہ فقیر انور اللہ

طابع کراچی، پاکستان، فون: 3733333

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهنمای حق : فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان

نویسنده:

علی نمازی شاهرودی

ناشر چاپی:

آوای نور

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۹ | راهنمای حق : فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان |
| ۹ | مشخصات کتاب |
| ۱۰ | اشاره |
| ۱۸ | فهرست مطالب |
| ۲۰ | پیش درآمد |
| ۲۴ | پیشگفتار |
| ۳۰ | مقدمه مؤلف |
| ۳۴ | بخش اول : توحید و صفات باری تعالی از دیدگاه اهل سنت |
| ۵۰ | بخش دوم : صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اهل سنت |
| ۵۰ | اشاره |
| ۵۰ | روایت اول |
| ۵۱ | روایت دوم |
| ۵۱ | روایت سوم |
| ۵۲ | روایت چهارم |
| ۵۲ | روایت پنجم |
| ۵۲ | روایت ششم |
| ۵۳ | روایت هفتم |
| ۵۳ | روایت هشتم |
| ۵۴ | روایت نهم |
| ۵۴ | روایت دهم |
| ۵۶ | بخش سوم : احوال سه خلیفه به روایت اهل سنت |
| ۵۶ | اشاره |
| ۵۸ | گزارش اول |

- گزارش دوم) ۵۹
- برخی از اخبار دوران خلافت ابی بکر: ۶۱
- اخباری از اقدامات ناخوشایند عمر) ۶۶
- اخباری از اقدامات ناپسند عثمان) ۶۸
- ویژگی های امام، به روایت اهل سنت) ۷۱
- بخش چهارم : سیمای خلفای راشدین در نزد اهل سنت ۸۶
- (۱) جسارت خلفا در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ۸۶
- (۲) خودرأیی خلفا در مخالفت با احکام الهی ۹۲
- (۳) ذکر فضایل امیرمؤمنان (علیه السلام) از منابع اهل سنت ۱۰۱
- بخش پنجم : فضایل جعلی خلفا ۱۲۰
- الف: احتجاج امام جواد (علیه السلام) با یحیی بن اکثم ۱۲۰
- ب: احتجاج مأمون با یحیی بن اکثم و دیگران ۱۲۶
- بخش ششم : ۱۴۸
- الف) اولوالأمر چه کسانی اند؟ ۱۴۸
- ب) «فرقة ناجیه» یعنی کدام گروه از مسلمین؟ ۱۵۷
- فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- پیشگفتار ۱۶۶
- هشام بن حکم ۱۶۹
- فضل بن شاذان نیشابوری ۱۷۰
- علی بن احمد کوفی ۱۷۰
- علی بن محمد بن عباس ۱۷۱
- هلال بن ابراهیم ۱۷۱
- حسن بن موسای نوبختی ۱۷۲
- ابن جوزی ۱۷۲
- شیخ صدوق ۱۷۲

| | |
|-----|--|
| ۱۷۲ | قطب‌الدین راوندی |
| ۱۷۲ | شیخ مفید |
| ۱۷۲ | حمزه بن علی بن زهره حسینی |
| ۱۷۳ | مولی محمدطاهر قمی |
| ۱۷۳ | حسن بن محمدبن عبدالله طیبی |
| ۱۷۳ | مولی محمدباقر بن محمدباقر هزارجریبی غروی |
| ۱۷۴ | علامه نوری |
| ۱۷۵ | علامه ابو محمد خوارزمی |
| ۱۷۶ | صاحب جواهر |
| ۱۷۶ | علامه مجلسی |
| ۱۷۷ | فیض کاشانی |
| ۱۷۹ | حاج شیخ مجتبی قزوینی |
| ۱۷۹ | طبرسی |
| ۱۸۱ | آیت الله خوبی |
| ۱۸۶ | سخنان علامه مجلسی در بحار |
| ۲۱۰ | آثار حضرت علامه نمازی قدس سره در یک نگاه |
| ۲۱۰ | عناوین تألیفات معظم له: |
| ۲۱۰ | در زمینه معارف الهیه: |
| ۲۱۰ | در زمینه حدیث |
| ۲۱۱ | در زمینه رجال |
| ۲۱۱ | در زمینه اعتقادات |
| ۲۱۱ | (الف) به زبان عربی |
| ۲۱۴ | در متفرقات |
| ۲۱۴ | حاشیه‌هایی بر برخی از کتاب‌ها |
| ۲۱۵ | کتاب‌شناسی |
| ۲۱۵ | مقام قرآن و عترت در اسلام |

٢١٩ مستدرک سفینه البحار

٢٢٠ مطالب اضافه بر سفینه

٢٢٢ کتاب اثبات ولایت

٢٢٥ درباره مرکز

راهنمای حق : فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان

مشخصات کتاب

سرشناسه : نمازی شاهرودی، علی، 1363 1293.

Namazi Shahrood, Ali

عنوان قراردادی : الهادی الی الحق و الی صراط مستقیم . فارسی

سفینه البحار الانوار و مدینهالحکم والآثار. فارسی عربی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : راهنمای حق : فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان/ نوشته علی نمازی شاهرودی ؛ ترجمه حسن نمازی.

مشخصات نشر : تهران: آوای نور، 1398.

مشخصات ظاهری : 215ص.؛ 14/5×21 س م.

شابک : 260000ریال: 9786003095120

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : بخشی از کتاب حاضر ترجمه مبحث فلسفه کتاب " مستدرک سفینه البحار" عباس قمی است که خود فهرست "بحار الانوار" مجلسی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اهل سنت عقاید

Sunnites Doctrines

اهل سنت دفاعیه ها

Sunnites Apologetic works

احادیث شیعه قرن 12ق.

Hadith (Shiites) Texts 18th century

شناسه افزوده : نمازی، حسن، 1325 ، مترجم

شناسه افزوده : قمی، عباس، 1319 1254 . سفینه بحار الانوار و مدینه الحکم والآثار. برگزیده

رده بندی کنگره : BP206/5

رده بندی دیویی : 297/414

شماره کتابشناسی ملی : 5718910

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا المُرْتَضَى الإمامِ التَّقِيِّ وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقِ الأَرْضِ وَ مَنْ تَحْتَ السَّمَاوَاتِ الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ صَلَاةً
كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيَةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ.

برحمتك يا ارحم راحمين

ص: 4

ترجمه الهادی إلی الحقّ و إلی صراطِ مُستقیم فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان

ترجمه مبحث فلسفه کتاب مستدرک سفینه البحار

نوشته: علامه فقید آیت الله حاج شیخ علی

نمازی شاهرودی (قدّس سرّه)

ترجمه: حسن نمازی

ص: 6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى، وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَخَالَفَ النَّفْسَ وَالْهَوَى.

يا إخواني: هذه تذكيرة فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ، وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ.

وَلَا تَظْلِمُوا أَنْفُسَكُمْ بِإِعْرَاضِكُمْ عَمَّا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ، فَإِنَّ مَنْ يَعِشْ عَنِ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهَوْلُهُ قَرِينٌ.

فَلَا تَتَّبِعُوا خُطْوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ.

وَتَدَّبَّرُوا وَتَتَفَكَّرُوا فِي ذَلِكَ، وَاسْمَعُوا وَاعْقَلُوا، إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.

ص: 7

پیشگفتار...1119

مقدمه مؤلف...21

بخش اول

توحید و صفات باری تعالی از دیدگاه اهل سنت...25

بخش دوم

صفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در نزد اهل سنت...41

بخش سوم

احوال سه خلیفه به روایت اهل سنت:

حرمت آواز خوانی و پایکوبی و خرید و فروش و آموزش کنیزان و عملۀ طرب)...47

1. برخی از اخبار دوران خلافت ابی بکر...52

2. اخباری از اقدامات ناخوشایند خلیفه دوم عمر...57

3. اخباری از اقدامات ناپسند خلیفه سوم عثمان...59

4. ویژگی های امام، به روایت اهل سنت...62

بخش چهارم

سیمای خلفای راشدین در نزد اهل سنت:

1. جسارت خلفا در پیشگاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم)...72

ص: 9

2. خودرأیی خلفا در مخالفت با احکام الهی...83

3. ذکر فضایل امیر مؤمنان 7 از منابع اهل سنت...92

بخش پنجم

فضائل جعلی خلفا:

1. احتجاج امام جواد 7 با یحیی بن اکثم...111

2. احتجاج مأمون با یحیی بن اکثم و دیگران...117

3. سخن جاعلان دیگر...131

بخش ششم

1. اولوالأمر چه کسانی اند؟...139

2. «فرقة ناجیه» یعنی کدام گروه از مسلمین؟...148

فلسفه در قرآن و حدیث و کلام بزرگان

پیشگفتار...157

«فلسف»: نکوهش فلسفه...159

سخنان بزرگان...160

سخنان علامه مجلسی در بحار...177

سخنان دیگر دانشمندان...186

آثار حضرت علامه نمازی قدس سره در یک نگاه...201

ص: 10

قال النبي صَلَّى الله عليه و آله: «الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ...» (1)

پیش درآمد

علامه بزرگوار آیه الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی (قدس سره)

ولادت: 1296 ه.ش

محل ولادت: شاهرود

وفات: 1364 ه.ش

محل دفن: صحن مطهر ثامن الأئمه (عليهم السلام)

محل تحصیل: شاهرود - مشهد - نجف

تالیفات: مستدرک سفینه البحار 10 جلد، مستدرکات علم رجال الحدیث 8 جلد و ...

مرحوم علامه نمازی با علاقه بسیاری تحصیلات علوم دینی را نزد والد ماجدشان - که آیات عظام وی را سلمان زمانش می نامیدند و دیگر اساتید در شاهرود فرا گرفت و راهی دیار مشهد شد.

مرحوم والد 15 سال از محضر آیه الله العظمی میرزا مهدی غروی اصفهانی استفاده ها بردند و به درجه اجتهاد رسید، به

ص: 11

گونه ای که فقه استدلالی خود را در سن 22 سالگی شروع به نوشتن نمود. زمان تحصیل و تدریس، تا پاسی از شب به مطالعه و نوشتن می پرداخت و پیش از اذان صبح، مشغول عبادت و راز و نیاز می شد.

مرحوم والد حاضر نبود لحظه ای از عمر شریفش را هدر دهد.

وی در طول عمر معنای تعطیلی را نفهمیده بود. نظم، فروتنی، بی توجهی به ظواهر دنیا، خضوع و خشوع در عبادت و توسل و التجای همیشگی به درگاه اهل بیت علیهم السلام از ویژگی های برجسته ایشان بود.

مرحوم آیه الله العظمی مرعشی نجفی می فرمودند: علامه نمازی، مجلسی زمان ما است.

مرحوم والد یکی از ارکان عمده مکتب تفکیک به شمار می آید.

وی جامع علوم منقول و معقول بود: هم از ریاضیات (حساب، هندسه و جبر) سررشته داشت، هم در ستاره شناسی (نجوم) وارد بود، هم در طب (طبابت گیاهی) و گیاه شناسی صاحب نظر بود، هم در علوم غریبه تبخر فراوانی داشت.

مرحوم والد در ابتدای بلوغ موفق به حفظ تمام قرآن گردیدند.

کتابی که در پیش روی شما خواننده عزیز است ترجمه کتاب «الهادی الی الحق و الی صراط مستقیم» مرحوم علامه

نمازی است که در سال 1399 ه.ق در چاپ خانه امیر قم چاپ شده است.

گرچه مترجم خود طرف دار حفظ وحدت جهان اسلام و لزوم اجتناب از اموری است که احیاناً موجب ایجاد اختلاف و یا حدّ اقل تشدید آن می گردد، از آن جا که مظلومیّت راد مرد جهان اسلام حضرت امیر مؤمنان علیّ علیه السّلام و اولاد ایشان بسیار ناراحت کننده است به ترجمه آن اقدام نمودیم.

روش ما در ترجمه این بود که خلاصه مطلب را گرفته به رشته تحریر درآوردیم و بعضی از مطالب را که به نظر ما در ترجمه، اضافه بود حذف نمودیم.

امید است این کتاب وسیله ای برای تجدید هم بستگی و برادری اسلامی گردد.

از خدای بزرگ مسئلت داریم ما را در این راه مدد بخشد و نیت ما را خالص گرداند؛ إِنَّهُ سَمِيعٌ مَّجِيبٌ وَهُوَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تهران - حسن نمازی

13/03/89 ه.ش

20/ج/1431 ه.ق

ص: 13

هر انسانی براساس استعدادهای درونی خویش در یک چهره و یا چند صورت محدود جلوه می‌کند: فقیه نامی، فیلسوف بی‌نظیر، مخترع بی‌بدیل، شجاع شکست‌ناپذیر در میدان‌های نبرد، مجاهد پیروز در مبارزه با نفس، بلیغ در جذب مخاطبان، فصیح در فنون بیان و ...

ولی در میان انسان‌ها آنانی که در همه میدان‌ها اسوه و الگوی علی‌الاطلاق شدند، به‌طوری که هرکس با هر گرایش فطری بتواند ایشان را معلّم و مراد خویش قرار دهد، اندک و انگشت‌شمارند.

خالق هستی و همه پیامبران الهی، بشریت را به پیروی از چنین الگوهایی دعوت می‌کنند تا به سعادت ابدی برسند.

دومین اسوه جهان هستی از زبان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَضَائِلَ لَا يُحْصِي عَدَدُهَا غَيْرُهُ؛

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: همانا خداوند برای برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام فضائل و برتری‌هایی قرار داد که شمارش آن از توان غیر آفریدگار توانا خارج است.

در میان 12000 صحابه و یاران پیامبر خدا که در کتاب‌های رجالی و تراجم ثبت و ضبط گردیده یا معرفی شده‌اند، تنها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است که آئینه تمام‌نمای صفات جمال و جلال حق شده و همه کمالات الهی در سیرت و صورت او متجلی و متبلور گشته است.

خشم و رحمت، زهد و قدرت، شجاعت و خوف، فقر و بخشندگی، عبودیت و جسارت، تمول و عدم وابستگی، بخشش فراوان و رسیدگی دقیق به انحرافات مالی و ... در او نمایان است.

گویا مجمع همه صفات متضادی است که هرکدام در جای خود جلوه‌ای از صفات رحمانی است و هر سالک موحدی چون می‌خواهد مُراد و کعبه دل خویش را پیدا کند و جلوه‌ای از حقیقت محمدیه را ببیند، غیر از او مولا و اسوه‌ای را نمی‌تواند نشانه بگیرد تا آرامش پیدا کند و مظهر (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (1) گردد.

صفی الدین حلّی (ره) نسبت به جامعیت امام علی علیه السلام چنین سروده است:

ص: 16

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ * فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعٌ * نَاسِكٌ فَاتِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ

شَيْمٌ مَا جَمَعْنَ فِي بَشَرٍ * قَطُّ وَلَا حَارَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ

تمام صفات برجسته متضاد در وجود گرانبمایه علی علیه السلام جلوه گر شد؛ از این رو، پیدا کردن فردی همانندش بسیار سخت و دشوار گردید.

* زاهدی (بی اعتنای به دنیا) حاکم، بردباری نترس و شجاع، عابدی مجاهد و نابودکننده کفار، فقیری بخشنده و جواد بود.

* صفات برجسته او هرگز در کسی جمع نشد و بنده ای از بندگان خدا حائز آن ها نگردید. (1)

شاید از همین جهت بود که عبید حقیقی خدا فرمود: «الَنْظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَلَا يُقْبَلُ إِيمَانٌ عَبْدٍ إِلَّا بِوِلَايَتِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ»؛

نگاه به چهره پرفروغ علی بن ابی طالب بندگی خداست؛ ذکر و یاد او عبادت و خشوع در برابر خداست؛ و ایمان بنده ای پذیرفته نخواهد شد مگر با ولایت علی و بی زاری جستن از دشمنان او. (2)

ص: 17

1- . مصباح الشریعه: کفعمی، ص 736، خطبه العیدین.

2- . الأملی: شیخ صدوق، ص 138، مجلس 28؛ منه منقبه (من مناقب امیرالمؤمنین و الائمه من ولده علیهم السلام من طریق العامه)، محمدبن احمد بن شاذان، ص 177 (مشهور به فضائل ابن شاذان قمی)؛ کشف الغمّه اربلی، ج 1، ص 112.

علی علیه السلام در اوج تمّول، فقیر و در کمال عزّت و قدرت، متواضع و فروتن بود. او در نهایت بهره مندی از فصاحت و بلاغت، در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخنی نگفت و بعد هم لب به حشو و استهزای کس نگشود.

شیرین بیانی که در عرصه های مختلف نامه نگاری، خطابه، پند و اندرز، تبیین حکمت و سخنان پرنغز و ژرف، «امیر بیان» گردید و نهج البلاغه اش «أخ القرآن» نامیده شد و برای همیشه در کنار قرآن قرار گرفت.

بلیغ ترین و فصیح ترین انسان

تبلور و جلوه بی بدیل علی بن ابی طالب علیه السلام در میدان فصاحت و بلاغت از جمله امور روشن و انکارناپذیری است که دوست و دشمن بر آن اعتراف کرده و هزاران مطلب و سخن بلند و کوتاه از وی نقل کرده اند، تا به آنجا که گفته اند:

كلامٌ عَلِيٌّ عَلِيُّ الْكَلَامِ وَمَا قَالَهُ الْمُرتَضَى مُرتَضَى

سخن و فرمایش علی [بن ابی طالب] بلند مرتبه ترین سخن است* و هر آنچه را او انشا و ایجاد کرد و به زبان آورد مورد پسند و ستایش همه قرار گرفت.

ص: 18

علامه عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، متوفای قرن ششم پیش از یازده هزار حدیث کوتاه نقل می کند و تألیف خود را «غُررالحکم و دُرر الکلم» می نامد. بر این کتاب، ترجمه ها و شرح های فراوانی نوشته شده است که بهترین آن ها شرح جمال الدین صالحی خوانساری است که به زبان فارسی نگاشته شده و در دو جلد به چاپ رسیده است.

مرحوم علامه شیخ عزیزالله عطاردی محقق سخت کوش معاصر مجموعه «مسند علی بن ابی طالب علیه السلام» را در 26 جلد به رشته تحریر در آورده و بیش از 20 هزار حدیث و روایت نقل می کند که هرکدام بابتی از ابواب رحمت الهی است.

به راستی «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيُّ بَابُهَا»⁽¹⁾ مظاهر شگفت انگیزی دارد که هرکدام بشریت را به نوعی به دریای نور و هدایت متصل می نماید.

تهران - حسن نمازی

17/12/1397 ه ش

اول رجب 1440 ه ق

ص: 19

1- . وسائل الشیعه: ج 27، ص 34.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ، وَاللَّعْنَةُ عَلَى
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

مقدمه مؤلف

خداوند بزرگ را که پروردگار جهانیان است سپاس گفته و بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فراوان می فرستیم. نیز، بر یاران
او که هم از خودش، هم از نوری که همراه وی فرو فرستاده شده بود پیروی کردند(1)، آنان همان رستگاران اند.

برادران و خواهران گرامی! بیایید برای نیل به رستگاری واقعی از این روایت نبوی، که همه مسلمانان در مورد درستی آن اتفاق نظر دارند و
در صحاح اهل سنت و سایر آن نیز آمده، پیروی کنیم که فرمود:

من دو یادگار گران سنگ در میان شما به جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ تا هنگامی که شما به هر دو آن ها چنگ بزنید، هرگز گمراه
نخواهید شد.

ص: 21

1- . اقتباس از آیه 157 سورة اعراف (7)

آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا زمانی که بر سر حوض (کوثر) نزد من آیند.

این سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با فرموده ای دیگر از خود ایشان کامل می شود که در آن آمده است:

من دو امر در میان شما واگذاشتم که تا به هر دو آن ها تمسک بجوید، به هیچ وجه گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسول خدا ...
(1)

در این جا دو نکته به ذهن آدمی خطور می کند (راه می یابد):

نخست این که عمل کردن به روایت اول به معنای اطاعت از سفارشی است که در روایت دوم صورت گرفته؛ زیرا حدیث تقلین خود یکی از مصادیق سنت نبوی است.

نکته دیگر این که اگر ما فقط به اخبار و آثار به جا مانده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل کنیم و به بیانات عترت ایشان توجه نداشته باشیم، به موارد فراوانی بر می خوریم که در زمان حیات آن حضرت پیش نیامده تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره آن ابراز نظر فرماید؛

ص: 22

1- . کتاب التاج: ج 1، ص 47، باب «الاعتصام بالکتاب و السنه»؛ این روایت را ابو هریره از مالک بن انس نقل کرده است.

بنابراین، ناچاریم که این دو روایت را با هم جمع کنیم(1).

این جاست که از برآیند حدیث اول (حدیث ثقلین) با روایت دوم درمی یابیم:

آن چه از سنت نبوی نقل می شود فقط در صورتی بایسته پیروی است که با فرموده های عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) موافق باشد؛ در غیر این صورت، باید آن را به حال خود رها کرد و تعیین تکلیفش را به گوینده اش وا گذاشت.

عمل کردن به این قاعده کلی بر هر مسلمانی لازم (واجب) است و صحت و سلامت اصول و فروع اعتقاداتش در دایره آن قرار می گیرد.

بر عکس، بی اعتنایی به این قاعده کلی، مفاسدی در پی دارد که ما در کتاب حاضر برآنیم به نمونه های اعتقادی آن

ص: 23

1- . این نحوه استفاده از نصوص نه فقط در مواجهه با روایات گوناگون بلکه در مورد آیات قرآنی هم سابقه دارد. برای مثال، در خصوص تعیین یک محدوده زمانی برای شب قدر، وقتی در آیه ای آمده: (ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده) بقره / 185، و در آیه ای دیگر می خوانیم: (ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم) قدر / 1، از کنار هم گذاشتن این دو آیه، مسلمانان نتیجه می گیرند که شب قدر در ماه رمضان است. همچنین، وقتی در آیه ای می خوانیم: (دوران بارداری و شیردهی تا هنگامی که کودک را از شیر بگیرند 30 ماه است) احقاف / 15؛ و در آیه دیگر آمده است: (مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند)، بقره / 233، می توان نتیجه گرفت که کوتاه ترین مدت بارداری (فاصله زمانی میان لقاح و زایمان) 6 ماه تمام است.

از منابع اهل سنت و جماعت اشاره کنیم؛ به آن امید که بر استواری باور پیروان اهل البيت عليهم السلام نسبت به اعتقادات اصیلی که در دست دارند افزوده شود.

روایات مورد استناد در این اثر غالباً از کتاب «التَّاجُ الْجَامِعُ لِلْأُصُولِ فِي أَحَادِيثِ الرَّسُولِ» تألیف شیخ منصور علی ناصف برگزیده شده است.

وی در کتاب خود روایات منابعی چون «صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داود، جامع ترمذی» و برخی دیگر از آثار مورد اعتماد اهل سنت را گردآوری کرده و آن را با پاورقی ها و توضیحات و بیانات هفت تن از استادان دانشگاه الأزهر مصر به انتشار رسانده است.

ص: 24

بخش اول : توحید و صفات باری تعالی از دیدگاه اهل سنت

با نگاهی به روایات صحاح ستّه، می توان دریافت که اهل سنت به تجسّم پروردگار یکتا قایل اند و می پندارند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن ذات مقدّس را در همین دنیا به هنگام معراج با دو چشم خود رؤیت فرموده و در آخرت نیز همه اهل ایمان، حق تعالی را به دیده سر خواهند دید.

برخی از گزارش های ایشان درباره موضوع بحث از این قرار است:

خدای متعال با چهره ای بسیار زیبا به نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده و دست خود را بر سینه آن حضرت گذاشته است؛

خدای متعال دست راستش را پر کرده با آن به بندگانش روزی می دهد و با دست چپ خود ترازوی اعمال را گرفته است؛

خدای متعال هر شب به آسمان دنیا پایین می آید؛

ص: 25

خدای متعال را در آخرت به سهولت می توان دید، چنان که در این دنیا همگان ماه را در آسمان با چشم خود می بینند؛

خدای متعال روز قیامت پای خود را تا زانو برهنه می کند و بر کرانه های دوزخ می گذارد تا از برافروختگی بیش از حد آن جلوگیری کند(1).

ص: 26

1- . برای رؤیت اصل عربی این روایات، مراجعه کنید به: کتاب التّاج: ج 1، ص 137 (به سند حسن از ترمذی) + کتاب التّفسیر، سورة ص، ص 221 (به سند صحیح از همو + کتاب الصّلوٰه، فصل «فضل الجماعه» + [تفسیر] سورة ق، ص 241 (از بخاری در کتاب التّوْحید، مسلم، ترمذی) + [تفسیر] سورة ق، ص 242 + ج 5، ص 433 (از شیخین و ترمذی) + [تفسیر] سورة قلم، آیه 42 (از بخاری در کتاب التّوْحید) + [تفسیر] سورة محمّد صلی الله علیه وآله و سلم ص 234 (از بخاری و مسلم) + [تفسیر] سورة مائده، ص 104 (از ترمذی و بخاری) + [تفسیر] سورة زمر، ص 223 + [تفسیر] سورة حدید، ص 253 (از ترمذی) + [تفسیر] سورة هود (از همو و دیگران) / همچنین اخبار امکان رؤیت حقّ تعالی را می توانید در نشانی های زیر ببینید: کتاب التّاج: ج 1، ص 138 (کتاب الصّلوٰه + ج 4، ص 242 + ج 5، ص 422، کتاب القیامه، فصل «کشف الحجاب» + ج 5، ص 393 و 371، فصل «الشّفاعه» + ج 5، ص 397 «سعه الکرّم الإلهی» و باب «أسواق الجنه» + ج 5، ص 422 + [تفسیر] سورة نجم (روایت مربوط به 2 نوبتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دیده است) / صحیح بخاری: ص 145، باب «فضیلت نماز عصر و نماز فجر» و «باب فضیلت سجود» + ج 8، باب «الصّراط» + ج 9، ص 156 و 158 (کتاب التّوْحید)، باب «و کان عرشه علی الماء» / صحیح مسلم: کتاب الإیمان / صحیح بخاری: کتاب التّفسیر، سورة نساء، آیه 40 / صحیح ابن ماجه: باب «ذکر الشّفاعه» صحیح ترمذی: ج 2، ص 89، 91، 215 / صحیح ابن ماجه: ص 16، مکرراً. اما اخبار نزول حضرت حق به آسمان دنیا را در این منابع بنگرید: صحیح بخاری: باب «التّهجد باللیل» + کتاب الدّعوات، باب «الدّعاء نصف اللیل» کتاب التّوْحید و مواضع دیگر / صحیح مسلم: کتاب صلوه المسافرین، باب «التّرجیب فی الدّعاء» / صحیح ترمذی: ج 1، ص 90 + ج 2، ص 263 / صحیح ابوداؤد: ج 8، باب «أیّ اللیل أفضل» + ج 3، باب فی الرّؤیه / صحیح ترمذی: ج 1، ص 143، باب «نزوله تعالی لیله النّصف من شعبان» / مسند احمد بن حنبل: ج 1، ص 130 و 446.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را به چهره نوجوانی که بالا پوشی سرخ رنگ به تن داشته، دیده است....! (1)

پیداست که این روایات نه با عقل سلیم سازگار است، نه با سیاق روایات و اخبار صحیح و معتبری که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده است.

اما دلیل عقلی بطلان این روایات آن است که جسمانیت یک پدیده به معنای محدودیت و تناهی مکانی و زمانی آن است.

جسم دارای ابعاد سه گانه طول (درازا)، عرض (پهنا)، و ارتفاع (یا ژرفا) است و اگر در مکان معینی واقع شود، هم زمان، نمی توان آن را در مکان دیگری حاضر یافت. به لحاظ زمانی هم باید توجه داشت که هر جسمی آغاز و پایانی (فرجامی)

ص: 27

دارد؛ در لحظه ای مشخص پدید می آید و پس از سپری شدن مدت زمانی کوتاه یا طولانی، از میان می رود یا به صورت دیگری تغییر می یابد.

نسبت دادن امثال این صفات (محدودیت و تناهی و تبدیل و تغییر) به خداوند متعال مشابهت میان آن ذات مقدس با سایر پدیده ها را می رساند و این - اگر به معنای شرک آشکار نباشد - به روشنی با این فرموده خدای متعال در قرآن در تضاد است:

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (1)

به لحاظ نقلی هم، اخبار تجسم در تضاد و تناقض با روایات بسیار معتبری است که از جمله ی آن ها می توان به خطبه های امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در «نهج البلاغه» اشاره کرد؛ خطبه های بلیغی که آن حضرت در مورد توحید حق تعالی و صفات ربوبی انشا فرموده و گذشته از دانشمندان نامی شیعه، بزرگان اهل سنت مانند

ص: 28

شیخ محمد عبده و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح و تأیید آن قلم زده اند.

آن چه گفتیم درباره اخبار رؤیت نیز صادق است.

فقط پدیده هایی را می توان رؤیت کرد که در موقعیت مکانی معینی قرار گرفته و دارای خواصّ مادی محسوسی باشند؛ زیرا برای رؤیت یک شیء باید، میان آن و بیننده، فاصله ای وجود داشته باشد که نور بتواند از آن فاصله و فضای بینابینی بگذرد و بازتابش آن به چشم ناظر برسد.

به عبارت دیگر، مرئی بودن اشیا از محدودیت مکانی آن ها حکایت دارد.

اصولاً هر چه در دایره درک آدمی قرار می گیرد چیستی و چگونگی تعریف پذیری دارد که متعلق به آفریده های خداوند است و ذات مقدّس آفریدگار جهانیان خود از آن پیراسته است.

گذشته از این، اخبار رؤیت را نصّ صریح آیات قرآنی نفی می کند؛ آن جا که خدای تعالی درباره ذات مقدّس خود می فرماید:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (1)

ص: 29

1- . انعام (6): 103 گفتنی است که واژه (الأبصار) اسم عام است و شامل دیده سرّ و دیده دل می شود (رک انعام: 104)؛ یعنی وقتی که پندار آدمی و انگاره های دقیق ذهنی او نمی تواند آن ذات مقدّس و لایتناهی را ببیند چگونه ممکن است با چشم سر دیده شود؟!

دیدگان او را در نمی یابند و او دیدگان را درمی یابد.

همچنین در پاسخ درخواست حضرت موسی علیه السلام برای رؤیت آن ذات لایتناهی، در قرآن کریم چنین می خوانیم:

(وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ قَالَ رَبِّ أَرِنِي قَالَ لَنْ تَرَانِي) (1)

چون موسی به میقات ما درآمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا، خود را به من بنمایان تا تو را ببینم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید.

استفاده از واژه «لن / هرگز» در این آیه به مخاطبان می فهماند که رؤیت خداوند (البته با چشم سر) به هیچ وجه برای هیچ کس حتی پیامبران اولوالعزم الهی ممکن نیست و در این واقعیت، با گذشت زمان، هیچ تغییری حاصل نخواهد شد؛ زیرا «لَنْ» دلالت بر نفی ابدی می کند.

ص: 30

همین مطلب در آیه ای دیگر به این تعبیر بیان گردیده است:

(وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا) (1)

خداوند با هیچ بشری جز از طریق وحی یا از پس پرده یا فرستاده ای که می فرستد سخن نمی گوید.

پذیرش آن چه به صراحت در ظاهر این آیات آمده است، افزون بر دلایل عقلی ذکر شده، با روایات اهل سنت نیز مورد تأکید قرار می گیرد.

برای نمونه، به روایتی از عایشه در این باره توجه کنید:

به نقل مسروق، عایشه یک بار گفت:

سه مطلب است که هرکس از هر کدام آن ها سخن گوید، دروغ بسیار بزرگی به خداوند بسته است: ... این که کسی گمان کند محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دیده؛ حال آنکه خداوند می فرماید:

ص: 31

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ)، (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا)

مسروق می گوید: من که به بالشی تکیه داده بودم خود را جمع و جور کرده نشستم و گفتم: یا اُمّ المؤمنین، صبر کن! مگر خداوند نمی فرماید:

(وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى(1)): و یک بار دیگر او را رسول (صلی الله علیه و آله) مشاهده کرد، (وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ(2)): و او را در افق آشکار دید.

خلاصه مطلب آن که عایشه به من گفت درباره این دو آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرده و آن حضرت پاسخ داده است:

صحبت از جبرئیل است؛ من به جز همان دو دفعه، وی را آن طور که خداوند آفریده ندیدم(3).

ص: 32

1- . نجم (53): 13

2- . تکویر (81): 23؛ این دو آیه از کسی که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را در هنگام وحی دیده سخن می گوید.

3- . کتاب التاج، بخش تفسیر: سورة نجم، ص 245. نقل کرده اند که جبرئیل معمولاً به صورت انسانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر می شده است.

باری، روایات نفی رؤیت در کتاب های معتبر اهل سنت مانند صحیح بخاری (در تفسیر سوره نجم) و مواضع دیگر نشانه این مطلب است که تناقضی آشکار در اخبار این مسئله وجود دارد؛ تناقضی که اگر اهل سنت به بیان صریح قرآن در مورد نفی رؤیت ذات باری تعالی ارجح می نهادند و به فرموده های روشن گر امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه بر حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توجه می کردند، به آسانی برطرف می گردید.

مگر نه این که ایشان آن حضرت را خلیفه چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از برترین و داناترین و پرهیزکارترین صحابه می شناسند؟

پس چرا به فرموده های معتبر حضرتش وقعی و اعتباری نمی نهند و به گرفتاری در چنبره این تناقض آشکار تن می دهند؟

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) (1) (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ) (2)

ص: 33

1- . آل عمران (3): 102

2- . انفال (8): 21 و 22

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام در پاسخ شبهات آن کافری که ادعای وجود تناقض در میان آیات قرآن کریم را مطرح کرده بود، توضیحاتی بیان کرده اند که در بحث ما نیز به کار می آید.

یکی از آیاتی که در مباحثه ایشان مطرح شده - و اهل سنت مفهوم نادرستی از آن را در روایات خود بازتاب داده اند - این آیه است:

(وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) (1)

آن روز (رستاخیز)، برخی چهره هایی خرم و شادمان دارند* و به پروردگارشان می نگرند.

آن حضرت واژه «ناظره» را در این آیه به معنای «منتظره» گرفته اند؛ یعنی این که گروه مؤمنان یا بهشتیان با شادمانی منتظر و چشم به راه پادشاه پروردگارشان اند، نه این که با چشم سر به خداوند متعال بنگرند.

امیر مؤمنان علیه السّلام مفهوم واژه مزبور را از آیه دیگری گرفته اند که در داستان سلیمان نبیّ علیه السّلام آمده، آن جا که بلقیس می گوید:

(وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ) (2)

ص: 34

1- . قیامت (75): 22 و 23

2- . نمل (27): 35

و قطعاً من ارمغانی برای ایشان (سلیمان علیه السّلام و ملازمانش) می فرستم و منتظر می مانم که فرستادگان با پاسخ ایشان برگردند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السّلام نیز همین مفهوم را برای واژه «ناظره» مورد تأکید قرار داده اند.

در توضیح دیگری که می توان برای آیه مورد بحث ارائه کرد، واژه «ناظره» به همان معنای «بیننده» فرض می شود و به جای آن، این بار معنای گوناگون لفظ «ربّ» مورد توجه قرار می گیرد.

لفظ «ربّ» در واژه نامه های عربی دست کم دارای شش معنای متمایز است؛ از جمله: سرور، فرمان روا، پادشاه

در قرآن مجید، در داستان حضرت یوسف علیه السّلام آمده است:

(وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ....)(1)

(حضرت یوسف علیه السّلام) به آن که می پنداشت از میان آن دو تن نجات می یابد فرمود: مرا نزد سرورت یاد کن. پس شیطان او را

ص: 35

1- . یوسف (12): 42 در آیه 50 از همین سوره نیز لفظ «ربّ» به معنای «سرور» به کار رفته است.

به فراموشی کشاند تا از [یوسف علیه السّلام در نزد] سرورش یاد کند.

بنابراین، بعید نیست که در آیه مورد بحث (آیه 23 سوره قیامت) منظور از لفظ «رِبِّهَا» خداوند متعال نباشد و مثلاً، مراد از این آیه مؤمنانی باشند که در عرصه محشر یا بهشت به فیض زیارت سرور خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم می رسند. این معنا از روایت دیگری که از امام رضا علیه السّلام صادر گشته استفاده می شود.

به هر صورت، وقتی می توان آیه مذکور را به دو معنای دیگر تفسیر کرد، وجه استدلالی آن برای امکان رؤیت خداوند متعال با چشم سر به شدت تضعیف می شود.

در خاتمه این بخش، به ذکر چکیده روایتی دیگر می پردازیم تا خوانندگان گرامی دریابند آیات روشن قرآن کریم پشتوانه استدلالی شیعه برای نفی رؤیت خداوند متعال با چشم سر است.

ابوقرّه محدّث به امام رضا علیه السّلام عرض کرد: ما روایت داریم که خداوند متعال هم کلامی با ذات مقدّس خود را بهره موسی علیه السّلام قرار داد و دیدار خود را نصیب محمد صلی الله و علیه و آله و سلّم فرمود. امام علیه السّلام پرسید:

پس چه کسی بود که این آیات را به جنّ و انس ابلاغ فرمود:

(لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ) (1) (وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) (2)، (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (3)؟

مگر محمّد نبود؟

ابوقرّه عرض کرد: آری. حضرت فرمود:

چطور می شود که مردی بیاید و به مردم بگوید که از جانب خدا آمده و به فرمان خود او آنان را به سویش دعوت می کند و این آیات را نیز بیاورد؛

آن گاه، بگوید که او صورتی دارد و من او را به چشم خود دیده ام و همه چیز را درباره او می دانم؟!

آیا شرم نمی کنند که به آن حضرت تهمت می زنند از جانب خدا چیزی آورده و از جانب خودش چیز دیگری که با آن مخالف است؟

ص: 37

1- . انعام (6): 103

2- . طه (20): 110

3- . شوری (42): 11

ابوقره گفت که خداوند خود می فرماید:

(لَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ) (1). امام رضا علیه السلام فرمود:

آن چه پس از این آیه آمده نشان می دهد که آن حضرت چه چیز را دیده، آن جا که خداوند می فرماید:

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ) (2)/

دلش آن چه را دید دروغ ندید.

سپس درباره آن چه دیده بود خبر داد و فرمود:

(لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ) (3)

برخی از نشانه های بزرگ تر پروردگارش را دید.

نشانه های خداوند چیزی است و خود خدا چیز دیگر. آن ذات مقدس می فرماید:

(وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا) (4)

ص: 38

1- . نجم (53): 13

2- . نجم: 11

3- . نجم: 18

4- . ط: 110

(مخلوقات) بر خدا احاطه علمی ندارند.

آخر اگر دیدگان او را ببینند، معنایش این است که می توان همه چیز را درباره او دانست و شناختِ وی [به طور کامل] صورت پذیرفته است.

ابوقره گفت:

پس شما روایات را تکذیب می کنید؟ آن حضرت فرمود:

وقتی که روایات برخلاف قرآن باشد، آن را تکذیب می کنم.

ص: 39

بخش دوم : صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اهل سنت

اشاره

آن چه در این بخش از اهل سنت نقل می کنیم به طور مشروح در کتاب های معتبر و صحاح ایشان آمده و ما در این جا فقط به نقل خلاصه یا گزیده مطالب تعدادی از آن روایات که در کتاب «التَّاج» گردآوری شده، بسنده می کنیم.

روایت اول

به نقل ابوهریره، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من نمی دانم که تُبَّع ملعون است یا نه؛ عَزِیر پیامبر است یا نه؛

ذوالقرنین پیامبر بود یا نه؛ جاری کردن حدِّ، گناهِ شخصِ خطاکار را پاک می کند یا نه!⁽¹⁾

ص: 41

1- . کتاب التَّاج: ج 3، ص 302 (کتاب النبوه). ابو داود و حاکم و ابن عساکر نیز این خبر را نقل کرده اند.

روایت دوم

نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر احتضارش به اطرافیان خود فرمود:

کاغذی بیاورید که برای تان نوشته ای بنویسم تا پس از من گمراه نشوید.

خلیفه دوم گفت: این مرد دارد هذیان می گوید! [معاذالله] پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاضران را از کنار بالین خویش بیرون راند(1).

روایت سوم

باز به نقل ابوهریره، آن حضرت فرمود:

ابراهیم خلیل مگر در سه مورد دروغ نگفت...!(2)

گویا جاعل این روایت با مفهوم واژه «توریه(3)» اصلاً آشنا نبوده و همین موجب شده که به آن حضرت نسبت دروغ گویی بدهد.

ص: 42

-
- 1- صحیح بخاری: ج 1، ص 39 (کتاب العلم، باب کتابه العلم) + ج 4، ص 85 و 120 (کتاب الجهاد)
 - 2- صحیح بخاری: کتاب النکاح، باب «اتخاذ السّری» + ج 4، ص 171 (کتاب بدء الخلق)
 - 3- توریه: پوشاندن و پنهان کردن حقیقت؛ امری را بر خلاف حقیقت نشان دادن؛ و خلاصه آن است که متکلم خلاف ظاهر کلام خود را اراده کند.

روایت چهارم

به نقل ابوهریره و ابوسعید، آورده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سوگند به آن که موسی را بر تمامی آحاد بشر و بر محمد برگزید، [خداوند] مرا نه بر موسی و نه بر دیگر انبیا رجحان نبخشیده است!...!
(1)

روایت پنجم

در روایتی دیگر، آورده اند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که داشت درباره معراج خود سخن می گفت، نام پیامبری را که در آسمان پنجم دیده بود به یاد نمی آورد (2).

روایت ششم

اهل سنت در چندین گزارش جداگانه آورده اند:

ص: 43

1- صحیح بخاری: کتاب التّوْحید، ص 170 + ج 8، ص 134، باب «نَفْخ الصُّور» + ج 9، ص 16، باب «إِذَا لَطَمَ الْمُسْلِمُ يَهُودِيًّا عِنْدَ الْغَضَبِ» + ج 4، ص 192 و 194.

2- صحیح بخاری: کتاب التّوْحید، ص 183

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در محراب مسجد به نماز ایستاده بود که به یاد آورد باید غسل کند؛ پس بیرون رفته غسل کرد و برای اقامه نماز به مسجد برگشت (1).

روایت هفتم

از عایشه نقل کرده اند:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام ابتلای او به عادت ماهیانه، به مباشرت با وی اقدام کرده است (2).

می دانید که منظور از «مباشرت» نزدیکی است (رک. بقره: 187) و تأسف آور است که اهل سنت چنین نسبتی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده اند؛ حال آنکه در قرآن کریم، از این کار نهی شده است (رک. بقره: 222).

روایت هشتم

در روایات اهل تسنن آمده است که آن حضرت فرمود:

ص: 44

1- صحیح بخاری: ج 1، ص 77 باب «إنه إذا ذكر في المسجد أنه جنب» + كتاب الصلوة، أبواب المواقيت

2- صحیح بخاری: باب «مباشرة الحيض»، ص 82 و 83

من بشری هستم مانند شما و مانند شما نیز دچار فراموشی می شوم؛ پس هنگامی که دچار فراموشی شدم، مرا گوش زد کنید(1).

روایت نهم

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که آن حضرت فرمود:

هیچ بنده ای (یا: هیچ پیامبری) را نرسد که بگوید من از یونس بن متی بهترم! (2)

روایت دهم

سرانجام این که نقل کرده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زباله دان قبیله ای رسید و در آن جا، ایستاده بول کرد! (3)

ص: 45

1- . صحیح بخاری: باب «التَّوَجُّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ»

2- . سنن ابی داوود: باب «التَّخْيِيرُ بَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ»

3- . صحیح بخاری: کتاب الوضوء، باب «البول قائماً»، ص 66

در آغاز این بخش، ناگزیریم که مقدماتی را به رشته تحریر در آوریم تا خوانندگان گرامی روند منطقی بحث را به وضوح دریابند.

حرمت آوازخوانی و پایکوبی و خرید و فروش و آموزش کنیزان و عملۀ طرب)

خدای متعال می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) (1)

برخی از مردم بیهوده گویی را به داد و ستد می گذارند تا ندانسته دیگران را از راه خدا به گمراهی بکشانند.

ص: 47

در منابع اهل سنت، به نقل از ابوامامه آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

کنیزکان آوازه خوان را خرید و فروش نکنید و آموزش ندهید که هیچ خیری در تجارت آنان نیست و رد و بدل کردن بهای شان حرام است.

در مواردی مانند این است که نازل شده است:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ) (1)

در روایتی دیگر، ابومالک آورده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بی گمان، گروه هایی از امت من خواهند بود که زناکاری و پوشیدن پوشاک ابریشمین و نوشیدن شراب و استفاده از سازها را حلال بشمارند. (2).

همچنین نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

غنا بذر نفاق و دورویی را در دل می رویاند. (3)

ص: 48

1- . کتاب التاج: ج 4، ص 202 (کتاب التفسیر، سورة لقمان، آیه 6) + ج 5، ص 287 + ج 2، ص 209 (کتاب البيوع)

2- . کتاب التاج: ج 3، ص 143 (کتاب الطعام و الشراب)

3- . کتاب التاج: ج 5، ص 286 (کتاب الأدب) روایات دیگر موضوع حرمت غنا را در همین منبع ج 5، ص 339 (کتاب الفتن) بنگرید.

علی رغم نقل این روایات، جای بسی تأسف است که چطور گزارش های زننده و دروغی مانند مواردی که هم اکنون از نظرتان می گذرد، در منابع دست اول اهل سنت راه یافته است.

(پیشاپیش، مراتب استغفار و اعتذار خود را به درگاه خداوند متعال و پیش گاه نورانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جهت نقل این گزارش ها عرضه می داریم):

گزارش اول

آورده اند که یک گروه از مطربان حبشی در کوچه های شهر مشغول پایکوبی بودند. عایشه، که صدای ساز و آوازشان را شنیده بود، ابراز تمایل کرد آنان را ببیند.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بر دوش خود بالا برد تا بتواند از بالای دیوار خانه سرک بکشد و آنان را ببیند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر عایشه را بالای دوش خود نگه داشت که وی از تماشای ایشان سیر شد. آن گاه، از او پرسید: بس است؟ عایشه پاسخ داد: آری. پس آن گاه پیامبر برگشت و آنان را به حال خود وا گذاشت!

همین افسانه در گزارش دیگری از زبان عایشه چنین آمده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من فرمود: تماشا کن. من نیز بر دوش ایشان بالا رفتم و مشغول تماشای آنان شدم. ایشان مدام می پرسید: سیر شدی؟! سیر شدی؟! من نیز هر بار می گفتم نه، تا بفهمم چقدر خاطر م برای ایشان عزیز است! ناگهان عمر از راه رسید و مطربان پراکنده شدند.

پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: می بینم که آدمیان و جنیان شیطان صفت از عمر می گریزند. آن گاه بود که من نیز برگشتم (1).

گزارش دوم

آورده اند: روزی، ابوبکر پیش عایشه رفت و دید که دو کنیز با ساز و آواز خود دارند او را سرگرم می کنند.

ص: 50

پس گفت: ساز شیطان در خانه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چه می کند؟! (1)

حتی در خبری از قول بُریده آمده است که مطربی در نزد پیامبر دف می زده و با آمدن ابوبکر و عثمان و امیر مؤمنان علیه السلام هم نوازندگی اش را ادامه داده؛ اما به محض ورود عمر، از او ترسیده و دف را پنهان کرده است.

پیامبر نیز فرموده:

ای عمر، شیطان از تو می ترسد!! (2)

به هر جای این اخبار که نگاه کنیم، آشکارا طعن و منقصتی نسبت به مقام شامخ خاتم الانبیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خودنمایی می کند؛ و با وجود این، هنوز محدثان نامی اهل سنت به نقل این حکایات عجیب و ناپسند اصرار می ورزند.

متأسفانه، گویا این بهایی است که باید برای پذیرش و اثبات برخی از فضایل ساختگی خلفا پرداخت کرد؛ حال آنکه تاریخ صدر اسلام گواهِ اتفاقات ناخوشایندی است که به دست آنان صورت پذیرفته است.

ص: 51

1- . کتاب التاج: ج 3، ص 314 (کتاب الفضائل، فصل فضائل عمر)

2- . کتاب التاج: ج 1، ص 304 - 306 (کتاب الصلوه)

اینک، چکیده ای از اقدامات و اخبار ناخوشایند خلفای سه گانه:

برخی از اخبار دوران خلافت ابی بکر:

نقل است که ابوبکر در سخنرانی خود پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مردم چنین گفت:

اگر دیدید من به راه راست می روم، پیروی ام کنید؛ ولی اگر به بیراهه لغزیدم، مرا نگاه دارید و به راه بیاورید مرا شیطانی است که در من می آویزد؛ پس هنگامی که دیدید نزد من آمده و مرا خشمگین یافتید، از من دوری کنید(1).

از این سخن می توان دریافت که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلافت ابوبکر از دست کسانی مانند خلیفه دوم و مزدور او قنفذ چه ها کشیدند؛ چنان که شرح آن وقایع اسف بار در کتاب معتبر «الإمامه و السّیاسه» نوشته دانشمند نامی اهل سنت «ابن قُتیبه دینوری» ص 19، قسمت چگونگی بیعت علی بن ابی طالب، آمده است.

ص: 52

1- . تاریخ ابن جریر: ج 2، ص 440 ه (قسم اول) / طبقات ابن سعد: ج 3، ص 129 / الإمامه و السّیاسه: ص 6 / مجمع الزوائد: ج 5، ص 183 / کنز العمال: ج 3، ص 135 و 136 و

همین قدر کافی است که بدانید ابوبکر در بیماری منجر به مرگش، افسوس می خورد و با دریغ و اندوه فراوان به اطرافیانش می گفت:

کاش من در خانه فاطمه علیها السلام را نمی گشودم و آن را به حال خود رها می کردم؛ حتی اگر به من اعلان جنگ کرده بودند! (1)

شایسته است در این جا روایاتی را از کتب معتبر اهل سنت در خصوص منزلت حضرت زهرا علیها السلام در نزد پیامبر گرامی اسلام یادآور شویم تا خوانندگان گرامی به زشتی اعمال کسانی که در صدر اسلام نسبت به آن بانوی گرامی ستم روا داشتند، بهتر پی ببرند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل است که فرمودند:

فاطمه سرور بانوان بهشتی است (2).

امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

ص: 53

1- . تاریخ ابن جریر: ج 2 ص 619/ میزان الاعتدال (ذهبی): ج 2، ص 215/ الإمامه و السیاسة

2- . صحیح بخاری: ج 5، ص 25 و 36 (باب قرابه الرسول)

خداوند، چون تو خشمگین شوی، غضب می کند و چون تو خشنود شوی، راضی می گردد(1).

در روایت دیگر، آن حضرت می فرماید:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»

فاطمه پاره تن من است؛ پس هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است(2).

در اعتبار این روایت همین بس که یکی از محدثان اهل سنت به نام «سهیلی» در توضیح یکی از نظریات خود به آن استدلال کرده و گفته:

بنابراین، هر که به فاطمه دشنام دهد کافر است؛ و این نشانه برتری فاطمه علیها السلام بر شیخین (عمر و ابوبکر) است.

این دو روایت، وقتی در کنار گزارش های زیر قرار می گیرد، به ما می فهماند که چرا ابوبکر در روزهای پایانی حیاتش از رفتار خود با حضرت زهرا علیها السلام اظهار افسوس و پشیمانی می کرد:

ص: 54

1- . مستدرک صحیحین: ج 3، ص 153 (وی گفته حدیث صحیح است)/أسدالغابه: 5، ص 522/اصابه (ابن حجر): ج 8، ص 159/تهذیب التّهذیب: ج 12، ص 441/کنز العمّال: ج 7، ص 111 + ج 6، ص 219/میزان الاعتدال: ج 2، ص 72 (اعتراف به صحّت حدیث نموده)/ذخائر العقبی، ص 39 و

2- . صحیح بخاری: کتاب بدء الخلق + ج 5، ص 26 و 36، باب «مناقب قرابه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم/کنز العمّال: ج 6، ص 220/فیض القدیر: ج 4، ص 421

به نقل از عایشه، حضرت زهرا علیها السلام در پی مطالبه حق خود از خمس و فدک، نزد ابوبکر رفته بود که او با نقل حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما ترک آن حضرت را به عنوان «صدقه» ضبط و تصرف و از تحویل آن به فاطمه علیها السلام خودداری کرد.

«فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتِ»

پس فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و با ابوبکر قهر کرد. این قهر و دوری تا زمان وفات آن بانو ادامه یافت (1).

این روایت را به عبارت های گوناگون در منابع اهل سنت می توان یافت؛ از جمله، در یکی از این گزارش ها، دنباله ماجرا چنین آمده است:

ص: 55

1- صحیح بخاری: ج 4، ص 96، باب خمس / مسند احمد بن حنبل: ج 1، ص 6 / سنن بیهقی: ج 6، ص 300 / طبقات ابن سعد. نیز رک. کتاب التاج: ج 2، ص 263 + ج 3، ص 355 + ج 4 ص 381 / صحیح بخاری: ج 8، ص 185 + ج 5 ص 177 / سیره حلبیه: ج 3، ص 361

«فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيٌّ لَيْلًا وَ لَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَ صَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ...»

پس چون آن بانو وفات یافت، همسرش علی علیه السلام وی را شبانه به خاک سپرد و بر او نماز گزارد و ابوبکر اجازه حضور در این مراسم را نیافت (1).

ابوهریره نقل کرده است که فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر و عمر رفت که میراث خود را از ماترک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه کند. آن دو گفتند: از آن حضرت شنیدیم فرمود که من چیزی به ارث نمی گذارم. آن بانو هم فرمود:

«به خداوند سوگند که تا ابد با شما سخن نخواهم گفت.» پس در حالی از دنیا رفت که با آن دو سخن نمی گفت (2).

گفتنی است این حدیث جعلی که «پیامبران ارث نمی گذارند» برخلاف نص صریح آیات قرآنی است.

ص: 56

1- صحیح بخاری: ص 177، کتاب بدء الخلق، باب غزوة خیبر/ صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر، باب «قول النبی لانورث»/ بیهقی:

ج 6 ص 300

2- صحیح ترمذی: ج 1، باب «ما جاء فی ترکه رسول الله (ص)»/ الإمامه و السیاسة (کیفیت بیعت علی بن ابی طالب)، مفصل تر از

متن

وانگهی اگر چنین حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده بود، حضرت زهرا علیها السلام که نزدیک ترین فرد به ایشان بود، از آن فرموده مُطَّلَع می شد و اصلاً به این استیفای حق و میراث خواهی اقدام نمی کرد؛ چه رسد به آنکه حدیث نبوی را نپذیرد و به این شدت در برابر راویان آن موضع گیری کند.

جالب توجه است که داستان دفن شبانه آن مخدّره به دست حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نیز در کتاب های اهل سنت در ذیل ماجراهای مربوط به همین حدیث ساختگی نقل شده و به وضوح بر خشم ابدی آن بانوی گرامی نسبت به جاعلان حدیث مذکور دلالت می کند(1).

اخباری از اقدامات ناخوشایند عمر

متأسفانه، یکی از اقداماتی که زیان های جبران ناپذیری را بر امت اسلامی تحمیل کرد به دست خلیفه دوم صورت پذیرفت.

گزارش آن را از زبان ابن عباس می خوانیم:

هنگامی که زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، گروهی بر بالین آن حضرت گرد

ص: 57

1- . رک. صحیح بخاری: ص 177 / سنن بیهقی / مشکل الآثار طحاوی / طبقات ابن سعد / مستدرک صحیحین.

آمده بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بیاید برایتان یادداشتی بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.»

اما عمر گفت: بیماری بر پیامبر غالب گشته. شما قرآن را دارید و کتاب خدا برای ما پس است!

در گزارش های دیگر، آمده است که عمر نظر خود را این چنین به زبان آورده:

«پیامبر خدا دارد هذیان می گوید» یا «مرد هذیان می گوید»⁽¹⁾

به هر روی، عبارت عمر چنان زننده بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر می آشوبد و حضار را از منزل خود بیرون می کند.

نتیجه این گستاخی و بی ادبی نیز حرمان و محرومیت امت اسلامی از نسخه شفابخش هدایت نبوی بوده است که از همان

ص: 58

1- صحیح بخاری: ج 1، ص 39 (کتاب العلم، باب کتابه العلم) + ج 7، ص 156 (کتاب المرض، باب قول المریض: قوموا عتی) + ج 4، ص 85 (کتاب الجهاد و السیر، باب هل یستشفع إلى أهل الذمه + باب الجزیه و المودعه + باب إخراج الیهود من جزیره العرب + باب مرض النبی (ص) / صحیح مسلم: کتاب الوصیه، باب «ترک الوصیه» / مسند احمد بن حنبل: ج 1، ص 222 و 355 + ج 3، ص 346 و دیگر منابع

روز نامبارک نسل اندر نسل مسلمانان را در ورطهٔ گمراهی و سرگردانی گرفتار ساخته؛ چنان که اختلافات قومی و فرقه ای آنان تاکنون پایان پذیرفته و هم چنان صدمات و لطمات گوناگونی را از این بابت متحمل می شوند.

اقدام دیگر عمر که پیامد های زیان بار آن تاکنون ادامه دارد تحریم ازدواج موقت است که خداوند و رسولش آن را حلال کرده بودند؛ اما وی آن را برای مسلمانان غدغن و ممنوع کرد و شمار بسیاری از ایشان را به سوی برقراری روابط نامشروع و سایر انحرافات جنسی سوق داد(1).

اخباری از اقدامات ناپسند عثمان

ناآگاهی خلیفهٔ سوم به احکام کتاب خدا و آداب سنت نبوی واقعیتی است که شواهد تاریخی بسیاری از آن در دست است. این ناآگاهی در مواردی حتی به مخالفت وی با دو خلیفهٔ ماقبل خود انجامیده است.

از جمله آن که نقل است پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز واجب خود را در منی شکسته می خواندند و پس از ایشان دو

ص: 59

1- . رک. گفتار «خودرایی خلفا در مخالفت با احکام الهی» از همین کتاب.

خليفة دیگر از همین سنت پیروی می کردند؛ اما عثمان چنین نمی کرد و نماز خود را در منی کامل می خواند(1).

همچنین نقل کرده اند زنی را پیش وی آوردند که پس از 6 ماه بارداری وضع حمل کرده بود. وی، به گمان این که دوران بارداری زن از شوهر خویش باید بیش از این مدت بوده باشد، وضع حمل زود هنگام او را نشانه خیانتش دانسته به سنگسار کردن وی امر کرد. اما امیرالمومنین علیه السلام با گوشزد کردن دو آیه از قرآن مجید، وی را از این کار منع کرد.

آن حضرت فرمود:

این (وضع حمل زود هنگام) چیزی را علیه او ثابت نمی کند.

خداوند متعال در کتابش می فرماید :

(وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا)(2)

دوران بارداری و شیردهی نوزاد 30 ماه است.

نیز می فرماید:

ص: 60

1- صحیح بخاری: باب «ما جاء في التَّقْصِيرِ فِي بَابِ الصَّلْوَةِ بِمَنَى» + كتاب الحجّ، باب «الصَّلْوَةُ بِمَنَى» / صحیح نسائی / صحیح مسلم: كتاب صلوة المسافرین، باب «قصر الصَّلْوَةِ بِمَنَى» / صحیح ابوداؤد: باب الصَّلْوَةِ بِمَنَى» / سنن بیهقی / صحیح ترمذی: ج 1، باب «ما جاء في التَّقْصِيرِ فِي السَّفَرِ» و دیگر منابع.

2- احقاف (46): 15

(وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ) (1)

مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام (24 ماه) شیر دهند.

پس ممکن است که دوران بارداری 6 ماهه نیز باشد.

پس از شنیدن این استدلال، عثمان کسی را فرستاد که از اجرای حکم در مورد آن زن جلوگیری کند؛ اما دیگر دیر شده بود و عمال عثمان وی را بی گناه به قتل رسانده بودند (2).

از دیگر اقدامات ناپسند عثمان می توان به دستور وی برای سوزاندن همه قرآن های دست نویس دیگران اشاره کرد تا نسخه ای که خود وی گردآوری کرده بود رسمیت یابد (3).

همچنین، وی ابوذر را که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بارها در فضیلت وی سخن گفته بود به ریژه تبعید کرد تا جلو حق طلبی و افشاگری او را بگیرد (4).

ص: 61

1- . بقره (2): 233

2- . موطأ مالک بن انس: ص 176 (کتاب الحدود) / سنن بیهقی: ج 7، ص 442 / تفسیر ابن جریر، ج 2، ص 61 / در المنثور سیوطی

3- . مشکل الآثار طحاوی / صحیح بخاری: کتاب فضائل القرآن، باب «جمع القرآن» / سنن بیهقی: ج 2، ص 41

4- . مستدرک صحیحین: ج 3، ص 344 / مسند احمد بن حنبل: ج 5، ص 197

تحریم متعه حج، در مخالفت با حکم خداوند و رسولش، اقدام ناپسند دیگری بود که عثمان به تاسی و پیروی از خلیفه دوم انجام داد(1).

ویژگی های امام، به روایت اهل سنت

در این قسمت برآنیم که نشان دهیم خلفای سه گانه، با رفتار و گفتاری که از آنان دیدید، نیز با توجه به معیارهایی که اهل سنت برای مناصبی مانند فرماندهی لشکر یا امامت جماعت ذکر کرده اند، به هیچ وجه صلاحیت خلافت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامت بر امت بزرگ اسلامی را نداشتند.

از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل است که ایشان فرمود:

باید نخبگان شما برای تان اذان بگویند و قاریان شما به امامت بایستند(2).

ص: 62

-
- 1- صحیح بخاری: کتاب الحج، باب التمتع / صحیح مسلم: کتاب الحج باب «جواز التمتع» / صحیح نسائی: ج 2، ص 14 و 15 / مسند احمد بن حنبل / سنن دارمی / سنن بیهقی و ...
 - 2- کتاب التاج: ج 1، ص 253 (کتاب الصلوه، فصل «صفه الإمام») به نقل از سنن بیهقی و صحاح اهل سنت به جز صحیح بخاری

نیز ایشان فرمودند:

امامت مردم از آن کسی باشد که بهترین قاری کتاب خداست. پس اگر قاریان هم طراز و برابر بودند، از آن کسی باشد که نسبت به سنت آگاه تر است. اگر در این ویژگی هم بر یکدیگر برتری نداشتند، آن که در هجرت پیشتاز بوده امام است (1).

عمرو بن سلمه از طایفه بنی مخزوم نقل کرده است که جمعی از خویشان و نزدیکانش خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شده بودند. هنگامی که خواستند به قبیله خویش بازگردند، به ایشان عرض کردند: یا رسول الله، چه کسی بر ما امامت کند؟ آن حضرت فرمود:

آن که آگاهی او به قرآن بیشتر است.

عمرو بن سلمه می گوید:

چون آگاهی من به قرآن بیشتر بود، آنان مرا مقدم داشتند؛ با آنکه من در آن زمان، جوانی نوخاسته بودم. از آن پس تا همین امروز، در هر جماعتی از آنان حضور یافتم، امام ایشان بوده ام؛ حتی بر

ص: 63

1- کتاب التاج: ج 1، ص 253 (کتاب الصلوه فصل «صفه الإمام»، به نقل از سنن بیهقی و صحاح اهل سنت به جز صحیح بخاری)

جنازه هایشان نیز من نماز می خوانم(1).

با توجه به این روایات است که دانشمندان اهل سنت فتوا داده اند امام جماعت باید فقیه، قاری قرآن، پرهیزکار، منسوب به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوب روی و خوش آواز باشد و مردم به امامت او رضا داده باشند تا بتواند امر و ساطت میان خداوند و بندگانش را به نحو احسن انجام دهد.

از جمله، بیهقی و دیگران نقل کرده اند:

نخبگان را به امامت خود برگزینید؛ زیرا آنان واسطه میان شما و پروردگارتان اند(2).

اکنون، جا دارد پرسیم که وقتی شرایط امامت بر جماعتی کم شمار در نظر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این قرار باشد، آیا امام امت اسلامی نباید دارای چنین ویژگی هایی باشد؟ آیا در میان صحابه کسی یافت می شد که گوی سبقت را در این صفات از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب %% ر بوده باشد؟

جای بسی تأسف است که علی رغم نقل این روایات، به خبری در منابع اهل سنت بر می خوریم که حکایت می کند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در ایام کسالت منجر به رحلتش، پشت سر خلیفه اول نماز

ص: 64

1- . کتاب التاج: ص 357؛ این روایت را بخاری، نسائی و ابوداود نقل کرده اند.

2- . کتاب التاج: ص 253

آیا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) خود به سفارش هایی که درباره امام جماعت فرموده بود معتقد نبوده و عمل نمی کرده است؟! به این روایت از آن حضرت توجه کنید:

هر قومی که به امامت کسی تن دهد، در حالی که داناتر از او در میان آنان باشد، پیوسته کارش به فرومایگی می گراید.

آیا

سزاوار است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) کس دیگری را در نماز جماعت بر خویش مقدم بدارد؛ در حالی که فرموده بالا از سفارش های خود ایشان است؟ این دروغ آشکار آن قدر بزرگ است که حتی شاهد کذب آن را در میان سخنان خود ابوبکر هم می توان یافت، آن جا که گفته است:

پسر ابوقحافه را نرسد که جلو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نماز بگذارد (2).

ص: 65

1- . کتاب التاج: ص 270 و 271

2- . صحیح بخاری: کتاب الصلوه، ص 175. البته عایشه دختر ابوبکر نیز گزارش خود را دارد و معتقد است که در نماز جماعت مزبور، ابوبکر کنار رسول خدا (ص) نشسته بود؛ لذا مردم درباره اینکه در اصل به چه کسی اقتدا کرده اند دچار اشتباه شدند!! رک. صحیح بخاری: کتاب الصلوه، ص 169، باب «حدّ المریض أن یشهد الجماعه» + ص 174، باب «من قام إلى جنب الإمام العله» + ص 175 و 176 و 183/ سیره حلیّه: باب «مرض النبی (ص) و وفاته»

از دیگر روایاتی که در این بحث به کار می آید گزارشی است که آن را از قول ابوهریره نقل کرده اند:

پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) می خواست دسته ای را برای پیکار بفرستد. پس، از یکایک آنان خواست که قرآن بخوانند. هر کدام از آن مردان آن چه از قرآن بلد بودند، خواندند. نوبت به جوان ترین آنان که رسید، حضرت از او پرسید: فلانی، تو چقدر می دانی؟ او عرض کرد: مقداری از سوره های قرآن را بلدم؛ از جمله، سوره بقره را.

حضرت فرمود: واقعاً سوره بقره را بلدی؟! عرض کرد: آری. پس ایشان فرمود: برو و فرماندهی ایشان را به عهده بگیر(1).

می بینم که در این روایت، آن چه ملاک فرماندهی قرار گرفته میزان علم و دانایی فرد به قرآن و شریعت مقدّس اسلام است و نه مثلاً سنّ و سال شخص؛ زیرا آن جا که قرار است جمعی از یک تن پیروی کنند، خردمندانه تر آن است که آن شخص از دانش کافی برای هدایت آنان بهره مند باشد. خداوند متعال در این باره می فرماید:

ص: 66

1- فضائل القرآن: ج 4، ص 16/ ترمذی نیز به سند حسن نقل کرده است.

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) (1)

آیا آن که به حق هدایت می کند سزاوارتر است که پیروی اش کنند یا کسی که خود نیازمند هدایت دیگری است؟ شما را چه می شود؛ چگونه داوری می کنید؟

بنابراین، شکی نیست که در گزینش افراد برای رهبری و پیشوایی دیگران - حتی آن جا

که صحبت از ریاست و امارت بر جمعی کوچک در میان بوده - پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) داناترین فرد را بر می گزیده؛ و این همان معیاری است که خداوند متعال به بندگانش آموخته است.

در قرآن مجید، در داستان طالوت و جالوت، آمده است:

(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ

ص: 67

اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ(1)

پیامبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را فرستاده است که فرمانروای شما باشد.

گفتند: چگونه فرمانروایی به او می رسد، حال آنکه ما برای فرمانروایی سزاوارتر از اویم و او دارایی چندانی هم ندارد؟!

فرمود: خداوند او را بر شما برگزیده و بر دانش و توانایی وی افزوده است.

خداوند فرمانروایی اش را به هر که بخواهد، می بخشد. خداوند گشایشگر و (از لیاقت افراد برای منصب ها) آگاه است.

اگر کمی در آیه دقت کنیم، درمی یابیم که معیارهای امارت و امامت در نظر توده مردمان با آن چه خداوند متعال می پسندد کاملاً مغایرت دارد.

مردم دارایی و بهره مندی از امکانات مادی را از ویژگی های اساسی فردی می دانند که بنا است به منصب رهبری جامعه گمارده شود؛

ص: 68

اما خداوند متعال معیارهایی مانند دانایی و توانایی اشخاص را ارج می نهد(1).

دانایی شخص فرمانروا و رهبر لازمه هدایت خردمندانه جامعه به سوی سعادت دنیوی و اخروی است و توانایی او نیز، که در صفاتی مانند دلاوری و عدالت پروری و ظلم ستیزی نمود می یابد، لازمه مقابله با عناصری که در برابر حق صف آرای و ستیزه جویی می کنند.

شایسته است در این جا گریزی به تاریخ صدر اسلام بزنیم.

به راستی، در میان یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیا می توان کسی را داناتر و دلیرتر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب % پیدا کرد؟

آیا به هلاک رساندن یلان و زورآورانی مانند عمرو بن عبدود و مرحب خیبری و قلع و قمع سپاهیان کافر و مشرک عرب جز به دستان توانای آن امام همام صورت پذیرفته است؟

کسی که زره نبردش پشت ندارد و فقط سینه مبارکش را می پوشاند یگانه دلاوری است که، به فرموده خود در

ص: 69

1- . شاید همین تفاوت در دیدگاه است که موجب می شود غاصبان خلافت پیامبر (ص) به محض تصدی امور، به ضبط و تصرف اموالی نظیر فدک اقدام کنند؛ غافل از این که چنین اقداماتی اتفاقاً از این حکایت می کند که ایشان استحقاق فرمانروایی بر مردمان را ندارند و رفتارشان نیز نامی جز غضب و مصادره ندارد. آخر، فرمانروایی از آن خداست و هر که بدون اذن و نص الهی این منصب را به تصرف درآورد، غاصب محسوب می شود.

نهج البلاغه، هیچ گاه پا به فرار نمی گذارد؛ حتی اگر تمامی عرب را رویاروی خود ببیند.

امیرالمؤمنین %% به لحاظ علمی نیز از همه یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) برتر بوده است. چنان که تاریخ گواهی می دهد، ایشان همواره پاسخ گوی مشکلات علمی دیگران بوده و خود هیچ گاه در پاسخ مسئله ای فرو نمانده تا آن را از کس دیگری پرسد.

برای نمونه، عمر بن خطاب بارها می گفت:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عَمْرٌ».

اگر علی نبود عمر هلاک می شد.

آری، حتی دشمنان آن حضرت نیز در موقعیت های دشوار و پیچیده به ایشان پناه می بردند.

ایشان یگانه کسی است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اش فرموده:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» یا، به عبارت دیگر: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»⁽¹⁾

ص: 70

1- . کتاب التاج: ج 3، و 337 (باب فضائل علی بن ابی طالب). ترمذی و طبرانی و حاکم این روایت را نقل می کنند و صحیح می دانند.

من خانه حکمت و علی در آن است.

آیا این همه از فضیلت و برتری آن حضرت بر دیگران حکایت نمی کند؟

مورخان مسلمان نقل کرده اند که پس از درگذشت خلیفه دوم، در شورایی که بنا به وصیت وی تشکیل شد، رئیس شورا عبدالرحمان بن عوف معیار اسلامی خلافت را فضیلت شخص بر دیگران اعلام می کند. اما متأسفانه آن شورا نیز به بی راهه می رود و به جای امیرالمؤمنین (علیه السلام) کس دیگری عهده دار منصب خلافت می شود.

گذشته از این، اگر دیگران با خودرایی و قهر و غلبه کرسی خلافت را غصب کردند، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) یگانه کسی است که خداوند متعال ولایت مؤمنان را به او سپرده؛ آن جا که فرموده است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) (1)

همانا صرفاً ولی و سرپرست شما خدا و فرستاده اش و کسانی اند که ایمان آورده همواره

ص: 71

نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع اند.

ماجرای بخششی که امیرمؤمنان (علیه السلام) در هنگام رکوع نمازش انجام می دهد و انگشتری خود را به آن شخص تهنی دست می بخشد روایتی مشهور است.

افزون بر این، خداوند متعال پیامبر گرامی اش را مأمور می کند تا شخصاً انتصاب حضرت علی (علیه السلام) را به مقام عظمای ولایت الهی در ملاء عام به اطلاع مسلمانان برساند:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) (1)

ای فرستاده (خدا) آن چه از پروردگارت به سویت نازل شده، ابلاغ کن و اگر آن را انجام ندهی، پس رسالت خویش را ابلاغ نکردی و خدا تو را از گزند مردم حفظ می کند. همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

ص: 72

پس از دریافت این دستور بود که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در حَجَّه الوداع، با بیان حدیث ثقلین و یادآوری این که عترت حضرتش هم سنگ کتاب خداست، از مسلمانان اقرار گرفت:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» قالوا: بلى. قال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيَّْ مَوْلَاً»⁽¹⁾

آیا ولایت من بر شما بیش از خودتان نیست؟ گفتند: آری.

آن حضرت فرمود: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست.

این ماجرا - که علاوه بر روایان متعدّد از میان کاروانیان حَجَّه الوداع دست کم به روایت 30 تن از یاران نزدیک پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) هم به ما رسیده - نشان می دهد که ولایت امام علیّ ابن ابی طالب (علیه السلام) بر مؤمنان همان ولایتی است که از جانب خدای متعال ابتدا به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پس از ایشان به آن امام همام واگذار شده است.

این جا است که با شگفتی تمام دوباره به داستان جالوت بر می گردیم که خداوند در پایان آن می فرماید:

ص: 73

1- . سیره حلبیه: ص 395 (ماجرای غدیر از 84 نفر صحابی، 110 نفر از تابعین و در 360 کتاب از اهل سنت نقل شده است.)

(...وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...) (1)

داوود جالوت را کشت و خداوند فرمانروایی و حکمت را به او بخشید و از هر چه خواست، به او آموخت.

می بینید که این روند عیناً در مورد امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیز اتفاق افتاده که پس از به هلاک رساندن دشمنان سرسخت اسلام، خداوند متعال ولایت بر مؤمنان را همراه با علم و حکمت الهی از طریق پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به ایشان بخشیده است.

پس از بیان مقدماتی که از نظر گذشت، در بخش بعد، به ذکر روایات مشهوری درباره خلفای سه گانه و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می پردازیم که اهل سنت آن ها را در کتاب های معتبر خود آورده اند.

غرض از ذکر این روایات آن است که بر استحقاق امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای خلافت الهی و امامت بر مردم و بی کفایتی دیگرانی که این مناصب را غصب کردند تأکید کنیم.

ص: 74

بد نیست این جا یادآوری کنیم که ما واژه «غصب» را با توجه به اعتراف بزرگان اهل سنت درباره چگونگی به خلافت رسیدن ابوبکر و یارانش مورد استفاده قرار می دهیم.

ایشان اقرار کرده اند که برای خلافت ابوبکر هیچ تأییدی از بیانات صریح رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در دست نیست. به این عبارت عمر بن خطاب توجه کنید:

«كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَفِي اللَّهِ شَرُّهَا(1)»

بیعت با ابوبکر ناگهانی و بدون اندیشه صورت گرفت؛ اما خدا شرّ آن را نگاه داشت!

ص: 75

1- صحیح بخاری: ج 9، ص 100 و 101 (کتاب الأحکام). عبارت آخر این سخن ممکن است دعایی باشد؛ یعنی: خدا شرّ آن را نگاه دارد!

بخش چهارم : سیمای خلفای راشدین در نزد اهل سنت

1) جسارت خلفا در پیشگاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

در تفسیر سوره حجرات (49) آمده است که ابوبکر و عمر در نشستی نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بگومگو می کردند؛ طوری که صدایشان، از عصبانیت، در آن مجلس بلند شده بود. پس این سوره بر پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شد که در آیات نخستین آن آمده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (1)

ای اهل ایمان، از خداوند و پیامبرش جلو نیفتید و

ص: 77

پروای خدا را در پیش گیرید که خداوند شنوایداناست.

ای اهل ایمان، صداهای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و با او چنان بلند سخن نگویند که گویی دارید با یکی از خودتان صحبت می کنید؛ مبدا (با این رفتار ناهنجار) ندانسته، اعمال نیکتان از میان برود.

یکی از دانشمندان اهل سنت به نام ابوْمَلِیکَه در ذیل این آیه گفته است:

نزدیک بود که دو تن از خوبان (ابوبکر و عمر) در این واقعه هلاک شوند(1).

با این که در آخر آیه یادشده آمده: کسی که صدای وی در برابر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بلند شود، اعمالش حبط (باطل و بی اثر) می گردد.

در مورد دیگر، نقل شده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) جنازه های مشرکان را، که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شده بودند، با نام خودشان و پدرانشان مورد خطاب قرار داده بود و می فرمود:

ما درستی وعده پروردگارمان را دریافتیم؛ شما چطور؟! (2)

ص: 78

1- . کتاب التاج: ج 4، (تفسیر سورة حجرات)، ص 238 و 239/ صحیح بخاری: کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه»

2- . اعراف (7): 44

ناگهان عمر گفت: یا رسول الله، این اجساد بی جان که گفت و گو نمی کنند! پس، آن حضرت فرمود:

سوگند به آن که جانم به دست اوست، شما سخن مرا بهتر از این ها نمی شنوید(1).

همچنین، وقتی پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواست بر جنازه عبدالله بن ابیّ نماز بخواند، عمر جامه ایشان را گرفته بود و از این کار جلوگیری می کرد. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

خداوند مرا مخیر کرده و فرموده:

(اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ)(2)

برای آنان آمرزش بخواه، یا برای آنان آمرزش نخواه (که مختاری).

عمر گفت: وی منافق بود. اما رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اعتنایی نفرمود و بر جنازه او نماز خواند(3).

زمانی هم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ابوهریره را فرستاده بود که به مردم بشارت دهد هرکس با یقین به یکتایی خداوند گواهی دهد اهل بهشت است.

ص: 79

1- . کتاب التّاج: ج 4، ص 410/ صحیح بخاری: ج 5 ص 97 (ابواب غزوه بدر)

2- . توبه (9): 80

3- . صحیح بخاری: ج 5، ص 134 (تفسیر سوره براهه). شیخان (بخاری و مسلم) و ترمذی این را نقل کرده اند.

اما عمر باز از این کار جلوگیری کرد و ابوهریره را به این خاطر به باد کتک گرفت(1).

می دانید که جعفر طیار و همسرش اسماء بنت عمیس همراه با جمعی از مسلمانان به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به حبشه مهاجرت کرده بودند. در بازگشت، اسماء پیش حفصه رفته بود که عمر نیز وارد شد و چون وی را دید، گفت:

ما پیش از شما هجرت کرده ایم و لذا به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نزدیک تریم. اسماء برآشفت و گفت: دروغ می گویی، عمر!

بعداً اسماء نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفت و عرض کرد: یا نبی الله، عمر چنین و چنان گفته. پس آن حضرت فرمود:

وی از شما به من نزدیک تر نیست؛ حال آنکه او با یارانش یک بار هجرت کرده، اما شما اصحاب سفینه دو بار هجرت کرده اید. (2)

ص: 80

1- صحیح مسلم: ص 34

2- کتاب التاج: ج 3، ص 273 (فصل هجره اصحاب السّفینه)/ صحیح مسلم: باب الفضائل / صحیح بخاری: باب غزوه خیبر - ج 5، ص 174 و 175. تأمل اندکی در این روایت یک سؤال ساده را به ذهن متبادر می کند: کسانی که به اندازه یکی از زنان مسلمان صدر اسلام در نزد رسول خدا (ص) قرب و ارج نداشتند، چگونه خود را برای خلافت آن حضرت لایق تر از دیگران دانستند؟! به راستی، آیا پیروان چنین کسانی هیچ تعقلی در این نکات نمی کنند؟

در این جا از تکرار داستان ناخوشایند دوات و قلم خودداری می کنیم؛ اما جا دارد که اشاره کنیم کسی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را به پریشان گویی متهم کرده قطعاً این کلام الهی را درباره آن حضرت باور نداشته است:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1)

او از سر هوی سخن نمی گوید؛ (سخنش) جز آن چه به او وحی می شود نیست.

این ناباوری در رفتار خلیفه دوم نمودهای دیگری هم داشته است.

از جمله پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، وی در میان مردم بانگ برمی آورد که «محمد نمرده»!

اما ابوبکر با این آیه از کتاب خدا ادعای او را رد می کند:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ) (2)

محمد (صلی الله علیه وآله) کسی نیست مگر پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی در گذشته اند.

آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به (دین) گذشتگان خویش برمی گردید (پاپس می کشید)؟

ص: 81

1- . نجم (53): 3 و 4

2- . آل عمران (3): 144

ناگفته پیداست کسی که به کلام خدای متعال ایمان ندارد گفته های پیامبرش را نیز باور نمی کند.

به این فرموده نبوی (صلی الله علیه وآله) درباره حجرالأسود توجه کنید:

حجرالأسود سنگی بهشتی بود و سفیدتر از برف؛ اما گناهان آدمیان آن را سیاه کرد.

روز رستاخیز، خداوند او را با چشمان بینا و زبانی گویا برمی انگیزد تا به سود کسانی که برای پاس داشت آیین حق به آن دست مالیده اند گواهی دهد. اگر با پلیدی های جاهلیت آلوده نشده بود، هیچ بیمار دردمندی آن را لمس نمی کرد مگر آنکه درمان می شد(1).

اکنون، از عمر بشنوید که یک بار نزد حجرالأسود رفت، آن را بوسید و گفت: من می دانم تو سنگی هستی که سود و زیانی ندارد و اگر ندیده بودم که پیامبر تو را می بوسد، نمی بوسیدمت(2).

ص: 82

-
- 1- . صحیح نسائی: ج 2، ص 37 / مُسند احمد بن حنبل: ج 1، ص 373 و 307 + ج 2، ص 3 + ج 3، ص 277 / صحیح ترمذی: ج 1، ص 166 و 180 / سنن بیهقی: ج 5، ص 75 و باب «ماورد فی الحجرالأسود» و ... / صحیح ابن ماجه، باب «استلام الحجر»
 - 2- . صحیح بخاری: کتاب الحج، باب «ماذکر فی حجرالأسود» و صحیح مسلم، ترمذی، نسائی، ابو داود و منابع دیگر

از رفتارهای دیگر او در اجرای مناسک الهی این که گفته است:

من سپاهم را در حالی که به نماز ایستاده ام تجهیز می کنم! (1)

کیفیت عبادت و میزان خشوع و حضور قلب چنین کسی را در نماز چگونه باید داوری کرد و اندازه گرفت؟ پیداست چنین نمازی آن قدر بی ارزش بوده که عمر فتوا داده بود شخص جُنُب، اگر آب در دسترس نداشت، می تواند یک ماه یا بیش تر نماز نخواند (2).

2) خودرأیی خلفا در مخالفت با احکام الهی

رای نخستین مصداق این خود رأیی، به حکم عمر و عثمان درباره سهم پدر بزرگ و مادر بزرگ شخص متوفی از ارث اشاره می کنیم که آن دو تن میزان 1/3 را برای آن تعیین کردند.

این در حالی است که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) این میزان را 1/6 تعیین فرموده بود؛ اما چون عمر و ابوبکر درباره حکم این

ص: 83

1- صحیح بخاری: ج 3، ص 84. کتاب الصلوة، «باب تفکیر الرجل الشیء فی الصلوة»

2- صحاح اهل سنت، باب تیمم. ایشان هم آیه تیمم و فرمان پیامبر (ص) را که به نماز خواندن با تیمم امر می فرمایند، نقل کرده اند. ولی افسوس که پیرو خواسته های نفسانی و مخالف فرمان خداوند که فرموده: (اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ) / آن چه را از طرف پروردگارتان فرستاده شد پیروی نمایید؛ حدیث نقل می کنند.

مسئله اطلاعی نداشتند، درباره اش از این و آن پرس و جو و مردم مطلع نیز همان میزان را تأیید کرده بودند(1).

حال، چرا بعدها عمر دوباره این حکم را تغییر داده، معلوم نیست!

همچنین، روایت شده که عمر معتقد بود زن از دیه شوهرش ارث نمی برد؛ لذا وی مدّتی به همین قاعده عمل می کرد تا این که ضحاک نامی به او گوش زد کرد پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) در نامه ای خلاف این نظر را ابراز فرموده است. تازه، آن موقع بود که عمر از نظر خود برگشت(2).

در مورد دیگر، جابر روایت کرده است:

در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر، ما کنیزان را خرید و فروش می کردیم. اما چون نوبت عمر شد، وی ما را از این کار بازداشت؛ ما نیز دست کشیدیم(3).

ص: 84

1- کتاب التّاج: ج 2، ص 258-260، فصل خامس فی میراث الجدّ و الجدّه

2- کتاب التّاج: فصل 4، میراث زوجین، ص 258، این را اصحاب سنن به سند صحیح نقل کرده اند.

3- کتاب التّاج: ص 274، ابوداود و نسائی نیز این سخن را نقل کرده اند.

عمر در تعیین مجازات شراب خوار - چنان که نقل شده - به آراء عمومی مراجعه کرده؛ چون از حدّ شراب خوار هم آگاهی نداشته است(1).

به همین جهت، وی دستور می داد بیش از آن چه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مقرّر کرده بود و ابوبکر هم اعمال می نمود به شراب خوار تازیانه بزنند(2).

حال آنکه خدای متعال فرموده است:

(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ تَنَفْسَهُ)(3)

هر که از حدود الهی فراتر رود به خودش ستم روا داشته است.

نیز، فرموده است:

(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)(4)

هر که از حدود الهی تجاوز کند پس آنان بی گمان ستم کارند.

می رسیم به جمله معروف عمر که گفته است:

دو متعه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) حلال بودند که من

ص: 85

1- و 2. کتاب التّاج: ص 30 و 31، باب «حدّ شارب الخمر»

-2

-3 . طلاق (65): 1

-4 . بقره (2): 229

آنرا حرام می‌کنم و برایش کیفر قرار می‌دهم: متعه حج و متعه بانوان(1).

در این باره، عمران بن حصین گفته است:

آیه متعه در کتاب خدا نازل شده بود و ما نیز همراه پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به آن عمل می‌کردیم؛ زیرا آیه ای نبود که بعداً منسوخ شده باشد. آن حضرت نیز از آن نهی نمی‌فرمود تا اینکه ایشان درگذشت و کسی آمد که رأی دل خواه خود را درباره آن به اجرا گذاشت(2).

این خبر به اضافه آیه متعه (نساء / (4): 24) اخبار دیگری را که اهل سنت درباره نهی پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن نقل کرده اند از اعتبار می‌اندازد؛ زیرا هر کدام از این اخبار (که موافق قرآن است) درست باشد، اخبار مخالف آن جعلی است و این نشان می‌دهد که در مورد مسئله ازدواج موقت نمی‌توان به اخبار راویان اهل سنت اعتماد کرد.

گذشته از این، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید:

حلال آن است که خداوند در کتابش حلال کرده و

ص: 86

1- . صحیح مسلم: باب «جواز التمتع» [فی الحج] و باب «نکاح المتعه» و دیگر منابع

2- . کتاب التاج: ج 4، ص 59 (کتاب التفسیر)

حرام آن چه خداوند در کتابش حرام فرموده (1).

همچنین، ابن عباس در حدیثی می گوید:

خداوند کتابش را فرو فرستاده و حلال و حرامش را مقرر فرموده؛ پس آن چه او حلال کرده حلال است و آن چه او حرام کرده حرام است ... (2)

بعد این آیه را تلاوت کرد:

(قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا) (3)

بگو جز آن چه به من وحی شده، چیزی را حرام نمی یابم. (یعنی تمام حرام ها منوط به وحی آنها از سوی خداست).

عایشه هم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت کرده است:

هر که در این کار ما تغییری پدید آورد که از آن نیست مردود است (4).

یا به عبارت دیگر:

ص: 87

1- . کتاب التَّاج: ج 3، ص 92

2- . کتاب التَّاج: ترمذی و ابوداود و حاکم این روایت را نقل کرده اند و صحیح می دانند.

3- . انعام: 145

4- . کتاب التَّاج: ج 1، باب 6 (فی الاعتصام بالکتاب و السُّنَّة). صحیح بخاری، صحیح مسلم، ابوداود

هر کس کاری کند که فرمائش را از ما نگرفته پذیرفتنی نیست.

آن حضرت در بیماری منجر به رحلتش نیز فرموده است:

من چیزی را جز آن چه قرآن حلال کرده بود حلال ننمودم و چیزی را جز آن چه قرآن حرام کرده بود حرام ننمودم (1).

پس معلوم می شود اخباری که درباره نهبی از ازدواج موقت به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) نسبت داده می شود ساختگی و دروغ محض است.

حال که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چیزی را از جانب خود حلال یا حرام نمی کند، آیا عمر این حق را دارد که گاهی متعنه حج را حرام کند و گاهی ازدواج موقت را؟

چطور وی، بدون توجه به آیه تیمم، نماز شخص جنبی را که آب در دسترس ندارد تا یک ماه یا بیش تر تعطیل می کند؟!

کاملاً پیداست که این خودکامگی از ویژگی های نفسانی عمر بوده است و لذا در وقایع تاریخی بسیاری می توان نمود آن را مشاهده کرد.

ابن جوزی می گوید:

ص: 88

1- . سیره حلبیه: ج 3، ص 350 (باب مرض النبی و وفاته)

ابوبکر نامهٔ اعادهٔ فدک به فاطمه علیهاالسلام را نوشته بود که عمر سر رسید و گفت: این چیست؟ ابوبکر گفت: نامه ای نوشتم که میراث فاطمه از پدرش را به او باز دهند.

اما عمر گفت: پس با چه چیزی خرج مسلمانان را می دهی، حال آنکه امت عرب هم با تو سر جنگ دارد؟ آن گاه، عمر آن نوشته را گرفت و پاره کرد(1).

البته رفتار ابوبکر در وقایع پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیز به همین منوال بوده است.

فراموش نکرده ایم که او پیش تر با یک حدیث جعلی از تسلیم فدک به حضرت زهرا علیهاالسلام خودداری کرده بود.

این که پیامبران چیزی برای بازماندگان خود ارث نمی گذارند به وضوح با آیاتی از قرآن کریم ناسازگاری دارد؛

از جمله، این آیات:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ)(2)

سلیمان از داود ارث برد.

ص: 89

1- . سیرهٔ حلبیه: ص 362

2- . نمل (27): 16

(فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا*يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ)(1)

(زکریا عرض کرد: خداوندا، از جانب خودت فرزندی به من ببخش که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد.

گذشته از این، خداوند در آیه تطهیر (احزاب (33): 33) به پاکی فاطمه علیهاالسلام گواهی داده است.

آیا امکان دارد که آن بانوی بزرگوار چیزی را از ابوبکر مطالبه کرده باشد که حق ایشان نبوده است؟

یا اگر آن حدیث ساختگی ابوبکر بر زیان پیامبر (صلی الله علیه وآله) جاری شده بود، اصلاً احتمال داشت که اهل منزل ایشان و به ویژه فاطمه علیهاالسلام از آن حدیث بی خبر بوده و ابوبکر مطلع شده باشد؟

اعتراض شدید و واکنش قهرآمیز حضرت زهرا علیهاالسلام نسبت به رفتار ناهنجار ابوبکر نشانه آن است که احتمال مزبور منتفی بوده؛ یعنی آن بانوی گرامی نه تنها حدیث جعلی ابوبکر را تصدیق نفرموده، بلکه دروغ بودن آن را برای همه مسلمانان از آن زمان تاکنون افشا کرده است.

ابوبکر با غضب میراث حضرت زهرا علیهاالسلام کسی را به خشم آورده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره اش فرموده است:

ص: 90

دخترم فاطمه پاره تن من است. آن چه او را پریشان سازد مرا پریشان می کند و آن چه او را بیازارد مرا می آزارد(1).

یا به عبارتی دیگر، فرموده:

فاطمه پاره تن من است. هر که او را به خشم آورد مرا خشمگین کرده است(2).

کسی هم که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را آزرد، در قرآن مجید، این گونه مورد نکوهش قرار گرفته است:

(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا)(3)

خدا کسانی را که او و پیامبرش را بیازارند در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان کیفری خوارکننده آماده کرده است.

آری، منزلت حضرت زهرا علیها السلام در نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چنین بوده؛ و این واقعیت در زمان حیات آن حضرت برای همگان مسجل بوده که هیچ کس ارج و قرب فاطمه علیها السلام را در نزد پدرش ندارد.

ص: 91

1- . کتاب التّاج: کتاب الفضائل، فصل «مناقب فاطمه الزّهرا (س)» و رواه الخمسه.

2- . صحیح بخاری: ج 5، ص 26 و 36

3- . احزاب (33): 57

حتی عایشه، دختر ابوبکر، چنین روایت کرده است:

من هیچ کس را ندیدم که رفتار و راه و روش او بیش از فاطمه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شبیه باشد. هر گاه او نزد پدر می رفت، ایشان بر می خاست و دست او را می گرفت و می بوسید و در جای خودش می نشاند.

فاطمه هم، هر گاه که پدر به نزد او می رفت، بر می خاست و دست ایشان را می گرفت و می بوسید و آن حضرت را در جای خودش می نشاند(1).

(3) ذکر فضایل امیر مؤمنان (علیه السلام) از منابع اهل سنت

پس از مطالبی که درباره رفتار و خوی و منش ناپسند خلفا بیان گردید، ذکر فضایل امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) به روایت محدثان نامی اهل سنت بایسته می نماید تا مخاطبان ما خود پی ببرند که حتی سنجش شخصیت والای آن حضرت با دیگران کاملاً نادرست است.

ص: 92

1- . کتاب التاج: ج 5، ص 254 (به نقل از اصحاب سنن)

در واقع، برتری مطلق آن حضرت بر دیگر معاصرانش جای هیچ شکی باقی نمی‌گذارد که ایشان شایسته‌ترین فرد برای خلافت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و رهبری جامعه اسلامی بوده است.

(1) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید:

حق با علی است و همراه او حرکت می‌کند(1).

در روایتی دیگر، آمده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) این موهبت را خود در دعاهایش برای آن حضرت درخواست کرده و گفته:

بار خدایا، حق را به هر جانب که او می‌گردد، بگردان! (2)

(2) خود امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین می‌گفت:

سوگند به آن که دانه را شکافت و آفریدگان را پدید آورد، پیامبر (صلی الله علیه وآله) با من پیمان بسته است که هیچ کس جز اهل ایمان مرا دوست نخواهد داشت و هیچ کس جز اهل نفاق با من دشمنی نخواهد کرد(3).

ص: 93

1- صحاح سته: باب فضایل

2- کتاب التاج: ج 3، ص 337

3- کتاب التاج: ج 1، ص 26 + ج 3، ص 335 (پس دوستی ایشان سنجش ایمان و نفاق است.)

3) آن حضرت از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) است؛ همان عترت هدایت‌گری که ایشان در حدیث ثقلین آن را این‌گونه توصیف می‌کند:

من دو یادگار گران سنگ در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم.

تا هنگامی که به آن دو تمسک بجوئید، هرگز گمراه نخواهید شد. آن دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تا آنکه در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند. (1)

این حدیث به ما نشان می‌دهد هر مسلمانی که متوجه نیازمندی خود به قرآن کریم است باید به عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مراجعه کند که شریک‌گویای کتاب خداست.

پس یکایک این خاندان آسمانی یگانه مرجع همه مسلمانان تا روز قیامت هستند که نیاز به هدایت را پاسخ می‌دهد و خود از دیگران بی‌نیاز هستند.

ص: 94

1- . کتاب التَّاج: ج 1، ص 47 + ج 3، ص 348 و 349 / جامع ترمذی: ج 5، باب «مناقب أهل بیت النَّبِی (ص) و ...»

4) آری، امیر مؤمنان (علیه السلام) از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که صدقه دادن به ایشان روا نیست (1).

5) وقتی آیه مباهله (آل عمران (3): 61) نازل گردید، پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد و به پیش گاه الهی عرضه داشت:

بار خدایا، این ها خانواده من اند (2).

مفسران می گویند که بنابر همین آیه، خداوند امیر مؤمنان (علیه السلام) را به منزله «نفس» رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قرار داده؛ و از آن جا که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر همه آفریدگان خداوند برتری دارد، کسی که به منزله «خویشتن» اوست نیز بر دیگران برتری دارد.

6) در آیه تطهیر (احزاب (33): 33) هم امیر مؤمنان (علیه السلام) همراه با همسر و دو فرزند والا تبارش در جمع «اهل البيت» قرار می گیرد و وجود مبارکش از هر آلایشی پاک و پاکیزه دانسته می شود (3).

7) آن حضرت از «آل محمد» است که اهل ایمان پیوسته بر آنان درود فرستاده می گویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» (4).

ص: 95

1- . کتاب التاج: ج 1، ص 32

2- . کتاب التاج: ج 4، ص 74 + ج 3، ص 333؛ نیز، مسلم و ترمذی در باب فضائل

3- . کتاب التاج: ج 3، ص 347 و 348 + ج 4، ص 207

4- . کتاب التاج: ج 4، ص 211 و 212 + ج 5، ص 143 و 144 / صحیح بخاری: ج 4، ص 178

8) در کشاکش جنگ خیبر، هنگامی که ابوبکر و عمر در مواجهه با دشمن پا به فرار گذاشتند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود:

فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خداوند و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش نیز او را دوست دارند... (1).

آن مرد کسی نبود جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که با اولین یورش خود شکست سختی به سپاهیان یهودی خیبر وارد کرد و موجبات پیروزی مسلمانان در آن نبرد را فراهم آورد.

با کمی دقت، به آسانی می توان این فرموده پیامبر (صلی الله علیه وآله) را کنایه ای از بی ایمانی آن دو فرمانده گریز پای و شکست خورده دانست؛ زیرا اگر آن دو نیز خدا و پیامبرش را دوست می داشتند، ذکر این ویژگی در صدر حدیث مزبور در معرفی امیر مؤمنان (علیه السلام) بیهوده می نمود. اما محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) به خدا و رسولش ثابت شده است؛ پس ایشان با خداوند و رسول اوست.

ص: 96

1- . کتاب التاج: ج 4، ص 420 + ج 3، باب «فضائل علی بن ابی طالب» ص 330 و 331 و 333 و 336/صحیح بخاری: ج 4، کتاب الجهاد (باب فضل من أسلم علی یدیه رجل)، ص 73 + ج 5، ص 22 و 171 (باب مناقب علی بن ابی طالب و باب غزوة خیبر) و صحاح دیگر.

9) در غزوة تبوک هم یکی دیگر از افتخارات علی بن ابی طالب (علیه السلام) رقم می خورد؛ آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وآله) وی را در مدینه می گذارد تا در غیاب حضرتش قائم مقام ایشان باشد و به او می فرماید:

تو نسبت به من همان منزلت و جایگاهی را داری که هارون نسبت به موسی داشت؛ با این فرق که پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود(1).

با نگاهی به آیات قرآن کریم، می توان دید که این حدیث نبوی چه منزلتی را برای امیر مؤمنان (علیه السلام) ثابت می کند:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي)(2)

[موسی (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! برای من وزیری از خانواده ام قرار بده. برادرم هارون؛ پشت مرا به او قرص و استوار گردان و او را در کار من شریک فرما.

(وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ)(3)

ص: 97

1- . کتاب التاج: ج 4، ص 435 + ج 3، ص 332

2- . طه (20): 2932

3- . اعراف (7): 142

موسی به برادرش هارون گفت: تو خلیفه من در میان امتم باش و به اصلاح پرداز و از راه تبهکاران پیروی مکن.

از کنار هم گذاشتن حدیث منزلت و آیات فوق، درمی یابیم که خلافت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن امیر مؤمنان (علیه السلام) بوده و فقط ایشان صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را داشته است.

اما افسوس که پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همان اتفاقی که در غیاب موسی (علیه السلام) برای برادرش هارون پیش آمد، برای امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز تکرار شد. حکایت قرآن از این اتفاق را با هم بخوانیم:

(وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَمْتَلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (1)

ص: 98

1- . اعراف (7): 150 بد نیست بدانید که وقتی امیر مؤمنان (ع) را برای بیعت با ابوبکر به مسجد می کشانند، آن حضرت به آرامگاه مقدس پیامبر (ص) رو می کند و چنین تلاوت می فرماید: (إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي ...)

چون موسی با خشم و اندوه [از انحراف قومش در غیاب وی که به میقات رفته بود] نزد قومش برگشت، گفت: بعد از من، چه بد جانشینانی بودید! آیا شتاب کردید و فرمان پروردگارتان را نادیده گرفتید؟ آن گاه، الواح را انداخت و سر برادرش گرفت و او را به سوی خود کشید. هارون گفت:

ای فرزند مادرم! مردم ناتوانم ساختند و نزدیک بود مرا بکشند. پس دشمنان را بر من شاد نکن و حساب مرا از جرگه ی مردمان ستم کار جدا ساز.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) درباره این وقایع بارها به مسلمانان هشدار داده و پیش بینی فرموده بود که هر چه در امت های پیشین اتفاق افتاده در این امت نیز تکرار خواهد شد.

اما متأسفانه، غاصبان خلافت نبوی و هوادارانشان هیچ اعتنایی به این هشدارها نکردند و در فساد و نافرمانی حتی از بنی اسرائیل هم پیشی گرفتند؛ چراکه آنان هارون را به قتل رساندند، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) با توطئه کسانی که خود را مسلمان می دانستند و به دست پلیدترین ایشان به شهادت رسید.

ص: 99

10) باری، واقعه ای دیگر که برتری امیر مؤمنان (علیه السلام) را بر کسی مثل ابوبکر ثابت می کند ماجرای ابلاغ سوره توبه است.

در آن واقعه، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب (علیه السلام) را فرستاد تا ابوبکر را از نیمه راه مکه برگرداند و خودش پیام برائت از مشرکین را با تلاوت آیات سوره توبه در جمع مکیان به آنان برساند؛ چون، جبرئیل (علیه السلام) نازل شده و به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرده بود:

هرگز نباید کسی جز خود شما، یا مردی که از خودتان باشد، این پیام را ببرد(1).

11) نقل است که از عایشه پرسیدند: چه کسی در نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از همه مردم محبوب تر بود؟ گفت: فاطمه علیها السلام، گفتند: از میان مردان، چه کسی؟ پاسخ داد: همسرش(2).

12) همچنین، نقل کرده اند: روزی، مرغ بریانی در سفره پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. ایشان دست به دعا بلند کرد و چنین گفت:

ص: 100

1- کتاب التاج: ج 4، ص 130 (کتاب التفسیر)

2- همان: ج 3، ص 355، باب (فاطمه أحب الأقارب إليه و علی زوجها أحب الرجال إليه)

خداوندا، کاری کن کسی که تووی را بیش از همه آفریدگانت دوست داری نزد من بیاید و با من هم سفره شود!

پس امیر مؤمنان (علیه السلام) سر رسید و همراه آن حضرت مشغول غذا خوردن شد. (1)

13) یکی از برترین امتیازات علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر سه نفری که پیش از ایشان به خلافت رسیدند این است که آن حضرت از خردسالی به خدا ایمان آورده بود (2)؛

بدون آنکه حتی یک لحظه بتی را پرستیده باشد.

نقل شده است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه مبعوث گردید و علی (علیه السلام) نخستین نماز خود را فردای آن روز یعنی سه شنبه به جا آورد (3).

اما غاصبان خلافت، بدون استثنا، سال های فراوانی را در زندگی خود به پرستش بت ها گذراندند؛ چه قبل از بعثت و چه بعد از آن!

ص: 101

1- . کتاب التاج: ص 336، جامع ترمذی بعد از حدیث فوق می گوید: علی بن ابی طالب محبوب ترین آفریدگان نزد خداوند است. این حدیث مشهور و در نزد همه مورد قبول است.

2- . کتاب التاج: ص 330 (کتاب الفضائل)

3- . جامع ترمذی: باب «مناقب علی بن ابی طالب (ع)»

14) امثال این فضائل است که حتّی دشمنان امیر مؤمنان (علیه السلام) را وادار می کند احترام ایشان را دست کم به زبان نگه دارند؛ چنان که وقتی معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد به آن حضرت دشنام دهد، وی خودداری کرد و گفت:

تا وقتی سه فضیلت آن حضرت را در خاطر دارم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مورد ایشان به زبان آورده هرگز چنین نخواهم کرد؛ همان سه فضیلتی که من حاضر بودم گله گله شتران سرخ موی را بدهم تا یکی از آن ها به نام من ثبت شود.

آن گاه وی از حدیث منزلت و حدیث رایت (پرچم) خیبر و شفای چشم درد امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) با آب دهان مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در آن غزوه و حدیث مباحله یاد کرد(1).

15) چنان که پیش از این نوشته آمد، در آیه مباحله (آل عمران (3): 61)، خداوند متعال علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) را نَفْسِ رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خوانده است. خود آن حضرت در فرمایشی به امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین می گوید:

«أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ»(2)

ص: 102

1- . کتاب التّاج: ج 3، ص 333.

2- . کتاب التّاج: ص 333 و 334/ صحیح بخاری: ج 5، باب (مناقب علیّ بن ابی طالب)/ صحیح ترمذی: ج 5، باب (مناقب علیّ بن ابی طالب)؛ وی حدیث را صحیح و خوب می داند.

تواز منی و من از توام.

پیداست که معنای این حدیث و لفظ «أَنْفُسَنَا» در آیه مباهله آن نیست که امیرمؤمنان (علیه السلام) عین رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است؛ بلکه منظور این است که ایشان همان حرمت و منزلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دارد مگر در مواردی که به دلیلی مستثنی شود.

مثلاً این که علی (علیه السلام) نمی توانسته حائز مقام نبوت باشد، یا این که ازدواج دائم با بیش از 4 زن یا ازدواج با زنی که ممکن بود خود را در اختیار حضرتش قرار دهد برای ایشان جایز نبود؛ زیرا قرآن هم از خاتمیّت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به صراحت یاد کرده، هم از حکم اختصاصی ازدواجی که ویژه پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است.

16) از دیگر فضایل امیر مؤمنان (علیه السلام) آن است که روزی پیامبر (صلی الله علیه وآله) نعلین خود را به ایشان داده بود تا آن را بدوزد. در همان مجلس، جمعی از قریش رفتاری کردند که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) زبان به تهدید گشود و فرمود:

ص: 103

یا دست برمی دارید، یا خداوند کسی را سراغ تان می فرستد که به حکم دین گردن هایتان را می زند؛ کسی که خدا دلش را به ایمان آزموده است.

ابوبکر و عمر پرسیدند: او کیست، یا رسول الله؟ حضرت فرمود:

همین که نعلین را می دوزد(1).

(17) نقل است که شخصی به بهانه ای از امیر مؤمنان (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شکایت کرد. آن حضرت در پاسخ او فرمود:

درباره مردی که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند، چه می گویی؟!

آن شخص خود می گوید که عرض کردم: پناه می برم به خداوند از خشم او و خشم پیامبرش! (2)

(18) همین طور، آورده اند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) علی بن ابی طالب (علیه السلام) را به فرماندهی سپاهی گمارده بود. پس از بازگشت، چهار تن از آنان درباره رفتار آن حضرت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکایت کردند.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به آنان چنین پاسخ داد:

ص: 104

1- . کتاب التاج: ج 3، ص 334، و صحیح ترمذی باب « مناقب علی بن ابی طالب »

2- . کتاب التاج: ص 336

علی از من است و من از اویم. پس از من، او بر هر شخص باایمان ولایت دارد(1).

از این حدیث، پیداست که پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکایت معترضان را نابجا تشخیص داده و رفتار علی «بن ابی طالب (علیه السلام) را تأیید فرموده است.

نکته دیگر این که این عبارت ما را به یاد آیه ای از کتاب خدا می اندازد:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (2)

پیامبر بیش از خود مؤمنان بر آنان ولایت دارد.

بنابراین، وقتی ولایت بر مؤمنان پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می رسد، خود به خود، استحقاق آن حضرت برای احراز مقام خلافت و منصب حکومت بر آحاد و تک تک اهل ایمان ثابت می شود و همان اولویتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این زمینه نسبت به دیگران داشته به امام (علیه السلام) انتقال می یابد.

19) امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمع آن چهار نفری است که خداوند به پیامبرش دستور داده آنان را دوست بدارد و به

ص: 105

1- . کتاب التاج: ص 335

2- . احزاب (33): 6

وی خبر داده که این چهار تن محبوب خدایند: ابوذر، مقداد، سلمان و علی (علیه السلام).

نقل است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به هنگام بیان این دستور برای دیگران، به جهت (به خاطر) تأکید و اصرار، سه بار تصریح می کند و می فرماید:

علی هم از آنان است؛ (1)

یعنی از آن جمع چهار نفره.

(20) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره ایشان فرموده است:

علی از من است و من از اویم. هیچ کس جز خود من یا علی آن چه را باید از جانب من به دیگران برساند، نمی رساند (2).

و چرا این گونه نباشد؟ حال آنکه علی بن ابی طالب (علیه السلام) دروازه شهر دانش پیامبر است و معلوم است که تعالیم

ص: 106

1- کتاب التّاج: ج 3، ص 335. در ص 405، نقل شده که بهشت مشتاق علی و عمّار و سلمان است؛ نیز جامع ترمذی، باب «مناقب

سلمان» و بحار ج 23 / 324

2- کتاب التّاج: جامع ترمذی همانند حدیث را آورده و گوید: این روایات آشکارا اعلام می دارد که تعالیم دین را چه در اصول (توحید و

...) و چه در فروع، هیچ کس جز پیامبر (ص) یا علی (ع) که به منزله اوست (حدیث منزلت) و از پیامبر (ص) است و برادر وی در دنیا و

آخرت است، نمی تواند برساند.

الهی و معارف دینی فقط از طریق آن حضرت است که به دیگران می رسد.

21) اما چگونه امیر المومنین (علیه السلام) در و باب مدینه علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده است؟ پاسخ را از زبان خود امام (علیه السلام) بشنویم که فرمود:

هرگاه من از پیامبر سؤال می کردم، ایشان به من پاسخ می دادند و هرگاه من سکوت می کردم، خودشان سر صحبت را با من باز می کردند(1).

22) در گزارش زیر، ابن عباس اقدامی نمادین را بازگو کرده است که می تواند تأییدی برای حدیث باب مدینه علم باشد:

نخستین کسی که اسلام آورد و نمازگزارد علی (علیه السلام) بود. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) [در مدینه] دستور داده بود همه درهایی را که از خانه های مجاور به مسجد ایشان باز می شد ببندند مگر در خانه علی (علیه السلام) را(2).

ص: 107

1- . کتاب التاج: حتی نقل کرده اند، در ماجرای طائف، خداوند رازهایی را از زبان پیامبر (ص) با علی (ع) در میان گذاشته است (جامع ترمذی).

2- . جامع ترمذی: باب «مناقب علی بن ابی طالب (ع)»

23) پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی به آن حضرت فرمود: برای هیچ شخص جُنْبی جایز نیست که در این مسجد بدون غسل حضور یابد مگر برای من و تو(1).

روایاتی که در فضیلت علی بن ابی طالب (علیه السلام) برایتان نقل کردیم، همگی حکایت از آن می کنند که ایشان در دل رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جایگاهی یگانه و ممتاز داشته است.

محبت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آن حضرت فضیلت بسیار والایی است؛ اما آن چه عیار این فضیلت را به نحو خارق العاده ای بالاتر می برد این است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به دستور مستقیم حق تعالی چنین محبتی را نثار امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است.

گواه این ادعای ما کلام خداوند متعال در آیه مودت است:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (2).

بگو: در برابر آن (زحمات پیامبری) مزدی از شما نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم.

ص: 108

1- . کتاب التاج: ج 3، 336 و جامع ترمذی

2- . شورا (42): 23

24) در ذیل این آیه، ابن عباس روایت کرده است که مردم پرسیدند: یا رسول الله، این نزدیکی که دوست داشتن آنان بر ما واجب شده، چه کسانی اند؟ ایشان در پاسخ فرمود:

علی و فاطمه و دو پسر ایشان(1).

25) خود امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل می کند:

پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستان حسن و حسین را گرفت و فرمود:

هرکس من و این دو تن و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز رستاخیز، همراه و هم پایه من خواهد بود(2).

همچنین، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

خانواده مرا به خاطر من دوست بدارید.

26) در حدیث دیگری از قول آن حضرت، خطاب به حسنین و والدین ایشان علیهم السلام آمده است:

هر که شما با او بجنگد، من نیز با او در جنگم و هر که شما با او سازش کنید، من هم با او سر صلح و آشتی دارم. (3)

ص: 109

1- . ملتقى الأصفیاء: ص 11. مؤلف کتاب مزبور شیخ عبدالفتاح در صفحات 22 و 23 از اثر خود به ذکر اخبار فضایل آن حضرات

(احادیث منزلت، رایت خیبر، مباهله، تقلین، غدیر....) پرداخته است.

2- . کتاب التاج: ج 3، 349+ و جامع ترمذی: باب «مناقب علی بن ابی طالب»

3- . کتاب التاج: ص 350

در این خانواده پاک نهاد، هر یک از اعضا مایهٔ مباحث دیگری است. امیرمؤمنان (علیه السلام) قطعاً به این موهبت می‌بالد که «سرور بانوان بهشت» همسر اوست و «دو سرور جوانان بهشت»، آن دو شاخه گل محمدی، فرزندان اویند. حسنین علیهما السلام کسانی اند که دربارهٔ آن‌ها از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) شنیده شده:

بار خدایا، من آن دو را دوست دارم؛ تو نیز دوستشان بدار! (1).

همچنین از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل است که فرمود:

حسین از من است و من از اویم. هر که حسین را دوست بدارد، خدا نیز او را دوست می‌دارد! (2).

می‌بینید که این محبت بی‌آلایش و بی‌نظیر در همه جا صبغه ای الهی دارد و درست بدین دلیل است که قلب مبارک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از آن لبریز گشته؛ چنان که وقتی امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جنگی می‌فرستد، دست به دعا می‌شود و به پیش‌گاه الهی عرض می‌کند:

بارالها، تا باز علی را نشانم نداده‌ای، مرگ مرا نرسان! (3).

ص: 110

-
- 1- . کتاب التاج: ص 356 / جامع ترمذی: ج 5، ص 656، باب 31 (باب مناقب الحسن و الحسين علیهما السلام)
 - 2- . کتاب التاج: ج 3، ص 356
 - 3- . کتاب التاج: ص 336

الف: احتجاج امام جواد (علیه السلام) با یحیی بن اکثم

پس از ذکر فضایلی که اهل سنت برای امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده اند، جا دارد بینیم که آنان به چه فضایلی برای شیخین قایل بوده اند و چرا علی رغم برتری آشکار امام (علیه السلام) بر آن دو تن به رأی اصحاب سقیفه گردن نهادند.

سخن را در این گفتار با مواردی که (به نقل طبرسی در کتاب احتجاج (1): 245) یحیی بن اکثم قاضی در یک نشست علنی برای امام جواد (علیه السلام) نقل کرده آغاز می کنیم و در ذیل هر فقره، ردیه آن حضرت را نیز می آوریم که مخالفت ادعاهای ابن اکثم با قرآن کریم و عقل سلیم را نشان می دهد.

1) نقل کرده اند که جبرئیل (علیه السلام) فرود آمد و گفت: محمد، خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: از ابوبکر پرس که آیا از من راضی است؛ چه، من از او راضی ام!

بدیهی است که این روایت بر خلاف قرآن است؛ زیرا خداوند متعال از آن چه در سینه هاست آگاه است(1) و به آن چه پنهان می کنند داناست(2) و خود می فرماید:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوْسٍ بِهِ نَفْسُهُ)(3).

ما انسان را آفریده ایم و به آن چه نفس وی او را وسوسه می کند هم داناییم.

معیاری که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حجّه الوداع به مسلمانان معرفی کرده نیز نشان می دهد که خبر مزبور عاری از صحت است:

به زودی، شمار دروغگویانی که سخنانی را به من نسبت می دهند فزونی می گیرد. من بر خلاف قرآن سخن نگفته ام.

ص: 112

1- . رک. آل عمران (3): 119

2- . رک. غافر (40): 19

3- . ق (50): 16

(2) روایت کرده اند: ابوبکر و عمر به جبرئیل و میکائیل در آسمان می مانند!

این خبر نیز درست نیست؛ چون آن دو فرشته مقرب درگاه الهی به قدر پلک زدنی از فرمان خدا سرپیچی نکرده و یک دم از فرمان برداری او دست نکشیده اند.

اما شیخین، پیش از آنکه در میان سالی اسلام بیاورند، سال ها بت پرستی کرده اند و محال است که بتوان ایشان را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کرد.

(3) خبر دیگر این که آورده اند ابوبکر و عمر سرور کهن سالان اهل بهشت اند!

این دروغ هم ناشیانه وضع گردیده است؛ چه [به گفته شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)]، بهشتیان همگی جوان اند و کهن سالی در میان آنان نیست (و این از الطاف الهی در حق مؤمنان است که آنان به محض ورود به بهشت، همگی به هیئت و صورت جوانانی برومند و شاداب درمی آیند).

شکی نیست که امویان خبر جعلی مزبور را در برابر این حدیث معتبر و مشهور انتشار داده اند:

ص: 113

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت اند. (1)

(4) گفته اند: عمر بن خطاب چراغ بهشتیان است!

با اینکه پیامبران و فرستادگان الهی و از همه برتر محمد (صلی الله علیه وآله) و نیز فرشتگان مقرب بارگاه خداوندی در بهشت حضور دارند و هیچ روایت نشده که بهشت به فروغ وجود نورانی آنان روشن می شود، چگونه می توان چنین فضیلتی را فقط برای عمر پذیرفت؟

(5) روایت کرده اند: سکینه (معجزه ای که ارائه آن نشانه حقایق شخص است) با زبان عمر سخن می گوید!

کذب این سخن از آن جا آشکار می شود که ابوبکر، با اینکه افضل از عمر بود، در ملاعام از حال خود چنین خبر می داد و می گفت:

مرا شیطانی است که به بیراهه ام می کشاند. هرگاه منحرف شدم، مرا به راه بیاورید! (2)

گذشته از این، نمونه سخنان عمر را در داستان دوات و قلم و تحریم متعه بر خلاف سیره پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر

ص: 114

1- . الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ (عليهما السلام) سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

2- . تاریخ ابن جریر: ج2، ص 440

خواندید. آیا در قاموس چنین شخصی واژه «سکینه» جایی دارد؟!

(6) از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت کرده اند: اگر من مبعوث نشده بودم، عمر به پیامبری فرستاده می شد!

این روایت نیز بر خلاف قرآن است که در آن می خوانیم:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ)(1)

و هنگامی را یاد کنی که از همه پیامبران (برای ابلاغ وحی) و نیز از تو پیمان گرفتیم.

میثاق نبوت در عوالمی فراتر از این دنیا از جمعی گرفته شده که به قدر پلک زدن غیر خدا را نپرستیده اند و کسی که سالیان سال به شرک و بت پرستی روزگار گذرانده جایی در میان آنان ندارد.

وانگهی، سیاق روایت جعلی فوق به هیچ وجه با قاطعیت و یقینی که در این حدیث معتبر از پیامبر (صلی الله علیه وآله) دیده می شود سازگاری ندارد:

هنوز روح در کالبد آدم دمیده نشده بود که من پیامبر بودم.

ص: 115

7) باز، از آن حضرت آورده اند: هرگاه به من وحی نمی شد، من هیچ گمان دیگری نداشتم جز اینکه [جبرئیل] بر عمر بن خطاب نازل شده است!

اگر این روایت را بپذیریم، باید قبول کنیم که آن حضرت در پیامبری خود شک داشته است.

گذشته از این، آیا پذیرفتنی است که نبوت از کسی که برگزیده خداوند بوده به کسی انتقال یابد که برای خدا شریک قرار داده و انواع و اقسام ستم ها از او سر زده است؟!

8) این روایت شبه نبوی را هم بشنویم: اگر عذاب نازل می شد، هیچ کس جز عمر نجات نمی یافت!!

این روایت آشکارا بر خلاف فرموده خداوند متعال در قرآن است که خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (1)

و خدا آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنان هستی و خدا آنان را عذاب نمی کند در حالی که آنان آمرزش می طلبند.

ص: 116

به عبارت دیگر، در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله)، خود آن حضرت مایهٔ امان زمینیان از عذاب الهی بود و خداوند به برکت وجود ایشان همهٔ مردم و نه اختصاصاً عمر را مشمول رحمت خویش فرموده بود.

مناظرهٔ امام جواد (علیه السلام) با یحیی بن اکثم در خصوص نقد و بررسی روایات فضیلت شیخین به همین مقدار پایان پذیرفته؛

گویا آن قاضی درباری نخواست که همهٔ آن چه در موضوع مزبور شنیده بیان کند تا همگی آن فضایل جعلی در یک نشست عمومی با منطق بُرآن و قاطع امام (علیه السلام) نقش بر آب شود.

شاید هم وی به بیان اهمّ اخباری که شنیده بسنده کرده است و باقی موهوماتی را که سستی آن ها از این هم کم تر بوده واگذاشته تا رسوایی بیشتری بار نیاورد.

ب: احتجاج مأمون با یحیی بن اکثم و دیگران

اما همین یحیی بن اکثم، پیش تر در مجلسی دیگر و این بار به دستور مأمون، چهل تن از دانشمندان اهل سنت را گرد آورده بود تا به مباحثهٔ مذهبی پردازند.

ص: 117

در نشست مذکور، مأمون بطلان اعتقادات آن جماعت را نشان داد و وصایت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) را اثبات کرد(1).

شگفتا که حتی خلیفه عباسی هم فضایل جعلی شیخین را با دلایل عقلی و نقلی ردّ می کند!

آن چه خواهید خواند گوشه ای از احتجاج اوست؛ با این توضیح که روایت جعلی با شماره مشخص شده و آن چه در ذیل آن آمده مضمون پاسخ مأمون به علمای روزگار خود است، نه پاسخ نویسنده این کتاب.

(9) آورده اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است: به دو نفری که پس از من اند اقتدا کنید: ابوبکر و عمر!

حال که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چنین فرموده، پس ناگزیر شیخین بهترین مردمان اند.

در پاسخ، باید گفت که شیخین یا در همه جهات و نظریات و شئون یکسان بوده اند یا با هم اختلاف داشته اند.

صورت اول که محال است؛ چون برابری مطلق آن دو به معنای این است که ما با واقعیّتی واحد روبه رو هستیم و شیخین نه دو نفر که یک نفر با دو کالبد است!!

ص: 118

1- . رک: عیون اخبار الرضا، باب 45، و بحار الانوار: ج 23، ص 189

اما در صورت دوم، فرمان اقتدا به آن دو هم ناشدنی است، هم ناصواب؛ زیرا پیروی از یکی به معنای مخالفت با دیگری است.

توضیح آنکه ابوبکر و عمر در موارد متعددی با هم اختلاف داشته اند.

از جمله، ابوبکر دستور داده بود جمعی از دشمنان اسلام معروف به «اهل الردّه» را به اسارت نگاه دارند، اما عمر آن ها را آزاد کرد.

وقتی خالد بن ولید مالک بن نویره را کشت، عمر دستور عزل وی را داد؛ اما ابوبکر این دستور را تنفیذ نکرد.

ابوبکر متعه را حلال می دانست، اما عمر آن را غدغن کرد و

گذشته از این، روایت فوق (حدیث واحد) با حدیث متواتر ثقلین مخالف است؛

چه در آن حدیث متواتر دستور تمسک به عترت را صادر کرده باشند، چه به پیروی از سنت امر کرده باشند.

روایت مورد بحث (اقتدا) فقط در صورتی پذیرفتنی است که اعراب اسامی آن (ابابکر و عمر) را منصوب بدانیم، نه مرفوع؛ (ابوبکر و عمر)

که در این حالت (رفع) ترجمه روایت این چنین می باشد:

ای مردم، از آن دو (یعنی ثقلین) پیروی کنید؛ شما نیز همین طور، ابوبکر و عمر! (1)

10) می گویند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: اگر می خواستم کسی را دوست بگیرم، حتماً ابوبکر را انتخاب می کردم!

این روایت هم ساختگی است؛ زیرا در حدیث متواتر «اخوت» آمده است که وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) میان اصحاب خود پیمان برادری می بست، علی (علیه السلام) را برای خود برگزید نه ابوبکر را.

11) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) نسبت داده اند که بر فراز منبر از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته است: بهترین افراد این امت، پس از پیامبر، ابوبکر و عمرند.

پاسخ این است که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن دو نفر را بهتر از دیگران می دانست، یک بار عمر و عاص و بار دیگر اسامه بن زید را فرمانده آنان نمی فرمود.

ص: 120

1- . متن عربی مرفوع «اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر» (اقتدوا ایها الناس و ابوبکر و عمر باللذین من بعدی کتاب الله و العتر) و نقل بعدی منصوب «اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر» که جمله آن (اقتدوا باللذین من بعدی کتاب الله و العتره یا ابوبکر و عمر) به حذف حرف نداء) شیخ صدوق (ره) میگوید: مأمون بخاطر دشمنی خودش ذکر نکرده در حالی که بعضی از علماء عامه نقل هردو را کردند. تمام پاورقی نقل از مرحوم والد است.

وانگهی، علی بن ابی طالب (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخنانی گفته که این روایت را تکذیب می کند؛
از جمله، فرموده است:

استحقاق من برای پوشیدن جامه خلافت پیامبر بیش از سزاواری ام برای به تن کردن پیراهن خودم است، ولی ترسیدم مردم کافر شوند.
همین طور، آن حضرت فرموده است:

چگونه ابوبکر و عمر از من بهتر باشند؛ در حالی که من پیش از اسلام آوردن آن ها و پس از درگذشت آن ها خدا را عبادت کرده ام؟!!

(12) می گویند که ابوبکر پس از ماجرای سقیفه در خانه اش را به روی خود بسته بود و می گفت: آیا کسی هست که مرا برکنار کند تا من کار را به او واگذار کنم؟ اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمد و گفت: پیامبر خدا تو را جلو انداخته؛ کیست که تو را پشت سر بگذارد؟
این روایت نیز درست نیست؛ زیرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) دست کم تا زمانی که فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود، بیعت نکرد.
وقتی هم که فاطمه علیها السلام می خواست از دنیا برود، وصیت کرد شبانه او را به خاک بسپارند تا آن دو نفر حتی از

نیز بی بهره باشند.

اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابوبکر را مقدّم داشته، پس معنای این رفتار قهرآمیز دختر و دامادش چیست؟

ثانیاً، اگر این روایت ساختگی درست باشد، سخن ابوبکر با اصحاب سقیفه بنی ساعده بی معنی است که گفت: یا با ابوعبیده بیعت کنید، یا با عمر!

(13) نقل کرده اند که عمر وعاص از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پرسید: محبوب ترین

زن نزد شما کیست؟ ایشان فرمود عایشه! او باز پرسید: محبوب ترین مرد کیست؟ حضرت پاسخ داد: ابوبکر!

در حدیث «طیر مشوی» یعنی همان داستان مرغ بریان، این فضیلت برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده و پیداست که هر کدام از این دو روایت درست باشد، دیگری صحّت ندارد (1).

بنابراین، روایت فوق از اعتبار ساقط است و نمی توان به آن استناد کرد.

(14) آورده اند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز عرفه به عمر نگاهی انداخت و با تبسم فرمود: خداوند به همگی بندگانش می بالد؛ به ویژه به عمر!

ص: 122

سؤال این است که پس جای خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این بین کجاست؟ چه، اگر آن حضرت را از عموم مسلمانان بدانیم، نتیجه آن می شود که به صحت امثال این روایت اهل سنت نیز تن بدهیم:

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: من داخل بهشت شدم، صدای نعلین شنیدم. نگاه کردم و دیدم بلال (حبشی)، غلام ابوبکر، جلوتر از من وارد بهشت شده است!

شگفتا که روایات اهل سنت فضیلت عمر و بلال بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را به اثبات می رساند و روایات شیعه برتری علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر ابوبکر را (فاعتبروا یا أولى الأبصار)!

15) می گویند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) عمر را به بهشت بشارت داده است.

خود عمر یک بار به اصرار از حذیفه پرسید: تو را به خدا سوگند، آیا من از جمله منافقان هستم یا نه؟

اگر آن بشارت صحت داشت، این نگرانی چه علتی داشته است؟ آیا عمر سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) را باور نمی کند و به سخن حذیفه آرام می گیرد؟! پیداست که هر یک از این دو روایت دیگری را نفی می کند.

ص: 123

16) سخن دیگری که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت داده اند از این قرار است:

من و ائمت را با میزانی سنجیدند؛ من بر آنان برتری داشتم. جای مرا با ابوبکر عوض کردند؛ او نیز بر آنان برتری داشت! سپس، عمر را به جای او گذاشتند؛ وی نیز برتری داشت!

پیداست، در این روایت، صحبت از ترازوی اعمال است. آیا هیچ کس در این موضوع شک دارد که اعمال شایستهٔ امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از صدر اسلام تاکنون بسیار گران سنگ تر از اعمال شیخین است؟ وانگهی، راویان موافق و مخالف شیعه یک صدا این روایت را از پیامبر نقل کرده اند:

«ضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»

ضربهٔ (شمشیر) علی در روز خندق از عبادت انس و جن برتر است.

17) می گویند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است: ابوبکر از جمله کسانی است که با هم صحبتی و مساعدت مالی خود بیش ترین منت را بر من گذاشته اند!

این سخن نیز اصلی ندارد؛ چرا که ابوبکر هیچ گاه به ثروتمندی اش شناخته نشده و هیچ مورّخی از این که او دارایی

کلانی داشته و در راه اسلام صرف کرده سندی به دست نداده است. در داستان غصب فدک هم ابوبکر از آن جهت به سخنان عمر گردن نهاد که دغدغه تأمین مالی حکومتش را داشت(1).

در ادامه این احتجاج مأمون خود رشته سخن را به دست گرفت و خطاب به دانشمندان عامه چنین گفت:

شما همان طور که روایاتی از این قبیل را درباره فضایل ابوبکر و عمر نقل کرده اید، روایاتی هم درباره فضایل علی بن ابی طالب دارید.

اکنون، به داوری خرد و انصاف خود تن بدهید که کدام یک از این اخبار بیشتر و مضامین آن عالی تر است.

آن گاه، مأمون پرسید: روز اول بعثت، افضل اعمال چه بوده است؟

گفتند: پیش قدمی در گرایش به اسلام؛ زیرا خداوند می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (2)

پیش روان پیش تاز؛ آنان همان مقربان اند.

ص: 125

1- . رک. سیره حلبیه: ج 3، ص 362

2- . واقعه (56): 10 و 11

مأمون گفت: آیا کسی را می شناسید که در گرایش به اسلام از علی بن ابی طالب سبقت گرفته باشد؟

پاسخ دادند: علی بن ابی طالب کودکی نابالغ بود [که اسلام آورد]؛ ولی ابوبکر در میان سالی اسلام آورده است و این دو حالت با هم فرق دارد(1).

مأمون گفت: به نظر شما، الهام خدایی موجب گرویدن علی بن ابی طالب به اسلام شده، یا دعوت پیامبر؟

اگر بگویید الهام خدایی موجب شده، وی را بر پیامبر فضیلت داده اید؛ چون حتی خود پیامبر نیز با نزول جبرئیل و مشاهده او ایمان آورده است.

اما اگر دعوت پیامبر را موجب ایمان او بدانید، این دعوت هم به امر خداوند بوده؛ چون از زبان پیامبر در قرآن آمده است:

(وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)(2)

من پیامبری خود خوانده نیستم (یعنی از جانب خود، سخنی نمی گویم).

خداوند هم در جایی دیگر درباره او می فرماید:

ص: 126

1- منظور این است که گرایش به اسلام در خردسالی فضیلت نیست؛ زیرا عقل و منطق در اعمال اطفال نقشی ندارد و ایمان ایشان هم باوری کورکورانه است، نه آگاهانه! (گرچه بلوغ عقلی در پذیرش دین و اسلام غیر از بلوغ سنی برای تکلیف احکام است)

2- ص (38): 86

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (1)

پس دعوت پیامبر از سر هوی و هوس خود نبوده و به وحی پروردگار صورت گرفته است.

آیا ممکن است خداوند از سویی به پیامبر دستور داده باشد که علی بن ابی طالب را دعوت کند و از سوی دیگر، اسلام و ایمان او را صحیح نداند و پذیرا نشود؟

چون پاسخ این سؤال منفی است، معلوم می شود که پیامبر دستوری مخصوص برای دعوت علی بن ابی طالب دریافت داشته که شامل هیچ کودک و بزرگ سال دیگری نشده؛ و این فضیلتی است ویژه علی بن ابی طالب (2).

در ادامه، مأمون پرسید: بعد از سبقت در گرویدن به اسلام، کدام عمل بهتر و شریف تر است؟

پاسخ دادند: جهاد در راه خدا.

ص: 127

1- . نجم (53): 3 و 4

2- . به عبارت دیگر، اسلام آوردن ابوبکر در میان سالی هیچ فضیلتی را به طور ویژه برای او اثبات نمی کند؛ زیرا در همان زمان، میان سالان دیگری هم دعوت پیامبر (ص) را لبتیک گفته اند. اما از میان خردسالان، هیچ کس جز علی بن ابی طالب (ع) طرف دعوت پیامبر قرار نگرفته و به دین مبین اسلام نگرویده است.

مأمون گفت: آیا کسی از اصحاب پیامبر را سراغ دارید که مانند علی بن ابی طالب او را یاری کرده باشد و برای حمایت از دین خدا، به جهادی آن چنان نمایان اقدام کرده باشد که محدثان و مورخان جملگی آن را ستوده باشند؟

پس از این سؤال، مأمون درباره شأن نزول سوره «هل آتی» و حدیث «مرغ بریان» سخن می گوید و از آن جماعت برای فضایل امیر مؤمنان (علیه السلام) اقرار می گیرد.

اما سخنگوی آنان، برای آنکه یک باره قافیه را نباخته باشند، موضوع دیگری را پیش می کشد و می گوید:

(إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا).....(1)

خداوند، در این آیه، ابوبکر را صاحب (هم نشین، دوست) پیامبر خوانده و فرموده است:

اگر شما او (پیامبر صلی الله علیه وآله) را یاری نکنید، بدانید که قبلاً هم خدا خود یاری اش کرد؛ آن گاه که کافران گروه دو نفره وی و آن دیگری را بیرون رانده بودند و او در غار به صاحب خود می گفت:

ص: 128

اندوهگین نباش که خدا با ماست. پس خداوند آرامش خود را بر وی فرو فرستاد و او را با لشکریانی که شما ندیده اید نیرو بخشید

مأمون گفت: شما از قرآن و از دانش واژه شناسی آگاهی اندکی دارید. مگر این آیه را نخوانده اید:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ) (1)؟

صاحب (دوست، هم نشین) او، که با او گفت و گو می کرد، گفت: آیا به کسی که تو را از مستی خاک آفریده کافر شدی؟

در این آیه، یکی از طرفین گفت و گو کافر است و دیگری با ایمان؛ و خداوند یکی را صاحب دیگری خوانده است.

اما این که پیامبر در آیه مورد استناد شما می فرماید: «خدا با ماست»، این هم فضیلتی نیست؛ زیرا خداوند همواره همراه همه آفریدگان خوب و بد خویش است و این را در سوره مجادله (آیه 7) بیان فرموده است.

حال، شما بگویید معنای این که در آیه مورد بحث ما پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ابوبکر می فرماید: «اندوهگین مباش» چیست؟

ص: 129

آیا حزن ابوبکر از سر اطاعت و مورد پسند خداوند بوده، یا وی مرتکب معصیت شده است؟

صورت اول که منتفی است؛ چون پیامبر هیچ گاه از اطاعت خدا نهی نمی کند. اما اگر ابوبکر مرتکب معصیت شده، این آیه چه فضیلتی را برای او اثبات می کند؟ ...

اما در مورد نزول آرامش الهی، در آیه مورد بحث، ضمیر مفرد به کار رفته و پیداست که این آرامش در ماجرای پناهندگی به غار فقط نصیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) شده است.

گواه سخن ما این است که در سوره توبه (9): 25 و 26، خداوند از نزول آرامش الهی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) و برخی از مؤمنان در جریان جنگ حنین یاد می کند.

نقل است که در آن جنگ فقط هفت نفر از بنی هاشم در میدان جنگ پایداری کردند و فرمانده آنان نیز کسی نبود جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که پیشاپیش پیامبر (صلی الله علیه وآله) شمشیر می زد؛ اما باقی اصحاب پا به فرار گذاشته بودند [1].

در ادامه احتجاج با علمای اهل سنت، مأمون به «حدیث منزلت» اشاره می کند و آنان این فضیلت امیر مؤمنان (علیه السلام) را نیز می پذیرند.

ص: 130

1- . مطلب میان قلاب [کروشه] سخن مؤلف است نه سخن مأمون.

بعدها ابن ابی الحدید معتزلی هم در شرح نهج البلاغه «حدیث منزلت» را نقل می کند و از اجماع مسلمانان همه فرقه های اسلامی در خصوص این حدیث خبر می دهد.

ج: سخن جاعلان دیگر!

پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، انصار در سقیفه بنی ساعده نزد سعد بن عباده گرد آمدند و گفتند:

«مَتَّأُمِیْرٌ وَ مِنْکُمْ أُمِیْرٌ»

یک فرمانروا از ما باشد، یکی هم از شما.

ابوبکر گفت: ما (مهاجران) امیر باشیم و شما (انصار) وزیر.

حباب بن مندر گفت: به خدا که ما این را نمی پذیریم. امارت و ریاست باید از آن قبیله های هر دو ما باشد.

اما ابوبکر نپذیرفت و سخن خود را تکرار کرد. بعد هم گفت: یا با ابوعبیده بیعت کنید، یا با عمر.

این جا بود که عمر ناگهان گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم. تو سرور و نیک مرد مایی و محبوب ترین مان به رسول خدا (صلی الله علیه وآله)!

ص: 131

سپس، دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد. بقیهٔ حضار نیز از او تبعیت کردند و بیعت ابوبکر این گونه منعقد گردید(1).

معلوم نیست عمر با چه منطقی چنین سخنانی را ساخته و پرداخته، حال آنکه از «حدیث مرغ بریان» و «حدیث اخوت» برمی آید که هیچ کس به اندازهٔ امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) در نزد خدا و رسولش محبوب نبوده است.

وانگهی، اگر عمر واقعاً این اعتقاد را در حق ابوبکر داشت، زمانی که خود به حکومت رسید، نمی گفت:

بیعت با ابوبکر ناگهانی و یک باره صورت گرفت؛ ولی خدا شر آن را کم کرد!(2)

عایشه، دختر ابوبکر، می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بیماری منجر به رحلتش، به من فرمود:

ابوبکر را حاضر کن تا من چیزی بنویسم؛ چون می ترسم کسی آرزویی در دل داشته باشد و بگوید که از دیگران (برای خلافت) سزاوارتر است، حال آنکه خداوند و اهل ایمان کسی جز ابوبکر را نمی خواهد!

ص: 132

1- . کتاب التاج: ج 3 (کتاب الفضائل)، ص 308

2- . صحیح بخاری: ج 9 (کتاب الاحکام)، ص 100 و 101

این خبر به علت اختلاف آشکار با حدیث مشهور غدیر، با آن همه راوی و سند، خود به خود از درجه اعتبار ساقط است.

همچنین، عایشه از قول پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است:

سزاوار نیست که ابوبکر در میان جمعی باشد و کسی غیر از او امامت آن جمع را عهده دار شود!

چنان که پیش تر در ذیل عنوان «ویژگی های امام به روایت اهل سنت» گفتیم، امام جماعت باید اعلم باشد و تاریخ صدر اسلام گواه جهل ابوبکر در خصوص بسیاری از احکام الهی است.

اما بشنوید از عبدالله بن عمر که در مدح پدرش چه روایتی ساخته و پرداخته.

او می گوید که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی دعا کرد: خدایا، اسلام را به یکی از این دو نفر که نزد تو محبوب تر است عزت ببخش: ابو جهل یا عمر بن خطاب!

فردای آن روز، عمر اسلام آورد.

غیر از آنکه این خبر هم با مفاد «حدیث مرغ بریان» سازگار نیست، جاعل آن ابوجهل را با آن همه خباثت محبوب خداوند

متعال وانمود کرده و همین نکته برای اثبات بطلان این خبر کافی است.

باز، عبدالله در فضیلت پدرش این خبر را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نسبت می دهد:

خدا حق را بر زبان عمر و قلبش قرار داده است!

خبر عبدالله در تعارض آشکار با این حدیث مشهور نبوی است که در صحاح اهل سنت آمده:

حق با علی است و هر جا او بگردد، همراهی اش می کند.

این تعارض، خود به خود، خبر عبدالله بن عمر را از درجه اعتبار ساقط می کند.

همچنین، به نقل عبدالله، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

نخستین کسی که سر از خاک بردارد و در روز قیامت زنده شود منم؛ بعد، ابوبکر است؛ بعد، عمر.

سپس من به نزد اهل بقیع می روم و آنان با من محشور می شوند ...

اگر فضیلت شیخین را بر همه خوبان عالم بپذیریم، باز این خبر از نظر ما صحیح ندارد؛ زیرا ممکن نیست که آن دو بر

پاک نهادانی که خداوند در آیه تطهیر به پاکی ویژه ایشان شهادت داده مانند حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) و حضرت زهرا و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و دیگر شایستگان مدفون در بقیع تقدّم داشته باشند.

عبدالله بن عمر در جایی گفته است:

در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) یک نفر هم نبود که ما او را با ابوبکر یا حتی عمر یا دست کم عثمان هم پایه و یکسان بدانیم.

میان سایر اصحاب نیز تفاوتی نبود و هیچ یک بر دیگری فضیلتی نداشت!

کسی که میان امیر مؤمنان (علیه السلام) با سلمان یا ابوذر یا دیگران به هیچ تمایزی قایل نبوده، بی گمان یا در جهل مرگب به سر می برده یا معاند بوده است.

در مورد عبدالله بن عمر، با توجّه به اخبار سست و بی پایه ای که از او نقل کردیم، باید گفت که هیچ شکی در عناد او با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیست.

در غیر این صورت، مگر می شود باور کرد که او از مراتب علمی علی بن ابی طالب (علیه السلام) آگاهی نداشته، یا آیات ذیل را در قرآن مجید نخوانده است؟

ص: 135

(هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ) (1)

آیا دانیان و نادانان با هم برابرند؟ فقط خردمندان متذکر آن اند.

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (2)

خداوند مؤمنان و دانیان شما را درجاتی بالا و بالاتر می بخشد.

(هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ) (3)

نزد خداوند، هرکس درجاتی (مراتبی) دارد.

به نقل از عبدالله، در مکالمه ای، عمر به ابوبکر گفت: ای بهترین مردم پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله)! ابوبکر هم پاسخ داد که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: آفتاب بر کسی بهتر از عمر طلوع نکرده است!

ص: 136

1- . زمر (39): 9

2- . مجادله (58): 11

3- . آل عمران (3): 163

می بینید که صدر و ذیل این خبر و هر دو قسمت آن با «حدیث مرغ بریان» منافات دارد.

آخرین خبر ساختگی را نیز بشنوید که از محمد بن حنفیه نقل کرده اند:

به پدرم (علی (علیه السلام)) گفتم: پس از پیامبر، بهترین فرد این مردم کیست؟ فرمود: ابوبکر!

عرض کردم: بعد از او؟ گفت: عمر! من که می ترسیدم بعد از او نام عثمان را بیاورد، پیش دستی کردم و گفتم: پس از او حتماً شما هستید! اما ایشان فرمود: من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان!

کسی که خطبه ششقیه را در نهج البلاغه خوانده باشد، یا دیگر بیانات حکیمانۀ آن حضرت را در آن کتاب ملاحظه کرده باشد، یا دست کم روایات صحاح اهل سنت را در مورد فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) دیده باشد، آیا می تواند این خبر و امثال آن را درست بداند؟

پذیرفتن این اخبار جعلی فقط از غفلت یا تقلید کورکورانه از گذشتگان معاند و پیروی از وساوس شیطانی و نفسانی ممکن است و لاغیر.

الف) اولوالأمر چه کسانی اند؟

بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست که پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در میان امت اسلام، شکاف عمیق و اختلاف فاحشی نمودار شد.

رهبری حکومت نوپای اسلامی و جانشینی پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) مسئله ای نبود که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت.

مَسند خلافت نمی بایست جایگاه ناهلان می شد.

در کشاکش جنگ قدرتی که دنیا طلبان برای تصاحب آن مَسند شریف به راه انداختند، اکثریت مطلق مسلمانان دستورهای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را به فراموشی سپردند و از آن بدتر این که آیات روشن قرآن کریم را نیز درباره کسانی که باید زمام امور دین و دنیای خود را به آنان می سپردند، نادیده گرفتند.

از جمله آن آیات، این فرموده خداوند متعال است:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (1)

ای مؤمنان، از خدا و پیامبر و صاحبان امرتان فرمان برداری کنید.

در تعیین مصداق صاحبان امر یا به تعبیر مشهور و قرآنی آن «أولوالأمر»، اختلاف بنیادین و مهمی وجود دارد. در نظر اهل سنت یکی از این اقشار أولوالأمر هستند:

1) رؤسا و فرماندهان لشکری و کشوری

2) فقها و دانشمندان

3) عاملان و ضابطان امر به معروف و نهی از منکر

البته اهل سنت این گزینه ها را به پشتوانه آیات قرآن یا روایات نبوی در نظر نگرفته اند، بلکه با اندیشه خود و بر اساس مشاهداتشان از اوضاع سیاسی اجتماعی جوامع اسلامی به این نتیجه رسیده اند.

اما شیعیان دوازده امامی معتقدند که مقصود از «أولی الأمر» در آیه مزبور فقط حضرات ائمه معصومین علیهم السلام یا همان خلفای بر حق پیامبرند که خدا اطاعت از آنان را وابسته بلافصل اطاعت از خود و رسولش قرار داده است.

ص: 140

دلایل شیعیان برای این ادعا از عقل و قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اجماع طایفه امامیه برگرفته شده است.

یکی از دلایل عقلی آنان در اثبات نظریه خودشان این است که اگر اولوالأمر معصوم نباشند و مرتکب خطا یا گناهی شوند، امکان دارد سهواً یا عمداً دستورهایی صادر کنند که برخلاف دستورهای خدا و رسولش باشد.

در این صورت، امر آیه به اطاعت از دستورهای ایشان موجب تناقضی آشکار خواهد بود؛ زیرا ممکن است اولوالأمر ندانسته یا از سر عصیان به کاری فرمان دهند که خدا و رسولش از آن نهی کرده اند و بالعکس.

دلیل عقلی دیگر این که، همان طور که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) واجب بود حدود و آداب و وظایف شرعی نظیر نماز و روزه و سایر فرایض الهی را برای مسلمانان مشخص کند تا تغییر و تبدیلی در احکام عبادی پدید نیاید، تعیین اولوالأمر نیز واجب بوده، تا کسی با ادعای ناروای خود به تصاحب این مقام خداداد اقدام نکند و مسلمانان را به گمراهی دچار نسازد.

می دانید که این امر واجب را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با معرفی علی بن ابی طالب (علیه السلام) برای احراز مقام والای ولایت در روز غدیر خم، در

ملاعام به انجام رسانید تا هیچ کس بهانه ای برای تخطی از دستور الهی نداشته باشد.

دانشمندان شیعه چگونگی دلالت آیات قرآنی بر این مطلب را چنین توضیح داده اند که به طور کلی برای استنباط یک حکم از قرآن کریم، باید آیات را کنار یکدیگر گذاشت و از مجموع آن ها به نتیجه رسید.

اگر آیه ای در مورد موضوعی به اطلاق و کلی سخن می گوید، باید دید که آیا در آیات دیگر قرآن قیدی به آن موضوع تعلق گرفته است یا نه؛ و اگر آیه ای بیان عام و همگانی دارد، باید دید که موارد خاصی از موضوع مورد بحث در آیات دیگر آمده است، یا نه.

با این توضیح، توجه شما را به چند آیه از قرآن کریم جلب می کنیم که استفاده از آن برای شناسایی «أولوالأمر» ضرورت دارد:

(وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ*الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ)(1)

از فرمان زیاده خواهان اطاعت نکنید؛ آنان که در زمین به تبهکاری مشغول اند و به اصلاح نمی پردازند.

ص: 142

(وَلَا تُطِيعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) (1)

از گنهکار و ناسپاس اطاعت مکن.

(وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ) (2)

از خواسته های کسانی پیروی نکنید که سابقه گمراهی داشته اند؛ هم بسیاری را گمراه کرده اند، هم خودشان از راه راست لغزیده اند.

(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ) (3)

به ستمگران میل نکنید که آتش دوزخ شما را در بر می گیرد.

دستور اطاعت از «أولوالأمر» وقتی با توجه به آیاتی از این دست مورد مذاقه قرار گیرد، ما را به این دریافت اساسی رهنمون می کند:

کسانی که اهل اسراف و فساد و بزهکاری باشند یا در پیشینه آنان اثری از کفر و ضلالت دیده شود یا در یک کلام، از آنان ستمی سر زده باشد به هیچ وجه در جمع «أولوالأمر» قرار نمی گیرند.

ص: 143

1- . انسان (76): 24

2- . مائده (5): 77

3- . هود (11): 113

همین طور، وقتی در قرآن کریم آیاتی دیده می شود که خداوند متعال در آن ها برای ستم کاران و غاصبان حتی جواز برخی از اختیارات پیش پا افتاده را صادر نکرده، چگونه می شود باور کرد که مسلمانان را به اطاعت از آنان امر کرده و اختیار دین و دنیای آحاد امت اسلامی را به آنان سپرده باشد؟ (1)

می دانید که مسافران همگی مشمول لطف باری تعالی قرار گرفته اند و نمازهای چهار رکعتی شان را شکسته می خوانند. اما مسافری که به سفر معصیت رفته (مثلاً، برای کارگزاری شخصی غاصب و ظالم عازم سفر شده) از این لطف و تخفیف الهی نیز بی نصیب است و باید روزه و نمازش را حتی در سفر به طور کامل به جا بیاورد.

آیا خداوند ممکن است فرمان اطاعت از چنین اشخاصی را صادر کرده باشد؟ سبحان الله عما یصفون!

اکنون پشتوانه نظریه شیعه را در خصوص « أولوالأمر » از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل می کنیم.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

ص: 144

1- . برای نمونه، رجوع کنید به آیه 173 از سوره بقره با آیه 3 از سوره مائده. در این آیات، خداوند جواز اکل میت و گوشت خوک را برای همه مسلمانانی که از گرسنگی به سر حد مرگ می رسند و خوراک دیگری در دسترس ندارند صادر کرده جز برای ظلمه و غاصبان و یاغیان!

چون این آیه شریفه نازل شد، من عرض کردم: یا رسول الله، خداوند و پیامبر را می شناسیم؛ اما اولوالأمر چه کسانی هستند که خدا اطاعت از آنان را قرین اطاعت از شما ساخته است؟ حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

جابر، آنان خلفای من و ائمه مسلمانان اند. نخستین فرد آنان علی بن ابی طالب است. بعد، [به ترتیب، نوبت] حسن است و حسین و علی بن الحسین. سپس [نوبت] محمد بن علی است که در تورات به «باقر» معروف است و توبه حضور او می رسی. جابر، چون به او رسیدی، سلام مرا به او برسان. سپس، به ترتیب [نوبت] جعفر بن محمد صادق است و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد ابن علی و علی بن محمد و حسن ابن علی.

آن گاه [نوبت] هم نام و هم کنیه من، حجّت خدا و بقیه الله، فرزند حسن بن علی است که خاوران (شرق) و باختران (غرب) زمین را به دست خود فتح خواهد کرد.

ص: 145

اوست که از دیدگان پنهان خواهد شد(1).

روایت دیگر آن که در تعیین «أولوالأمر»، ائمه علیهم السلام فرموده اند:

خداوند، به ویژه، ما را مورد نظر داشته و نه هیچ کس دیگر را.

نیز فرموده اند:

خداوند به همه مؤمنان تا روز قیامت دستور داده که فرمان بردار ما باشند.

روایات این موضوع به حدّ تواتر می رسد؛ چنان که فقط علامه مجلسی در یک بخش از یک جلد بحار الانوار تعداد پنجاه روایت در این باره آورده است(2).

غیر از این، در کتاب های معتبری چون کافی (نوشته شیخ کلینی)، بصائر الدرجات (اثر محمد بن حسن صفار)، تفسیر برهان (تألیف سید هاشم بحرانی) و نور الثقلین (نگاشته حویزی) به روایات فراوانی بر می خوریم که با عبارات مختلف به ما می فهمانند «أولوالأمر» همان دوازده امام معصوم شیعیان اند.

ص: 146

1- . بحار الأنوار / «مناقب» ابن شهر آشوب

2- . رک: ج 23 (بحار الانوار)، ص 283 به بعد/ نیز مستدرک سفینه البحار: ج 6، ص 576 لغت «طوع»

حال، ممکن است کسی بپرسد: اگر این موضوع این اندازه که شیعیان به آن معتقدند اهمیت داشته باشد، چرا خداوند اسامی «أولوالأمر» را در قرآن مجید به صراحت ذکر نفرموده است؟

پاسخ آن است که در این موضوع نیز، مانند سایر واجبات، کار بیان مصادیق و ریز احکام الهی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) واگذار گردیده است. همان طور که آن حضرت درباره تعداد رکعات نماز و حد نصاب زکات و مواردی از این دست شخصاً اجمال قرآن را تفصیل بخشیده، در ذکر اسامی اولوالأمر نیز کوتاهی نفرموده و در قالب احادیثی مانند حدیث ثقلین و خطبه غدیر خم تکلیف مسلمانان را در پیروی از دوازده امام معصوم علیهم السّلام به آنان تفهیم کرده است.

از جمله منابعی که می توان احادیث مربوط به این موضوع را در آن دید یکی کتاب شریف احقاق الحق (1) نوشته مرحوم علامه تستری مرجع عالی قدر شیعه آیت الله العظمی مرعشی نجفی است؛ (2) و

دیگری اثبات خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) (ص 54)، نوشته علامه مدنی، که حاوی بیست و پنج روایت از اهل سنت و

ص: 147

1- . ج 3، ص 424

2- . احقاق الحق: ج 3، ص 424، و ج 6، ص 419422، و شبیه آن، ج 7، ص 282

شیعیان است در تعیین ائمه هدی علیهم السّلام

به عنوان «أولوالأمر».

در یک کلام، علمای شیعه در طول تاریخ اسلام در این مورد اجماع داشته اند.

این مطلب با روایات کثیره «من أطاع علیاً فقد أطاع الله و من عصاه فقد عصی الله» هم به اثبات می رسد.

(ب) «فرقه ناجیه» یعنی کدام گروه از مسلمین؟

در حدیث متواتر و مشهوری، عامّه و خاصّه از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند:

به زودی، امت من هفتاد و سه فرقه می شوند که فقط یک فرقه اهل نجات است و بقیه در میان آتش دوزخ جای دارند.

بی گمان، هفتاد و سه گروهی که اکثریت مطلق مسلمانان اند و متأسفانه فرجام کارشان به جهنّم ختم می شود کسانی اند که با واپس گرایی به روحیه عصر جاهلی برگشته و با نادیده گرفتن نمودها و سفارش های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به مقدّسات اسلامی پشت پا زده اند.

ص: 148

خداوند متعال در قرآن کریم درباره این افراد می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (1)

محمد کسی نیست جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند. اگر وی در گذرد یا کشته شود، شما به گذشته جاهلی خود برمی گردید؟ واپس گرایی شما هیچ زیانی به خداوند نمی رساند. خداوند به زودی پاداش شاکران را خواهد داد.

همچنین، در تفسیر آیه چهار سوره مائده که واپس گرایی و ارتداد برخی از اصحاب در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در آن آیه پیش بینی شده، ابن عباس نقل کرده است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود:

مبادا پس از من [به دوران جاهلی] بازگشت کنید و به شیوه کافران، گردن یکدیگر را بزنید (2).

در حدیث دیگری ایشان فرموده است:

ص: 149

1- . آل عمران (3): 144

2- . صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب «قول النَّبِيِّ: لا ترجعوا بعدی کفاراً»

من جلو دار شما در حضور بر سر حوض کوثرم. مردانی از شما بلند می شوند [که بر سر حوض بیایند]؛ اما جلوشان را می گیرند که پیش من بیایند.

آن گاه، من عرض خواهم کرد: پروردگارا، اصحابم! گفته می شود: نمی دانی پس از تو از آنان چه ها سر زد! [\(1\)](#)

این حدیث را، با اندک اختلافی در واژه ها، انس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل کرده است.

اما در روایت ابوسعید خدری از این حدیث، آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در عرصه محشر زبان به نفرین می گشاید و می فرماید:

هر که پس از من تغییری [در احکام و تعالیم اسلامی] پدید آورده از رحمت خدا دور باد، دور! [\(2\)](#)

گزارش دیگری از این روایت را ابن عباس در حدیثی آورده که به وصف قیامت مربوط است. در آن حدیث، از قول شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است:

ص: 150

1- . صحیح بخاری: ج 8، ص 148 (باب فی الحوض)

2- . صحیح بخاری: ج 8، ص 148 150

... من می گویم: پروردگارا! گفته می شود: تو نمی دانی آنان پس از تو چه ها پدید آوردند. پس من همان سخن بنده شایسته (مسیح) علیه السلام)) را عرض می کنم:

(وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (1)

تا من در میان ایشان بودم، خود شاهد کارهایشان بودم. پس چون زمان وفات مرا رساندی، خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواهی.

آن گاه، به من می گویند: از آن زمان که تو از ایشان مفارقت کردی، آنان پیوسته در حال عقب گرد بودند و راه ارتداد را می پیمودند (2).

چنین نکوهش هایی درباره صحابه در روایات فراوانی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده؛ حتی کتاب های معتبر اهل سنت نیز حاوی گزارش های متعددی با این مفاد و مضمون است (3).

ص: 151

1- . مائده (5): 117

2- . کتاب التاج: ج 5، ص 364 + کتاب التفسیر، آخر سوره المائده (به نقل از صحیح بخاری و صحیح مسلم)

3- . صحیح بخاری: ج 8، ص 148 - 150 / صحیح مسلم: کتاب الطهاره فی الوضوء + کتاب الفضائل، باب «إثبات حوض نبینا» / صحیح ابن ماجه: باب الخطبه یوم التّحر (من أبواب المناسک / مسند ابن حنبل: ج 2، ص 454 + ج 3، ص 28 و ...

بنابراین، هر که به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تمسک بنماید درمی یابد که برخی از اصحاب آن حضرت پس از رحلت ایشان مرتد و گمراه شدند و انحرافات در اصول و فروع اسلامی پدید آورند.

با عنایت به این موضوع که بسیاری از اطرافیان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و مسلمانانی که در مرکز حکومت اسلامی روزگار می گذراندند اهل نفاق بودند و در قرآن کریم و احادیث صحیح و مشهوری (از قبیل آن چه نقل کردیم) مورد نکوهش قرار گرفته اند، حکم اهل سنت به عدالت همگی صحابه هرگز پذیرفتنی نیست.

فراموش نکنیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اواخر عمر مبارک خویش، دستور دادند لشکری به فرماندهی اُسامه بن زید راهی جهاد شود؛ اما چون سرپیچی چهره های مشهوری از اصحاب را دیدند، چنین فرمودند:

«لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ»

تفرین خدا بر کسی که سپاه اُسامه را همراهی نکند!

ص: 152

بدین ترتیب، بسیاری از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هواداران ایشان از جمع «فرقه ناجیه» بیرون می روند.

اما هیچ شکی نیست کسانی که در وقایعی مانند واقعه مباحله، داستان چگونگی نزول سوره «هل اتی»، ماجرای نزول آیه تطهیر و آیه مودت (که دوستی شان پاداش رسالت قرار گرفت) و قضایای فراوان دیگری نظیر این ها مورد ستایش باری تعالی قرار گرفته و مشمول دعای شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله) گشته اند یعنی امیر مؤمنان علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام از افراد ممتاز این «فرقه ناجیه» به شمار می آیند.

اینان کسانی اند که به دلیل برتری خدادادی شان بر دیگران در کمالات علمی و عقلی و اخلاقی و نیز به دلیل پاک نهادی بی نظیرشان شایسته فرمانروایی اند؛ و از این رو، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با عبارات مختلفی مردمان را به اطاعت از ایشان فراخوانده است.

پیروی از این فراخوان و دستور نبوی موجب می شود که ما نسبتی روحانی و معنوی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیدا کنیم؛ چنان که در قرآن از زبان حضرت ابراهیمی (علیه السلام) آمده است:

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (1)

هر که از من پیروی کند از من است.

ص: 153

از سوی دیگر، بنا بر فرموده خداوند در قرآن کریم، کسانی که ولایت شخص یا اشخاصی را بپذیرند و نهال دوستی آن ها را در دل پیورند به همان افراد منسوب می شوند:

(وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ) (1)

هر کدام از شما که ولایت آنان را بپذیرد، از جمله ایشان است.

بنابراین، شیعیان که ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را از دل و جان پذیرفته اند به آن بزرگواران ملحق و منسوب می شوند و چون خود آن پاک نهادان اهل نجات اند، پیروانشان نیز از گمراهی در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت نجات می یابند.

به عبارت دیگر، «فرقه ناجیه» یا همان گروهی که از مسلمانان 72 گروه دیگر جدا می شوند و به بهشت می روند پیروان و دوستان علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندان معصوم ایشان اند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَتَّبَعَ الْهُدَى».

ص: 154

ترجمه: مبحث فلسفه کتاب مستدرک سفینه البحار

نوشته: علامه فقید آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی (قدس سره)

ترجمه: حسن نمازی

ص: 155

علم و معرفت بزرگ ترین و بهترین نعمت الهی است که خداوند متعال آن را به بندگان صالح خویش عطا می فرماید و آن ها را در مسیر عبودیت و کمال بندگی به سوی خود با آن یاری می دهد.

برترین مباحثات بندگان خدا نیز، بر خود داری از این نعمت گرانسنگ است.

عالمان ربّانی و عارفان حقیقی کسانی هستند که در راه بندگی خدا همواره پیامبران الهی و امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را چراغ راه خویش قرار داده و هیچ گاه از سلوک طریق علمی و عملی آنان احساس خستگی به خود راه نداده اند و از هر طریق دیگری غیر از راه امامان علیهم السّلام دوری و بیزاری جسته اند.

مرحوم والد یکی از ارکان عمده مکتب تفکیک به شمار می آید.

مرحوم آیه الله مرعشی نجفی می فرمودند:

«علاّمه نمازی» مجلسی زمان ما است.

مرحوم والد جامع علوم منقول و معقول بود: هم از ریاضیات (حساب، هندسه، جبر) سررشته داشت، هم در ستاره شناسی (نجوم) وارد بود، هم در طب (طبابت گیاهی) و گیاه شناسی صاحب نظر بود، هم در علوم غریبه تبخّر فراوانی داشت.

مرحوم والد در ابتدای بلوغ موفق به حفظ تمام قرآن گردیدند.

کتابی که در پیش روی شما خواننده عزیز است ترجمه قسمتی از مستدرک سفینه البحار ج 8/298 علامه نمازی (قُدَس سرّه) است لغت «فلسف».

مرحوم علامه والد مبحث فلسفه از دیدگاه قرآن و حدیث و گفتار بزرگان دین را مورد گفتگو قرار داده اند.

گرچه مترجم خود طرفدار حفظ شأن اعلام و پیش کسوتان می باشد و برای همه سروران احترام ویژه قائل هستم، صرفاً به خواهش جمعی از عزیزان اقدام به ترجمه نمودم.

از تمام استفاده کنندگان تمنای دعا و طلب آمرزش می کنم و اگر برادران دینی در اصلاحات آن سهوی ببینند، امید عفو و بخشش دارم.

«الْإِنْسَانُ مَحَلُّ السَّهْوِ وَالنَّسْيَانِ»

حسن نمازی

ص: 158

«فلسف»: نکوهش فلسفه (1)

مولایمان امام صادق صلوات الله علیه در «توحید مفضل» فرموده اند:

«نگونساری و نابودی و ناکامی سزای مدعیان فلسفه باد!» (2)

مولایمان امام حسن عسکری صلوات الله علیه نیز در روایتی شریف به ابوهاشم جعفری فرمودند:

«دانشمندان ایشان بدترین آفریدگان خدایند بر روی زمین؛ زیرا به فلسفه و تصوّف گرایش دارند.

به خداوند سوگند که ایشان اهل واپس گرایی و کجروی (در دین هستند.)»

ما این حدیث را به صورت کامل در کتاب «تاریخ فلسفه و تصوّف» آورده ایم. (3)

به عبارتی، می توان گفت که پیامبر خدا محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و جانشینان شایسته ایشان که درود

ص: 159

1- . واژه و لغت فلسفه از دو کلمه یونانی «فیلو: دوستار» و «سوفس: دانایی» اخذ شده است و عالمان به آن خود را «فیلسوفس: دوستار

دانایی» می نامیدند.

2- . بحار: ج 3/75

3- . تاریخ فلسفه و تصوّف ص 83

خداوند بر آنان باد برای ابطال فلسفه یونانی و دانش بشری به میدان آمده اند؛

چنان که به اختر تابناک آسمان فقاہت، مرحوم صاحب جواهر، منسوب است که فرموده: رسول خدا برانگیخته نشد مگر برای ابطال فلسفه.

از این جهت، قرآن کریم و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم معارف برحقّ الهی را در قالب خطبه ها و ادعیه و احادیث به روشنی بیان فرمودند تا کسانی که اهلّیت دارند و خواهان این علوم اند آن را از صاحبانش فراگیرند و در کتابهایشان باز نشر دهند و بدین سان، به ردّ فلسفه بشری برخیزند.

درواقع، آن بزرگواران کسانی بودند که حکمت الهی را از بیت نبوت و رسالت و معدن علوم الهی و ربّانی اقتباس نمودند.

در اینجا برخی از اصحاب ائمه علیهم السّلام را که به پیروی از موالی شان در این راه قدم برداشته اند ذکر می کنیم:

هشام بن حکم

یکی از یاران بزرگوار و اصحاب موثق امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود و چنان که کشّی نقل کرده و در «بحار» نیز آمده (1)، فلسفه را به بدی یاد می کرد.

ص: 160

وی چندین کتاب در مخالفت با آرای فلاسفه داشته که از آن جمله است: کتاب «الدلالات الدلاله» در موضوع حدوث اجسام، کتاب «الرد علی الزنادقه: ردّ زندیقان»، کتاب «الرد علی اصحاب الطباع: ردّ مادی گرایان» و کتاب «الرد علی أرسطاطاليس: ردّ ارسطو».

نجاشی در رجال خود(1) و شیخ طوسی در کتاب فهرست(2) این کتاب ها را یاد کرده اند.

فضل بن شاذان نیشابوری

ثقه جلیل القدری که از دانشمندان نامی فقه و کلام بود، تعداد 180 کتاب نوشته است که یکی از آنها به نقل نجاشی در رجالش(3) و نیز فهرست شیخ «کتاب ردّ فلاسفه»(4) است.

وی از اصحاب بزرگوار حضرات رضا و جواد و هادی علیهم السلام بود.

علی بن احمد کوفی

در گذشته به سال 352 هجری نیز کتابهایی داشته که از آن جمله است: کتاب «ردّ أرسطاطاليس» و کتابی دیگر که به گفته

ص: 161

1- . رجال النجاشی: ص 304 و 217

2- . فهرست الشیخ: ص 204 و 150

3- . رجال النجاشی: ص 304 و 217

4- . فهرست الشیخ: ص 204 و 150

نجاشی (1) در آن به ردّ نظریّهٔ کسانی همت گماشته است که معتقدند شناخت (از ابتدا و به خودی خود) از ناحیه موجودات صورت می پذیرد.

علی بن محمد بن عباس

نجاشی (2) کتابهای او را یاد کرده است و این عناوین را از جمله آنها برشمرده: کتاب «ردّ منطقیان»، کتاب «ردّ فلاسفه» و کتاب «ردّ عروض».

هلال بن ابراهیم

وی از جمله ثقات بوده و به گفتهٔ نجاشی (3)، کتابی دارد که در آن به ردّ سخنان کسانی پرداخته است که به آنچه از پیامبر نقل می شود خدشه وارد می کنند و فقط به آنچه خرد و دانش بشری در می یابد اعتماد دارند.

تنی چند از دیگرانی که در این موضوع دست به قلم زده اند عبارت اند از:

ص: 162

1- . ص 189

2- . رجال النجاشی: ص 191

3- . ص 308

حسن بن موسای نوبختی

وی به نقل روضات، علیه دانشمندان یونانی، بحث و گفت و گوی بسیار داشته است.

ابن جوزی

در فصل 52 کتاب «تلیس ابلیس» در این خصوص، مطالبی نوشته که در «سفینه البحار» هم ذکر شده است.

شیخ صدوق

وی هم، در مقدمه «کمال الدین» به عیب جوئی و نکوهش فلاسفه اشاره نموده است.

قطب الدین راوندی

وی چنان که در «فهرست منتجب الدین» آمده، خود صاحب کتابی به نام «تهافت الفلاسفه: لغزشهای فیلسوفان» است.

شیخ مفید

کتابهایی دارد که یکی از آنها کتاب «پاسخ های فیلسوف در مسئله اتحاد» است و دیگری کتاب «ردّ یاران حلاج».

حمزه بن علی بن زهره حسینی

وی هم، به نقل علامه مامقانی از شیخ حرّ عاملی، کتابی در موضوع نقض شبهات فلاسفه دارد.

علامه محقق دیگری است که کتابهایی نوشته و چنان که در «جامع الرواه(1)» ذکر شده، کتابی گران سنگ در ردّ حکمت فلاسفه دارد و نیز رساله ای در ردّ صوفیه.

حسن بن محمد بن عبدالله طیبی

وی با آنکه در زمان چیرگی فلاسفه می زیسته، چنان که در «روضات(2)» آمده، به شدت سخنان فلاسفه را ردّ می کرده و آنچه را به رسوایی ایشان می انجامد آشکارا بیان می نموده است.

مولی محمد باقر بن محمد باقر هز ارجربی غروی

علامه کامل و عالم عامل و جامع علوم معقول و منقول نیز در متن اجازه نامه مبسوطش برای علامه بحرالعلوم می نویسد:

«... وی را به تلاش در کسب مقامات عالی اُخروی سفارش می کنم؛ به ویژه، جدّیت در نشر احادیث خاندان تّبوت و عصمت صلوات الله و سلامه علیهم و دورافکندن علایق پست دنیوی.

ص: 164

1- . جامع الرواه: ج 2/133

2- . الرّوضات: ط 2/223

همچنین، او را برحذر می دارم از اینکه نقد گران بهای عمرش را در دانشهای دروغین فلسفی صرف کند؛ چه، آن به سرابی در بیابان می ماند که تشنه لبان می پندارند آب است(1)...».

علامه نوری

وی در «مستدرک الوسائل(2)» پس از نقل آنچه از اجازه نامه مذکور یافته است، بیان می دارد که بحرالعلوم خود در اجازه نامه ای که برای سید عبدالکریم جزایری نوشته اولاً توجه و عنایت گذشتگان به بازگویی و نشر و تدبیر در احادیث را به وی گوشزد می کند. ثانیاً: وی را با این عبارات از فلاسفه و هم فکران ایشان برحذر می دارد:

«پس از ایشان، دیگرانی به جایشان آمدند که نماز را تباه کردند و از خواسته های نفسانی شان پیروی نمودند(3) و از فضل و دانایی فاضلان و دانشمندان جدایی گزیدند... آنها عامیانی بودند که رویکردشان به دانش فشری بود و دانشمندان را به سخره می گرفتند...».

ص: 165

1- . اشاره به آیه 24 سوره نور (39)

2- . مستدرک الوسائل: ج 3/486

3- . آیه 59 سوره مریم (19)

در آن اجازه نامه، سید روشن می کند ایشان جهالتی را که از سرکردگان کفر و گمراهی و منکران نبوت و رسالت کسب کردند حکمت و دانایی نامیدند.

آن گاه، پیشتازان این نادانی را پیشوا و رهبر خود گرفتند و به پیروی گام به گام از رویه و آثار ایشان پرداختند؛ به نحوی که حتی اگر آرای ایشان مخالف نص کتاب خدا بود، آن را می پذیرفتند.

اگر هم ایشان امری را که حَقّاً برصواب بود نمی پذیرفتند، دنباله روی آنان به رد آن می پرداختند.

از نظر سید، این افراد در زمره دشمنان دین و کسانی بودند که تلاش می کردند شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را نابود سازند.

عَلامه ابو محمد خوارزمی

وی چنان که در الغدیر(1) به نقل از «معجم البلدان(2)» آمده است، سخنی در سرزنش شهرستانی صاحب کتاب «ملل و نحل» دارد که در بخشی از آن می گوید:

ص: 166

1- . ط: 2، ج 3 / 146

2- . معجم البلدان: ج 5 / 315

«جز این نیست که وی از روشنائی شریعت دوری گزیده و به تاریکی های فلسفه درآویخته است.

میان ما دو تن گفت وگوهای فراوانی درگرفت و او همواره در یاری فلاسفه و دفاع از آرای ایشان زیاده روی می کرد.

من خود در شماری از مجالس و عظمی حاضر بودم که در آن از هیچ عباراتی مانند «خداوند می فرماید» و «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خبری نبود و نه از پاسخ مسائل شرعی نیز اثری».

صاحب جواهر

آن علامه کامل که رکن فقها بود، چنان که علامه بزرگوار حاج میرزا ابوالحسن اصطهباناتی در کتاب «سلسبیل (1)» از شاگردان وی نقل می کند یک بار در مجلس درس خود، وقتی کتابی فلسفی را در دستان یکی از اهل علم می بیند، می گوید:

«به خداوند سوگند که محمد صلی الله علیه و آله از جانب خداوند نیامد مگر برای ابطال این خرافات و مزخرفات.»

علامه مجلسی

وی نیز در جای جای «بحار» به این موضوع پرداخته است.

ص: 167

و در آغاز کتاب «مرآة العقول» پس از یاد کرد آرای پراکنده و ناسازگار مکاتب گوناگون فکری می گوید:

«برخی از آنان نیز جهالتی را که از اندیشه پلید کافران و گمراهان و منکران شریعت و اصل نبوت اخذ کردند حکمت نامیده و پیشتازان آن سرگردانی و کوردلی را به پیشوایی برگزیده اند، چنان که با دوستان ایشان دوستی و با دشمنانشان دشمنی می کنند و فدایی پیروانشان شده برای خوار ساختن کسانی که منکر اندیشه ها و باورهای ایشان اند جانبازی می کنند.»

فیض کاشانی

صاحب کتاب «وافی» و آثار متعدد دیگر در کتاب «قره العین» که به سال 1378 قمری چاپ شده، می گوید:

«برادران! خداوند چنان که مرا هدایت فرمود هدایتتان کند!

بدانید که من جز به برکت نور ثقلین (کتاب الله و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله) هدایت نیافتم و جز به پیشوایان برگزیده [از اهل بیت علیهم السلام] اقتدا نکردم و به سوی خدا از

ص: 168

راهنمایی غیر او بیزاری جُستم؛ زیرا هدایت راستین همان هدایتِ الهی است.»

نه مُتکَلِّم و نه متفلسف و نه متصوِّف و نه متکَلِّف، بلکه مقلِّد قرآنم و حدیث پیغمبر، و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوائف اربع (چهارگانه) ملول و (بیزار) متأسِّف، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه به این دو آشنا نباشد بیگانه.

من هرچه خوانده ام از یاد من برفت * الأحادیث دوست که تکرار می کنم

علامه بزرگوار و مرجع فقید، سید ابوالحسن اصفهانی، در بخش وقف از کتاب «وسیله» درباره فیض کاشانی می گوید:

«ایشان وقتی به یادکرد علما می پردازد به عالمان شریعت گرایش پیدا می کند و سخنش دانشمندان علوم دیگری مانند پزشکی و اخترشناسی و حکمت (فلسفه) را شامل نمی شود. از اینجا آشکار می شود که در نظر وی، حکما (= فلاسفه) مانند اخترشناسان از عالمان شریعت به شمار نمی آیند و کتابهایشان متون مقدس دینی نیست.»

ص: 169

علامه بزرگوار دیگری است که در کتابش «بیان الفرقان» به ویژه در بخش پایانی جلد چهارم (1) آن، سخنان علما را در نکوهش فلاسفه و عارفان صوفی مسلک نقل می کند و از کتابهایی که در ردّ و سرزنش ایشان نوشته شده نام می آورد.

طبرسی

در تفسیر سوره فیل، پس از نقل داستان مشهور آن، می گوید:

«در این واقعه، حجت آشکاری هست که کسی فیلسوفان و دین ستیزانی را که منکر معجزات و آیات خارق العاده الهی اند می شکنند؛ زیرا امکان ندارد بتوان آنچه را خداوند متعال در خصوص اصحاب فیل ذکر فرموده امری عادی و طبیعی قلمداد نمود (چنان که پیش تر فلسفه وقایعی مانند بانگ آسمانی و بادهای ریشه کن کننده و تیره و تار شدن مان را که موجب نابودی اُمتهای کافر پیشین گشته به طبیعت نسبت داده بودند).

مگر می شود در قموس طبیعت، پرنده گانی را سراغ گرفت که سنگریزه هایی را به منقار بگیرند و قصد جان

ص: 170

جماعتی خاص را بکنند و فقط آنان را به هلاک برسانند؛ بدون اینکه به دیگر مردمان لطمه ای بزنند؟!

هیچ خردمندی در این شک ندارد که چنین واقعه ای کار کسی نیست جز خداوندی که مسبب السباب است و هر کار سختی را به آسانی جامه عمل می پوشاند.

انکار این واقعیت از هیچ کس بر نمی آید؛ چرا که وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این سوره را برای مکیان تلاوت نمود، حتی آنان نیز با همه حرصی که جهت تکذیب سخنان پیامبر داشتند و رد کردن فرموده هایش را وجهه همت خود قرار داده بودند، به خاطر اینکه واقعه اصحاب فیل در زمانی نزدیک به روزگار خودشان اتفاق افتاده بود، به درستی آن اقرار کردند و نتوانستند انکارش کنند.

اگر آنان ذره ای در مورد درستی واقعه اصحاب فیل تردید داشتند، حتماً در انکار و تکذیب آن می کوشیدند؛ اما درست برعکس، ایشان همان طور که تاریخ بازسازی کعبه را نقل کرده اند، ماجرای اصحاب فیل را نیز در تواریخشان آورده اند. این واقعه حتی در اشعار فراوانی از شهبای ایشان بازگو شده و نقل محافل راویان گشته است.»

ص: 171

مرجع فقید شیعه در چاپ دوم کتاب «بیان(1)» که مقدمه ای بر تفسیر قرآن محسوب می شود به این مهم پرداخته است.

در اعلامیه آیه الله خوئی آمده است که ایشان، فرمودند:

«حزب توده مثل عقیده فلسفه که ضد اصول اسلام هستند. پس این عقیده کفر و شرک است».

و در کتاب «تاریخ فلسفه و تصوف» کیفیت ورود علم فلسفه را در اسلام نوشتم.

در کتاب «خاطرات و زندگانی آقای حکیم» نیز مطالبی در این موضوع بیان شده است.(2)

در «بحار(3)» در خصوص نكوهش از تصوف و فلسفه آمده است:

«هرکه به راه دیگری جز راه اهل بیت علیهم السلام در آید به الحاد گراید و هرکه به شیوه ای غیر از ایشان تعبد ورزد بی دین شود.»

ص: 172

1- . بیان: ص 431

2- . ص 16

3- . بحار: ج 108 / 185

در همان کتاب، هنگامی که سخنان ابن ابی الحدید را در فضیلت مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند، از قول او می گوید:

«چه می توان گفت در مورد مردی که حتی اهل ذمه و منکران نبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله وسلم او را دوست دارند و فلاسفه نیز در عین دشمنی شان با دینداران به بزرگداشت وی زبان گشوده اند؟!»⁽¹⁾

کوتاه سخن این که روایات در سرزنش و نکوهش آنان بی شمار است و ما بسیاری از آنها را در کتاب «تاریخ فلسفه و تصوف» آورده ایم.

برخی از آنها نیز در کتاب حاضر (مستدرک سفینه البحار) ذیل واژه های «أخذ، أمر، تبع، دین، بطل، مسک، علم، صوف، هدی، شبه، فسر، سین» آمده است که می توان به آنها مراجعه کرد.

از آن جمله، روایاتی است که تصریح دارد هرکه علم و هدایت را از منبعی به جز قرآن طلب کند، خداوند او را به حال خودش واگذارد که گمراه شود و هرکه علوم قرآن را از کسانی به جز

ص: 173

عترت پاک پیامبر علیهم السّلام خواستار شود، خود و دیگران را به نابودی می کشاند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در خطبه ای می فرماید:

«خداوند عزّوجلّ قرآن را بر من فرو فرستاد؛ هرکه با آن مخالفت ورزد، گمراه شود و هرکه دانش آن را از کسی جز علی علیه السّلام بخواهد، نابود گردد... و هرکه هدایت را از غیر ایشان [اهل بیت علیهم السّلام] طلب کند مرا تکذیب کرده است...»⁽¹⁾.

آنچه به این موضوع مربوط می شود در (مستدرک سفینه البحار) ذیل لغت «هدی» مندرج گردیده است.

در کتاب «سلسبیل⁽²⁾»، روایت شده است که گروهی از مسلمانان دست نوشته هایی از یهود را خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده اند. ایشان فرمودند:

«در گمراهی هرگروهی همان بس که از آنچه پیامبرشان آورده به آنچه دیگران آورده اند گرایش پیدا کنند.»

ص: 174

1- . بحار: ج 38/94 و 159

2- . السلسبیل: ص 386

در «دایره المعارف(1)» مهرداد مهرین، آمده است که فیثاغورث به تناسخ معتقد بود و می گفت که من (در حیات پیشین خود) زنی بدکاره بودم؛ ولی اکنون به این صورت درآمده ام!

منقول است که ارسطو به خدمت حضرت عیسی نوشت که اگر کسی از وطن مألوف خود دور افتد و بخواهد به سوی آن برگردد چه کند؟ جواب فرمود: با عقل به متابعت شرع پردازد.

همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینیّه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه و متصوّفه می توان آن را یافت.

بیچاره ندانسته که قصور در فهم حدیث است با این که اصل حکمت و فهمیدن حقائق اشیاء، به نورانیت دل است «وَالْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ(2)»، و سبب و باب آن تقوی است «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ(3)»، و قال: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ... وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا(4)».

ص: 175

1- . دایره المعارف: ص 762

2- . قَدَفٌ، قَدْفًا: سخن گفتن بدن تعقل و تدبیر است. المنجد علم و دانایی نوری است که خداوند در دل هر که به خواهد می اندازد.

3- . (بقره/ 282) از خدا پروا کنید و خدا [احکامش را] به شما می آموزد.

4- . (نور / 54) بگو: خدا را [در همه امور] اطاعت کنید و این پیامبر را نیز اطاعت کنید... و اگر او را اطاعت کنید، هدایت می یابید.

پس نقل فرموده قضیه ورود فلسفه را از یونان در اسلام و آنکه مقصود بنی عباس از این کار اطفای نور خدا و سدّ باب هدی بوده، تا مردم را از توجّه به اهل بیت نبوت دور نمایند و منصرف سازند و به این مطالب مشغول شوند، و دکانی مقابل دستگاه محمدی باز نمایند.

سپس شروع فرموده به مذمت متصوّفه و آنکه بنی عباس آنها را ترویج نمودند، و به کرامات باطله نسبت دادند، و عامّه مردم به حکم «الناس علی دین ملوکهم» رو به ایشان کردند ...

حقیر می گوید: در روز 27 ع 1 سنه 1389 منزل عالم جلیل ثقه نبیل الحاج شیخ علی اصغرابرسجی شاهرودی امام جماعت در شاهرود بودم. فرمودند که از علامه جلیل آقامیرزا جعفر شهرستانی(1) شنیدم: یک سال طلاب در ماه رمضان از من درس خواستند و من قبول کردم.

تبانی شد که در حدیث «لا جبر و لا تقویض» بحث نمائیم، و بحث را سه قسمت کردیم. هشت روز در اثبات «جبر» و هشت روز در «تقویض» و هشت روز در اثبات «امر بین الأمرین».

ص: 176

1- . مرحوم سید جعفر شهرستانی از علمای برجسته و مدرّسین طراز اوّل مشهد بوده، در مسجد گوهرشاد در ایوان بزرگ مقصوره امام جماعت بوده، و معروف و مشهور به زهد و ورع و تقوی و علم و عمل بوده به طوری که به طور کامل مقبول بوده است.

پس روز هفدهم که قسمت سوم را شروع نمودیم، قبل از درس به خواب رفتم، دیدم کسی وارد مدرسه شد و نزدیک من نشست و عمامه را به زمین گذاشت. در بین فهمیدم این عمر است، به او گفتم: حقیقتاً اشکال نداری، اگر اشکالی داشتی بعد از درس باشد. قبول کرده، من وارد درس شدم. اشکال کرد. من گفتم: قرار بود ساکت باشی، گفت: ببخشید فراموش کردم. باز وارد درس شدم اشکال نمود، گفتم: قرار سکوت بود، گفت: معذرت می خواهم. ساکت شد و هم چنین تا سه مرتبه. مرتبه سوم چند مشت بر سر او زدم، ساکت شد و از خواب بیدار شدم، دیدم وقت درس است.

رفتم به مدرسه مشغول درس شدم، دیدم شخصی غریبی وارد در کنار من نشست، و عمامه را به زمین گذاشت و همان جریان بین خواب واقع شد، و در مرتبه سوم که اشکال کرد گفتم: ساکت شو نفست قطع شود. ساکت شد، بعد از درس از حال او تفتیش کردم، گفتند: مردی فیلسوف است.

سخنان علامه مجلسی در بحار

1 از وجود مجردی جز خداوند متعال خبر و اثری در میان نیست. (1)

ص: 177

2 از سخنان فلاسفه در خصوص علم حق تعالی و صفات ربوبی چنین برمی آید که ایشان علم به جزئیات را از آن ذات مقدس منتفی می دانند! (1)

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای می فرمایند:

«اشیا را (خداوند) از اصول ازلی نیافریده است.»

علامه مجلسی، در شرح این فرمایش، سخنانی دارد که باور فیلسوفان معتقد به عقول و هیولای قدیم (= بی آغاز و ازلی) را رد می کند. (2)

3 دیگر این که سخنانشان در موضوع قضا و قدر محلّ تردید و تأمل جدی است. (3)

4 نیز، فلاسفه اعتقاد دارند که نفس کون و فساد (= پیدایش و تباهی) نمی پذیرد و یکسره باقی است و آنچه تباهی و نابودی می پذیرد جسم مرگب (از اجزای مادی) است. (4)

5 ایشان عقایدی نیز در باب نابودی آفریدگان دارند که در جای خود آمده است. (5)

ص: 178

1- . بحار: ج 4/87، و ص 63

2- . بحار: ج 4/296، و ج 28/57

3- . بحار: ج 5/128

4- . بحار: ج 6/252

5- . بحار: ج 6/331

6 از جمله این که معتقدند معاد جسمانی امکان پذیر نیست؛ زیرا برگشت آنچه نیست و نابود شده امتناع عقلی دارد. این درحالی است که معاد جسمانی را همه ارباب مذاهب به اتفاق پذیرفته اند و از ضروریات دین به شمار می آید. (1)

علامه مجلسی می گوید:

«بدان که ایمان به بهشت و دوزخ، با همان توصیفات که در آیات و احادیث آمده و بدون تأویل، از ضروریات دین است و هرکه آن دورا انکار کند یا تأویل فلاسفه را در مورد آن دو بپذیرد از دین خارج شده است؛

چه، همه مسلمانان باور دارند که بهشت و جهنم پیش از این آفریده شده اند.» (2)

آن گاه علامه مجلسی پس از ذکر ویژگی هایی که آیات و احادیث برای بهشت و جهنم برشمرده می گوید:

«از این روی، بایسته است که ما برخی از سخنان مدعیان حکمت و فلسفه را که مخالف دین است

ص: 179

1- . بحار: ج 7 / 47

2- . بحار: ج 8 / 205

در این مورد ذکر کنیم تا دشمنی آنان با حقّ روشن و آشکار و رویارویی شان با شریعت مسلمانان پدیدار گردد...

اگرچه بهره‌رک به کلام آنان مراجعه و اصول نظریات آنان را دنبال نموده، پوشیده نیست که عمده آنها با شریعت انبیا سازگار نیست.

دلیل آن هم که ایشان از برخی از اصول شرایع و ضروریات دینی مردمان، زمانه خود دم می‌زنند این است که از خطر تکفیر شدن از جانب اهل ایمان و کشته شدن به دست ایشان بپرهیزند و در امان بمانند.»

به دیگر سخن:

«ایمان ایشان فقط به زبان است و دل‌هایشان رویگردان؛ و بیشترشان از ایمان بهره‌ای نبرده اند.»⁽¹⁾

به این نظریات و قواعد فلسفی توجه کنید:

ص: 180

1- . اشاره به آیه 8 س ره توبه (9)

«از علّت واحد محض بیش از یک معلول پدید نمی آید؛

هرچه در پدید آمده مسبوق به مادّه است؛

آنچه ثابت شد که قدیم (= بی آغاز و ازلی) است نابودیش امتناع دارد؛

عقول و افلاک و هیولی و انواع متوالده منطقی همگی قدیم اند؛

برگرداندن آنچه نابود شده جواز عقلی ندارد؛

آسمانها چند لایه اند و فراتر از لایه های فوقانی آنها عنصری یافت نمی شود».

علامه می فرمایند:

«چگونه فیلسوفان که به این سخنان باور دارند می توانند به آورده های شرایع آسمانی و مفاد آیات و روایات متواتر ایمان بیاورند؟

حال آنکه در آموزه های دینی ثابت شده است گزینش خداوند بی چون و چراست؛

و او به خواست و اراده خود، هرچه باشد، جامه عمل می پوشاند؛

جهان هستی حادث است، آدمی نیز؛

حشر جسمانی محقق خواهد شد؛

ص: 181

بهشت در آسمان است و دربردارنده حور و قصور و ساختمانها و خانه ها و اشجار و انهار؛

آسمانها روزی شکافته خواهد شد و در هم خواهد پیچید و ستارگان فرو می افتند و از بین می روند؛

فرشتگان دارای جسم اند و آسمانها آکنده است از ایشان که مدام میان آسمان و زمین بالا و پایین می روند؛

پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به آسمان عروج فرموده است و...»(1)

از دیگر سخنان فلاسفه که در «بحار» به آنها اشاره شده می توان به نظریات ایشان درباره جاودانگی (2) هیولی و صورتها (3)؛ معراج جسمانی اشاره کرد و این که آسمان نه شکاف برمی دارد و نه اگر بشکافد، دوباره به هم می پیوندد. (4)

آنچه مولایمان امیر مؤمنان علیه السلام و نیز امام سجّاد علیه السلام درباره سرزنش برخی از دانشمندان فرموده اند نیز با احوال فیلسوفان مطابقت دارد. (5)

ص: 182

1- . بحار: ج 8/ 326 329

2- . بحار: ج 8/ 350

3- . بحار: ج 10/ 186

4- . بحار: ج 18/ 289

5- . بحار: ج 2/ 57، ج 27/ 193

در این خصوص، می‌توان به کتاب «تاریخ فلسفه و تصوّف» هم مراجعه کرد.

عَلَّامَه مجلسی در ذمّ فلاسفه می‌گوید:

«آیا در سخنان هیچ یک از اصحاب یا تابعین یا برخی از ائمه راشدین الفاظ هیولی، ماده، صورت، استعداد، قوه (به معنای مصطلح فلسفی و منطقی شان) دیده شده است؟!»

عَلَّامَه همواره با استناد به آیات و روایات از حدوث عالم سخن می‌گوید و به مخالفت با نظریه فلاسفه در باب حدوث یا قدمت اجزای جهان هستی می‌پردازد.

وی به نقل از محقق دوانی در کتابش بیان می‌دارد که همه پیروان ادیان سه گانه آسمانی، برخلاف فلاسفه و برخی از زرتشتیان، به حدوث عالم معتقدند.

اما مشهور است که فیلسوفان درباره قدمت عالم هم داستان اند، چنان که این مطلب از افلاطون نیز نقل شده؛

البته برخی از آنها هم هستند که به حدوث ذاتی عالم قایل شده اند.

ص: 183

باری، چنان که گفته شد، بیشتر فلاسفه معتقدند عقول و نفوس و اجرام آسمانی و حرکات و اوضاع و شکل پذیری شان قدیم است.

علامه مجلسی پس از نقل این سخنان به پاسخگویی شبهات رایج این گروه می پردازد. (1)

علامه می فرماید: سخنان بی پایه و اساس فلاسفه در خصوص لوح و قلم که در «بحار» هم آمده خود موضوع شایان تأمل دیگری است. (2)

از جمله، موارد ذیل در سخنان فلاسفه محلّ بحث است:

جرم ماه و کیفیت نورافشانی آن؛

ماه گرفتگی و خورشیدگرفتگی؛

تجرّد ملائکه و تأویل آنان به عقول و نفوس آسمانی و قوا و طبایع؛

چگونگی وزش باد و نقش ریزگردها در پیدایش آن؛

نقش دریاها و موادّ رسوبی در تشکیل کوهها؛

حقیقت نفس و روح؛

حقیقت رؤیا؛

ص: 184

1- . بحار: ج 57 / 278

2- . بحار: ج 57 / 365

و دیگر مواردی که علامه مجلسی به نقد و تضعیف آرای ایشان در آن موضوعات اقدام کرده است.

وی از کلام جالینوس و تفاوت میان ایمان حضرت موسی علیه السلام و ایمان او سخن می گوید و نیز از چگونگی ورود فلسفه در جهان اسلام با سعی و کوشش مأمون عباسی مطالبی را بیان می دارد. (1)

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمایشی از این قرار دارد:

«هرکه به خداوند و روز واپسین ایمان دارد در جایگاه مشکوک و شبهه برانگیز نیستند.»

علامه مجلسی، در شرح این کلام، احتمال می دهد مراد آن حضرت جلوگیری از هم نشینی با شکاکان و شبهه افکنانی باشد که به نام زیرکی و باریک بینی، در دین القای شبهه می کنند و یقین مردم را زایل نموده ایشان را به گمراهی می کشند.

وی فیلسوفان و متکلمان را از این دسته می داند که هرکس با ایشان نشست و برخاست کند و مهار اندیشه اش را به دست ایشان دهد، ایمانش را یکسره به باد داده به بیماری قلبی شکّ و نفاق مبتلا می شود؛

ص: 185

چنان که در هیچ یک از امور دینی به یقین دست نمی یابد.

این روّیه، به اذعان خود علامه، راه و روش برگزیده بیشتر معاصران اوست و کمتر کسی است که در آن روزگار بتوان در وی نشانی از ایمان حقیقی را جست. (1)

علامه مجلسی رساله ای در ردّ فلسفه و تصوّف دارد که نگارنده نسخه خطّی آن را در کتابخانه وزیری یزد دیده است.

راوندی وی دیگر دانشمندی است که به ذمّ فیلسوفان پرداخته و معتقد است آنان اصول اسلام را گرفته اند و پس از تفسیر به رأی، آنها را به دلخواه خود باز تولید نموده اند. (2)

در جایی دیگر، گزارش اقدام فیلسوفی به نام «یعقوب بن اسحاق کندی» را می خوانیم که دست به کار نوشتن کتابی در موضوع تناقض در قرآن می شود ولی امام عسکری علیه السّلام وی را از این کار باز می دارد. (3)

در کتاب «سلسیل (4)» آمده است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السّلام از جانب فردی یهودی به جهت بی اطلاعی از فلسفه مورد اعتراض قرار می گیرد، می فرماید:

ص: 186

1- . بحار: ج 214/74

2- . بحار: ج 174/92

3- . بحار: ج 392/10، و ج 311/50

4- . سلسیل: ص 261

«هرکه طبعش متعادل شود نهادش به روشنی گراید؛

و هرکه چنین شود قوای نفسانی اش فزونی پذیرد؛

و آنکه به این مرتبه رسد به آنچه وی را فراتر برد دست یابد؛

و نفس چنین کسی به اخلاق نیکو متخلق شود و از مرتبه حیوانی گذر کرده به شرف انسانیت مشرف گردد؛

آیا هدف غایی فلسفه جز این است؟!»

آیت... سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، مرجع فقید شیعه، در پاورقی های کتاب «احقاق الحق (1)» در نکوهش صوفیان به درستی بیان می دارد:

«فیلسوفان با نظریات ناسالم و خیال بافی های کم بهای خود به راهزنانی می مانند که در شاهراه پیامبران و جانشینان برگزیده ایشان تاخت و تاز می کنند. خداوند ما را از فتنه های گمراه کننده نگاه دارد!»

ابن جوزی در فصل 52 کتاب «تلبیس ابلیس» می گوید:

«ابلیس جماعتی از هم کیشان ما (مسلمانان) را با سوء استفاده از قوت ذهن و تیزهوشی شان به

ص: 187

اشتباه افکنده و چنین به ایشان وانمود کرده است که کار درست پیروی از فلاسفه است؛

چه کردار و گفتار آنان برنهایت هوشمندی و کمال خوش فهمی شان دلالت می کند.

سخن از افرادی مانند سقراط و بقراط و افلاطون و ارسطو و جالینوس است که در دانش های تجربی و نیز علمی از قبیل هندسه و منطق تبحر داشتند و بدین وسیله، پرده از حقایقی پنهان برمی داشتند.

اما همین که ایشان در الهیات داد سخن دادند، در میان شان اختلاف افتاد؛

در صورتی که در موضوعات دیگری مانند علوم تجربی و هندسه با هم اختلافی نداشتند.

گفته شده که ایشان وجود آفریدگار را انکار می کردند و شرایع را ردّ می نمودند و فرمانهای دینی را دامی برای فریب مردم می پنداشتند.

لذا برخی از متأخران از امت اسلام که این سخنان را باور کرده اند شعائر دینی را وانهادند و نسبت به اموری از قبیل نماز و

پوشش زینده یک مسلمان بی اعتنایی می کنند و پای بند احکام اسلامی نیستند.

از این جهت، یهود و نصاری که احکام دینی خود را علی ای حال منتسب به پیامبران صاحب اعجاز می دانند و به آن ها پایبندند از این فیلسوفان و دنباله روان لآبالی مسلمانان عذر موجه تری دارند.»

در ذیل لغت «جلس» (مستدرک سفینه البحار) مطالبی نظیر این آمده است.

صاحب کتاب «دارالسلام» میرزا حسین نوری از عالم ربّانی سید ابوالقاسم حسینی گیلانی نقل می کند:

«من از آغاز جوانی به مدّت چهل سال در شهر قزوین مشغول به تحصیل کلام و حکمت یونان بودم و از کتابهای علمای فقه و اصول اسلامی دوری می گزیدم.

وقتی هم که به زیارت مرقد امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم، به مجالس بحث و درس علمای فقه و اصول رفتم و آنجا نیز شیرازه مطالب آنان را سست تر از تار عنکبوت دیدم.

ص: 189

لذا بار دیگر عزم کردم که به مطالعه حکمت اصطلاحی پردازم و چند روزی به فراگیری بخش الهیات اسفار ملاً صدرای شیرازی نزد یکی از اساتید فن پرداختم.

آن گاه در کار خود دچار تردید شدم و به قرآن مجید استخاره کردم. نخستین آیه ای که چشمم به آن افتاد این بود:

(کافران گفتند: بار پروردگارا! ما از سروران و بزرگان خود فرمان برداری کردیم؛ ایشان بودند که ما را گمراه کردند.) (1)

پس، چند روزی عزمم برای فراگیری حکمت صدرایی سست شد.

اما بار سوم که خواستم به سر درس برگردم، در عالم رؤیا دیدم که روز قیامت شده و مردمان عده ای سرگردان اند و عده ای هم معذب به عذابهای گوناگون آن جهان.

دوستی در کنارم بود که دریافتم من و او را از این احوال باکی نیست.

به وی گفتم: می خواهم دوزخ و عذابهای دردناک آن را ببینم! گفت: من از آن می ترسم و همراهی ات نمی کنم.

ص: 190

لذا خود به این کار مبادرت کردم و در صحرای محشر راه افتادم تا به دوزخ رسیدم.

آن را مانند چاه عمیقی دیدم که چهار طرف آن، چهار فرشته با گرز آتشین بر دوش ایستاده بودند.

همین که به یکی از آنها نزدیک شدم، فریاد زد: از اینجا دور شو که جای تو نیست! بدنم به لرزه افتاد و گفتم: به پاره اخگری از آن نیاز دارم.

البته، غرضم این بود که بگذارند داخل دوزخ را ببینم و از احوال دوزخیان آگاه شوم!

آن فرشته پاسخ داد: تو قدرت این کار را نداری. لذا خودش خواست که مرا همراهی کند و خواسته ام را برآورده سازد؛

اما چون همراه او برای انجام این کار اقدام کردیم، موفق نشدیم.

وی دوباره بر سرم فریاد کشید و هیبتش موجب شد که من مسافتی را عقب بروم.

باز کمی برگشتم تا ببینم آن فرشتگان چه می کنند.

دیدم ایشان مرد بلند قدّ و بد هیبتی را که از منافذ اندامش آتش بیرون می زد خارج کرده به دیواری تکیه اش دادند.

آن گاه بر سر و سینه و دستان و دیگر اندامهایش میخهایی از آهن تفتیده کوبیدند. سپس سینه اش را شکافته یکی از دستانش را داخل آن کردند و از پشتش بیرون آوردند و از پشت سر، کتابی به دستش دادند.

پس گفتند: بخوان! پاسخ داد: چگونه می توانم آن را بخوانم؛

حال اینکه کتاب در پشت سرم قرار دارد؟!!

یکی از آن فرشتگان سر او را به پشت سرش چرخاند؛ به گونه ای که وی توانست شروع به خواندن آن کتاب کند. من به وی نزدیک شدم و داستان وجود و ماهیت را از او شنیدم.

بعد، گرزهایی از آتش بر سر وی زدند و در دوزخش فرو انداختند.

من پرسیدم: این خبیث که بود؟! پاسخ دادند: او بهمنیار (شاگرد ابن سینا) است.

الغرض، این گونه شد که من به مقصود خود رسیدم و از یاهو گویی های فلاسفه به تبع کلمات معصومین علیهم السّلام و تحصیل توشه آخرت روی آوردم».

در کتاب «حبل المتین فی معجزات أمير المؤمنين عليه السّلام (1)» یکی از دانشمندان عصر صفوی یعنی

ص: 192

1- . حبل المتین: ص 195

سیدشمس الدین محمد رضوی از فرد مورد اعتمادی نقل می کند:

مردی از اهالی گیلان برای تحصیل علم به اصفهان آمد و دوازده سال از عمرش را صرف یادگیری کتاب اشارات نمود.

اما یک شب، خواب امیرمؤمنان علیه السلام را دید که به او می فرماید:

«خداوند در ازای چه کاری دعای تو را اجابت فرماید؛ حال آنکه گویی تو برای تحصیل علم مهاجرت نکرده ای؟! حال که فقط هفت روز از عمرت باقی مانده است، بگو که تاکنون چه علمی را فرا گرفته ای؟»

پس آن مرد هراسان از خواب بیدار شد و هفت روز بعد هم درگذشت.»

تو در این یک هفته مشغول کدام * علم خواهی گشت ای مرد تمام

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم * هندسه یا رمل یا اعداد شوم

همچنین او از دانشمند مورد اعتمادی نقل می کند:

«بخشی از عمرم را در تحصیل فلسفه صرف کردم؛ چراکه طبعم از علم الحدیث بیزار بود. یک شب در حین مطالعه به مسئله پیچیده ای

در فلسفه برخوردیم که هرچه در آن اندیشیدیم، برایش راه حلی نیافتیم و به همین خاطر، کلافه شدم.

ناگاه کاغذی را دیدم که روی زمین افتاده بود و آموزه های مذهبی در آن مندرج گشته بود. با خود گفتم: سبحان الله، این هم مسبب کُندذهنی من در این مسئله!! پس چاقویی برداشتم و آن برگه را ریزریز کردم.

همان شب، در عالم خواب، امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که از من روی گردان بود. از آن حضرت سؤالی کردم و ایشان در پاسخ من کلامی به این مضمون فرمودند: "من از کسی که از شریعت روی گردان است هیچ درخواستی را نمی پذیرم."

پس، هراسان و توبه کنان از خواب پریدم؛ درحالی که بعد از آن، هیچ علمی برایم محبوب تر از علم الحدیث نبود و از فلسفه روی گردان شدم.»

ص: 194

شیخ بهایی در «کشکول» می گوید:

«هرکه از مطالعه علوم دینی روی گرداند و اوقاتش را در فراگیری فلسفه صرف کند به زودی، هنگامی که آفتاب عمرش رو به افول می گذارد، زبان حالش این خواهد شد:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم کنون می میرم و از من بت و زنار می ماند»

هم چنین، در آن کتاب، این اشعار از خاقانی نقل شده که با موضوع بحث ما مناسبت تام دارد:

جدلی فلسفی است خاقانی

تا به فلسی نگیری احکامش

فلسفه در جدل کند پنهان

وانگهی فقه برنهد نامش

مس بدعت به زر بیالاید

پس فرو شد به مردم خامش

دام در افکنند مشعبدوار

پس بیوشد به خار و خس دامش

مرغ را هم به لطف صید کنند

پس بیژند سر به ناکامش

علم دین پیش آورد وانگه

کفر باشد سخن به فرجامش

ص: 195

کار او و تو تا گه تطهیر

کار طفل است و کار حجامش

شگرش در دهان نهد و آنکه

بُرد پاره ای ز اندامش

اما از میان فیلسوفان معاصر، می توان به علامه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان» اشاره کرد که اشتباهات فراوانی در آن دیده می شود.

از جمله در تفسیر نخستین آیات سوره نساء، مؤلف محترم نظریه زرتشتیان در خصوص چگونگی ازدواج اولاد آدم ابوالبشر علیه السلام را ترجیح می دهد؛ در حالی که حقیقت مطلب را علامه مجلسی در «بحار» با عنایت به روایات اهل بیت علیه السلام روشن نموده است.

هم چنین، در تفسیر آیه (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، آمده است که خداوند به بندگانش نزدیک است و نزدیک ترین راه به وی نیز نیایش و بندگی اوست؛

اما راه کافران به سوی خداوند متعال دور است! به عبارت دیگر، ایشان قایل به دور راه برای نزدیک شدن به خداوند است: راه نزدیک که راه اهل ایمان است و راه دیگران که اگرچه

ص: 196

دورتر است آن هم راه است، نه بیراهه و انسان را دیرتر به مقصود آزلی و ابدی اش می رساند!⁽¹⁾

ایشان سخنانی در بحث جبر و اختیار دارد که چکیده اش این است:

مالکیت آفریدگان مالکیتی ناقص است و فقط در بعضی از تصرفات جایز است.

اما مالکیت خداوند متعال به گونه ای تام و تمام است که هر تصرفی از جانب آن ذات مقدّس در آفریدگانش جایز است؛ بدون آنکه مستحقّ تقبیح و نکوهش باشد.

این کلام به نظر می رسد که با حُسن و قبح عقلی سازگار نیست و برای مثال، اگر خداوند اشرف مخلوقاتش را بی جهت معذّب گرداند و العیاذ بالله به بندگانش ستم روا دارد، باز نمی توان آن فعل را زشت و ناروا دانست و زبان به نکوهش ظلم و ستم گشود.⁽²⁾

در جای دیگر، ایشان آیات مربوط به آدم و حوّا و هبوط ایشان را بیشتر یک تمثیل می داند تا گزارش یک ماجرای واقعی⁽³⁾.

ص: 197

1- . المیزان: ج 1 / 26

2- . المیزان: ج 1 / 93

3- . المیزان: ج 1 / 134

باز در «المیزان» ایشان به انکار تحریف قرآن می پردازد⁽¹⁾، با اینکه در جای خود آمده: حق آن است که به جهت رعایت مصالحی چند، نباید نفیاً یا اثباتاً در این بحث ورود کرد.

ایشان همچنین در حدود اختیارات ائمه علیه السلام نیز خدشه وارد می کند:

این در حالی است که مدلول روایات در خصوص گستردگی اختیاراتی که از جانب خداوند به ائمه علیهم السلام واگذار شده به حدّ تواتر نزدیک است.

در این مورد می توان به (مستدرک سفینه البحار) لغت «فوض» و «ادب» مراجعه نمود؛ گذشته از آنکه این بنده رساله ای جداگانه در این باب نوشته و به انتشار رسانده ام.

مورد

دیگری که ایشان به آن اقدام نموده ردّ عملی کلام علامه مجلسی در شرح رساله ای است که امام صادق علیه السلام به اصحاب رأی و قیاس نوشته اند. مجلسی گفته است:

«مخفی نماند که با تدبّر در این خبر و مانند آن، در می یابیم پس از شناخت امام معصوم علیه السلام

ص: 198

فرد مکلف باید در تمامی امور به ایشان مراجعه کند و بر عقول ناقص خلایق تکیه نکند.» (1)

حقیقت آن است که در غیر عبادات، بندگان تذکر شارع و حضرات ائمه علیهم السلام به احکام عقلی را نیاز دارند و ناچارند که به راهنمایی ایشان تن دهند؛

زیرا آنان کسانی اند که گنجینه های خرد را برای مردم از زیر خروارها شک و نادانی بیرون می کشند.

آری، فقط در مواردی که همه عاقلان این جهان حُسن و قبح آن را به وضوح درمی یابند می توان از کلام شارع و ائمه علیهم السلام ابراز بی نیازی کرد.

مطلب دیگر آنکه به فرموده ایشان در «المیزان» مخالفان شیعه، اگر ناصبی نباشند، سرانجام به بهشت داخل می شوند. (2)

اما این سخن با بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام رد می شود؛

شایان ذکر است که به ویژه اینکه آن مخالفان، به لحاظ عقلی، مشمول عنوان «مستضعف» نباشند.

ص: 199

1- . بحار جدید: ج 2/314

2- . بحار جدید: ج 3/8

که معنای اصطلاحی مستضعف را در (مستدرک سفینه ذیل

لغت «ضعف» می توان یافت.

از دیگر باورهای ناروای آن جناب اعتقاد به تجرد نفس و برخی از دیگر پدیده هاست⁽¹⁾ که ما در (مستدرک سفینه) ذیل لغت «روح» به اثبات مادی بودن و مدت دار بودن آن پرداخته ایم.

آخرین مورد از نظریات ناصواب ایشان که در اینجا می آوریم نکته ای در خصوص علم ذاتی الهی است که گویا جنابشان برای آن محدودیتی قایل می شود! برای تحقیق در مورد آن، خوانندگان می توانند به کتاب «اختصاص»⁽²⁾ شیخ مفید مراجعه کنند.

مرحوم علامه طباطبایی به سال 1402 ه.ق. دیده از دنیا فروسته اند.

ص: 200

1- . بحار جدید: ج 3 / 151

2- . اختصاص ذیل ص 60

آثار حضرت علامه نمازی قدس سره در یک نگاه

عناوین تألیفات معظم له:

در زمینه های: معارف القرآن، حدیث، فقه، اصول، رجال، اعتقادات، متفرقات (گیاه شناسی، معرفه الاشیاء، مجموعه در طب و رساله هایی در علوم غریبه و ...)

و حاشیه هایی بر کتب حدیثی، تفسیری، رجالی، فقهی و غیره که عبارتند از:

در زمینه معارف الهیه:

1 اساس معارف القرآن، پنج جلد، بالعربیّه؛ 5 مرتبه چاپ شده است.

در زمینه حدیث

2 مستدرک سفینه البحار، 10 جلد، بالعربیّه؛ 5 مرتبه تجدید چاپ (شرح هر کتاب در بخش کتاب شناسی خواهد آمد.)

ص: 201

3 روضات النظرات (فقه استتالی)، حدود 10 جلد.

4 اصول، 2 دفتر

در زمینه رجال

5 مستدرکات علم رجال الحدیث، 8 جلد، بالعربیّه؛ چاپ اول تهران و 2 مرتبه جامعه مدرّسین قم

6 مستطرفات المعالی (منتجب المقال و الأقول فی علم الرجال)، بالعربیّه؛ چاپ اول تهران و 2 مرتبه جامعه مدرّسین قم

7 الأعلام الهادیه الرفیعہ فی اعتبار الكتب الأربعة المنیعہ؛ بالعربیّه؛ مکرر چاپ شده و 4 مرتبه نیز جامعه مدرّسین قم آن را طبع نموده است.

در زمینه اعتقادات

الف) به زبان عربی

8 کتاب فی اثبات الولاية الکلیه الإلهیه للنی و الأئمه صلوات الله علیهم اجمعین فی الأمور الشرعیّه و الکائنات الخار حقیّه؛ چاپ شده است.

ص: 202

9 رساله فی اثبات علم الغیب للامام، به زبان اردو ترجمه و در پاکستان چاپ شده

10 رساله فی تفویض امر الدینی إلى الأئمة صلوات الله عليهم اجمعین، به زبان اردو چاپ شده

11 رساله نور الأنوار فی بدو خلقه الرسول و آله الأطهار، بالعربیّه

12 الاحتیاج بالتاج علی اصحاب الجاج، بالعربیّه

13 الهادی إلى الحقّ و الی صراط مستقیم، بالعربیّه

14 رساله فی علاج مرض الوسوسه

(ب) به زبان فارسی

15 اثبات ولایت؛ 10 مرتبه چاپ. این کتاب به زبان های عربی در بیروت و اردو در پاکستان به چاپ رسیده، و در قم هم به زبان انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

16 کتاب علم غیب امام علیه السلام؛ 5 مرتبه چاپ شده (این کتاب نیز به زبان عربی چاپ شده است).

17 مقام قرآن و عترت در اسلام؛ 5 مرتبه چاپ شده

18 رساله نور الأنوار: شرح خلقت نوری أئمه علیهم السلام که به زبان اردو هم چاپ شده.

ص: 203

19 تاریخ فلسفه و تصوف در اسلام یا مناظره دکتر با سیاح پیاده؛ 8 مرتبه چاپ و جلد دوم خطی است (جلد اول به زبان عربی هم چاپ شده در بیروت و تهران)

20 ابواب رحمت؛ جلد اول 8 مرتبه چاپ شده

21 ارکان دین؛ 5 مرتبه چاپ شده

22 اصول دین؛ 4 مرتبه چاپ شده

23 مناسک حج؛ بیانیه امام جعفر صادق صلوات الله علیه در بیان فلسفه و احکام حج؛ 3 مرتبه چاپ شده

24 زندگانی حبیب بن مظاهر اسدی؛ سه مرتبه چاپ شده

25 تاریخچه ی مجالس روضه خوانی و عزاداری سید مظلومان علیه السلام؛ 3 مرتبه چاپ شده

26 وسیله النجاه؛ 2 مرتبه چاپ شده

27 راهنمای حق؛ همین کتاب ترجمه الهادی الی الحق است. مترجم آن حسن نمازی است و 4 مرتبه چاپ شده.

28 رساله ای در آنچه انسان را از دین خارج می کند.

29 رساله آداب سفر آخرت.

30 رساله تحفه الاحیاء.

ص: 204

31 معرفه الأشياء (الجمادات، النباتات، الأشجار، الحيوان). چاپ شده، فارسی

32 مجموعه ی نفیسه در طب گیاهی

33 بحر الغرایب و أشياء متفرقه فی العلوم الغریبه (رساله هایی در علوم غریبه).

34 گیاه شناسی و جزوهای غیر از این.

35 وسیله التّجاه؛ فارسی چاپ شده

حاشیه هایی بر برخی از کتاب ها

36 بحار الانوار، چاپ کمپانی و جدید (حدود 2 جلد است) که جناب مستطاب آقای اعلی در بیروت همراه بحار الانوار چاپ مؤسسه خود در پاورقی ها مطالب مرحوم علامه نمازی را اضافه نموده اند.

بحمدالله با درخواست بعضی از دوستان این دو جلد را مستقلاً در شرف طبع هستیم.

37 تفسیر البرهان، (مشمول بر احادیثی که در آن نیامده است).

38 بصائر الدرجات، (حاشیه از نظر متن و هم از نظر رجال).

39 تنقیح القال فی الرجال للعلّامه الامقانی (ره).

40 معجم الرجال، آیه الله العظمی خوئی (ره).

41 رجال الشیخ الطوسی

42 الجواهر فی الفقه، تألیف مرحوم شیخ محمد حسن نجفی.

43 الحدائق الناضره، تألیف مرحوم شیخ بحرانی.

44 کتاب وقایع الشهور، علّامه بیرجندی.

45 الرساله الشریفه (الرجبیه)، علّامه بیرجندی صاحب (کبریت احمر) و حواشی دیگر...

کتاب شناسی

مقام قرآن و عترت در اسلام

تعداد چاپ مکرر، تعداد صفحات 224 صفحه، وزیری.

در این کتاب، مؤلف محترم ریشه و اساس شبهات به وجود آمده در دین را در عدم پیروی از حیث مشهور تقلین می داند.

ایشان ضمن بیان حدیث تقلین (قرآن و عترت) به پاره ای از آدرس های این حدیث شریف می پردازد، و نشانی هائی را هم از

ص: 206

کتاب شیعه مثل: بحارالانوار و هم از کتب معتبره عامه نقل می کند. (که متجاوز از 100 روایت از کتب معتبره شیعه و صحاح اهل سنت) بعد به آدرس ها و تعداد روایات آن اشاره می کند، مانند: جامع الاحادیث 500 روایت که حدود 400 روایت آن را از عامه نقل کرده و ...

و ادامه بحث را در معرفت و شناسایی قرآن و عترت پی می گیرد.

در فصل اول و شناسایی قرآن مجید از نظر آیات، به 12 آیه از آیات معرفت قرآن اکتفا نموده، بعد به معرفی قرآن از زبان و کلمات امامان معصوم علیهم السلام می پردازد که قرآن چیست، و در آن؛ چه علمی نهفته شده؟ و بیان علوم قرآن با اهل بیت علیهم السلام است که راسخان در علم می باشند.

در فصل دوم اشاره ای به آگاهی ائمه علیهم السلام به جمیع علوم قرآن می نماید.

و با بیان روایاتی (صحیح و معتبر) و با ارائه آماری از کتاب ها و تعداد روایات آن، آنان را آگاهان به تأویل و تنزیل،

آنچه شده و خواهد شد، دنیا و آخرت، زمین و آسمان ها، معلّم و مفسر و عالم به قرآن، مبلغ اوامر و نواهی پروردگار، صاحبان امر و اهل استنباط امر و علوم قرآن، راسخان در علم، وارث تمام علوم انبیاء و مرسلین، خصوصاً پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله معرفی می کند.

سپس با آیات قرآن به معرفی کتاب مبین می پردازد و اینکه، علم همه چیز در کتاب خدا و علم کل کتاب در نزد ائمه هدی می باشد.

در ادامه، برخی آمار کتاب ها را با تعداد روایات از فریقین (بیش از 100 روایت) نقل می فرماید.

در فصل سوم، ایشان تفسیر قرآن بدون بیان عترت را جایز و صحیح نمی دانند و با استفاده از روایات خاصّه و عامّه به مذمت تفسیر به رأی اشاره می نمایند.

در مبحث دوم، معرفت و شناسایی عترت بیان می شود، و به مباحثی چون اعطای فهم و علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عترت پاکش، إحصاء و ضبط علوم در وجود امام علیه السلام، آگاهی آنان به تمام کتب آسمانی، علوم ملائکه و

پیامبران، دانستن گذشته و آینده، عرضه ملکوت آسمان ها و زمین بر معصومین علیهم السلام، منابع علم امامان، برهان شب قدر بر عظمت و جلال آنان، اثبات علم غیب برای آنان را مطرح می کند.

به دنبال آن اشاره مختصری به روایاتی در اثبات علم غیب برای فرد فرد ائمه هدی و در پایان این مبحث ضمن شرح توانایی های ائمه علیهم السلام، بعضی از شبهات مربوط به علم غیب و پی آمدهای عمل پیامبر و امام را جواب می دهند.

در آخر بیان مدارک عرضه اعمال بندگان بر پیامبر و ائمه علیهم السلام و شاهد بودن آنان بر خلق، واسطه های فیض بین خالق و مخلوق، بیان وسیله و اسما حسنا بودن آنان بیان می کند.

در خاتمه، بحث در فضیلت زیارت قبول ائمه علیهم السلام از کتب شیعه و سنی با ذکر نام کتاب و تعداد روایات، وجوب بزرگداشت قبول معصومین علیهم السلام، بوسیدن ضریح و شفیع قراردادن آنان و دلالت قرآن بر لزوم تجلیل و تعمیر قبور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، و با دلالت قرآن بر هشدارى به مؤمنان، کتاب ختم می شود.

مستدرک سفینه البحار

دوره کامل 10 جلد، چاپ های متعدد، وزیری. چاپ سوم، چهارم و پنجم، جامعه مدرسین قم

مؤلف محترم مدت 34 سال شبانه روزی با تمام قدرت و توان برای این کتاب وقت صرف نمود.

این مجموعه حاوی جمیع مطالب کتاب بحار الانوار است، اعم از: آیات، تفسیر و تأویل، معارف الهیه مربوط به اصول و فروع دین، حقیقت اشياء و احوال و احکام و آثار آن ها در لسان شرع، فروع فقهیه، قصص و حکایات، خطبه ها، دعاها، زیارات و ...

این کتاب در هر لغتی، آنچه را مربوط به مشتقات آن لغت و موضوعات فوق بوده جمع آوری کرده با آدرس های بحار چاپ کمپانی و بحار طبع جدید.

ص: 210

در باب فضائل و غیر آن هم از روایات خاصّه مانند تفسیر برهان، وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل و ... و هم از روایات عامّه مانند کتاب الغدیر، احقاق الحق، فضائل الخمسه، التاج الجامع للأصول و ... استفاه شده (1)، (مطالب اضافه بر متن بحار).

مطالب اضافه بر سفینه

غالب مطالب سفینه البحار و مطالبی که مرحوم محدث قمی (ره) به آن ها اشاره نکرده در این کتاب نقل شده است.

از ویژگی های دیگر: بیان سند بعضی از مراسیل در کتب فقهی است مانند احادیث نهی النبی عن بیع الغرر.

ص: 211

1- . از کتب دیگری که از آن استفاده شده، از جمله: صحیح بخاری، مسلم، شواهد التنزیل تفسیر فخر رازی، النهایه، القاموس، دائره المعارف، حیاة الحیوان، غایه المرام، التحفه الجعفریات، رجال کشی، کتب اربعه، کتاب صفین، المجمع طبرسی، ایضاح فضل بن شاذان، الخرایج، توحید صدوق، الناسخ، شرح نهج البلاغه لعلاّمه الخوئی، کتاب زید النرسی، حلیه الابرار، مدینه المعاجز، معانی الاخبار، علل الشرایع، الروضات، دلائل الامامه للطبری، امامی مفید، کتاب جعفر بن ممد بن شریح، عمده الطالب، غیبه الطوسی، لثالی الاخبار، مجمع النورین لمروندی، البصائر، عوائد الأيام لنراقی، منتخب التواریخ، مجموعه الاخبار، نهج السعاده مستدرک نهج البلاغه، تتمه المنتهی، تفسیر عیاشی، اثبات الهداه لعلاّمه الحر العاملی، کامل الزیاره.

نقل مدارک بعضی از فروغ فقهیه، محوریت اکثر لغات و موضوعات بر معارف و ولایت الهیه، بیاناتی از نظر: لغه، شرح قسمتی یا کلّ روایت حدیثی و فقهی، نقل روایتی از غیر بحار از سایر کتب حدیثی یا فقهی.

اضافه مدرک بر مدارک بحار، بیان مطالب معارفی در ضمن روایات مربوطه.

جمع آوری و دسته بندی مطالب موضوعی در بخش های: اعتقادی، معارفی، ولایتی، تاریخی، اخلاقی، زندگانی معصومین، عبادات، طبیعیات و خواصّ اشیاء، به عنوان مثال در باب خطبه ها علاوه بر دسته بندی خطبه های معصومین به ترتیب نام آنها آورده شده.

خطبه های هر معصوم نیز دسته بندی شده؛ مثلاً در باب امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ها در جوامع توحید، مقام نوبت و رسالت، مقام عترت، فضایل خودشان، وصف قرآن و فضایل آن، وصف خلقت عالم، خطبه هایی که جمله سلونی قبل از تقدونی دارد، جنگ های جمل و صفین و نهروان، ملاحم، متفرقات با ذکر آدرس از بحار و غیره دسته بندی شده است.

ص: 212

تعداد چاپ: 10 نوبت فارسی، تعداد صفحات: 431، وزیری.

این کتاب در دفاع از حریم ولایت و با مبحث وجوب تمسک به ثقلین (کتاب و عترت) شروع شده، و با اثبات افضل و اشرف و معصوم بودن عترت، لزوم ارجاع تمامی امت به آنان، وجود تمام علوم قرآن نزد ائمه علیهم السلام و انحصار امامت و خلافت و هدایت در معصومین و

و آمار تعداد روایات متواتر ثقلین را به آدرس هایی از کتب شیعه و اهل سنت نقل می کند.

راجع به وجود مراجعه به عترت در تفسیر قرآن و تخصیص برخی از آیات قرآن به دلالت روایات با ذکر مثال، قرآن و علم غیب پیامبر و امام و این که بیان همه چیز در قرآن می باشد و علم تمام قرآن در (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) با استدلال به آیات و روایات و لزوم پیروی از قرآن و عترت بیان شده است.

ص: 213

ایشان با استفاده از آیات، به ضمیمه تفسیر و بیان عترت ولایت تکوینی (سلطنت و فرمانروایی بر تمامی کائنات) و ولایت تشریحی (حق قانون گذاری) را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ثابت می نماید.

با بیان معنی مُلک، شرح مُلک یوسف، طالوت، داوود و سلیمان مقایسه ای با مُلک عظیم، (مُلک ائمه اطهار) نموده اند و آن را شرح داده اند.

مؤلف محترم با روایات صحیح و معتبر ثابت می کند که تمامی کتب و آثار و علوم پیامبران در نزد ائمه هدی است.

آنان به تمامی علوم اعطا شده به خلائق آگاهند و تمامی 72 حرف اعظم در نزد آنان موجود است.

ایشان با استفاده از روایات، در اثبات این مطلب می کوشد که پیامبر و ائمه هدی علیهم السلام مظهر قدرت حضرت حق هستند، نفوذ اراده آنان در تمامی کائنات نافذ و ساری و جاری است؛

ص: 214

از جمله، در جسم و صورت انسان.

ایشان توانایی زنده کردن مردگان را دارند، و جمادات، ابر و باد و آب، درختان و گیاهان، حیوانات و تصاویر آنان، جنیان و شیاطین و ملانکه مطیع و فرمان بردار آنانند.

ایشان در بخش دوم به شبهات آیات و روایاتی پاسخ می دهد که برای نفی ولایت تکوینی به آنها استدلال کرده اند؛

و نیز تحقیقی ارائه می دهد درباره اسماء و صفات حضرت حق و بیان و شرح غلو و تفویض و موارد آن.

در خاتمه، با بررسی پنج دلیل عقلی و اشاره به اخبار طینت و خلقت ابدان ائمه علیهم السلام و شرح بعضی اخبار و نظرات فقها در تأیید ولایت تکوینی، کتاب را به پایان می برند.

ص: 215

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

